



کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران

بخش دیجیتال

نام کتاب: تذکره الهیاج

مؤلف: محمد موسی بن محمد حسینی رشتی اکسیدی

شماره کتاب: ۲۲۱۰

اندازه: ۲۲x۱۶

تاریخ تصویربرداری: آبان ۱۳۸۹

هنا كتاب مسمى بذكره العلاج
که زاد المسافرین به

کتابخانه
۱۳۲۸

۲۳۱۰



۱۵۷ ورق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سنان بن بقیاس نخفه بارگاه حکیمی که کلیات عالم اسباب از فقر و
شبهش منحصر نموده ایست دنیا بنش حد و سپاس نذکره دسنگاه کری
که افراد لیل و نهار از کافخانه ارادش موجر نشانه ایست در عین
وحدث بفان حکمت مبدع جمیع کثرت او ست و در کمال خفا
بقواعد ترکیب ظهور جمله اش باید و شعر و فی کل شیء له آیه
ندل علی انه واحد **یک** بر هر چه بنکره نوید پدار بوده ای ناموه
رخ نوحه بسیار بوده مقتدر بکه از جنس ارض و سما چندین هزار
نقش بدیع از است مدبر بکه از ازدواج ابا و امهات علوی و
سفلی نتایج لا تعد و لا تحصى مجلیه وجود پیر است طبعی که صد

ظلت شب را بطباشیر صبح صادق معالجه نماید حادثی که حمی بوی
شمس بصدلین شفق و فلق مداوا فرماید خالق که از جمیع سلسله
موجودات نوع اشرف انسانی را بدشرف بنفس انا جعلناک خلیفه
فی الارض مشرف ساخت و قامت قابلهش را جلعت شرف انا خلقت
الانسان فی احسن تقویم تواخت و درود بپعد و صلوات بپعدش
مقدم منور مطهر مخاطب لولا که لما خلقت الافلاك و صدر کون
قاب فوسین اوادنی و مسندش بن صفة صفاتم دنی فندنی
سرورد ار الملك شفاعت و سالار شهرستان رسالت مظهر
کریمه و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین مخصوص بطغرای غرای
مرحمت پیرای انت شفیع المذنبین اعنی بنی الامی العریق الفرشته
المحمود الاحمدابی الفاسم محمد صلی الله علیه و اله و جواهر زواهر
ابدار و لالی ثمین شاهوار مدح و منفعت پید و شمار سز و اعطر
خانه عطار کثیر الافئدة و عالیقدر اعظم کثر اغیر فرار مظهر
قدرت کرد کار و مقتدای اخبار و ابرار که بیرف اب سلسیل
و کوثر که مزاج و بهیون کاساگان مزاجها کافور اذارد نشنه
کامان بیابان غفلت و مستغفیان زلال رحمت را سیراب مینماید

و نجات زاکات و صلوات بابرکات برال و اولاد اطهار او
 صلوات الله عليهم اجمعين **اما بعد** چنين كود اقل و احقر
 و اضعف عباد محمد مؤمن ابن محمد حسين النجفي الاشعري غفر الله
 له ما و لوالديه ما كه چون غرض اصلي و مقصود كلي از ايجاد ابا و علوي
 و امتهات سفلي افزايش نوع انسانيت كه پرستش و عبادت
 او قيام و اقدام نمايند چنانچه فرموده و ما خلف النج و الان لا
 لبعيدون و حصول ابر كمال و صدور اين احوال بي وجود
 صحت بدن مضور نميشود پس هر فردي از افراد ناس را واجب
 و لازمست كه در محافظت صحت حاصل و اسر داذ زائله ان كوشند
 تا از سعادت دارين و كمال در مرتبه محروم نماند كما قال رسول الله
 صلى الله عليه و اله العلم علان علم الابدان و علم الادبان و بدني
 سبب حكماي سلف كتابهاي كافيشافي مفصل مدون در اين
 علم نوشته اند نهايت بجهت اختلاف در هوا و بلدان و انقضاء
 زمان و تغيرات ارضي و سماوي معالجات منطوق مدونه
 سلف اكثري مشر و و انچه معمول بحضرات اطباي اين عصر
 غير از معالجات سابقست لهذا اين ذر بمقدار كه چندين از

عمر سلف را صرف اين علم نموده و در خدمت اسنادان فريبخته
 و مذاكره قيام و اقدام نموده بر خود لازم ديده كه مختصر كردن
 و قواعد معالجات مندا و له اين عصر و انچه معمول با طبباي حاذق
 اين زمانست با انچه از طبباي سلف اين حقير با اسنادان مخبر نموده
 نويسيد و اشعاري هم بعلا مات و احوالات و قواعد و قوانين كه علم
 با انها در حين معالجه بر طبيب لازم و لا بد منته است نمايد و او را
 مستحق بنذكره العلاج نموده و ديباجه او را منبر كرد اندي بالفت
 همايون بندگان سكندر شان دارا دريان قيصرياسيان عيوق شان
 اعلي حضرت قدر قدرت كهوان رفعت برجيس سعادت بهرام صول
 خورشيد منير نا هيد عشرت عطار د فطرت فرطت مهر سپهر
 عظمت و اجلال ماه فلك دولت و اقبال مؤسس اساس عدالت و
 انصاف هادم بنيان جور و اعناف واسطه طلوع امن و امان ناسخ
 آثار ظلم و طغيان شير بيشه جلالت و هزير ناحيه شجاعت المؤيد
 بلطف الله الملك المشان التجماع السلطنة البهية حسب على مبرزا
 فاجار شعر داور دوزان ملك زاده حسن نابادم خسر و خسر
 نژاد مستحق تاج شاهي تاجيم وارث ملك بكان تا كيناد ادام الله

نعالی بام اقباله و دوله و رفعت الی بوم القیام که خورشید در معتز
 بر مشارق و مغارب عالم درخشان و سایه های همتش بر جنوب و شمال
 افاق و انفس نابان و کوس شجاعش را در کنکرم فصر سعادت در شش
 جهه و هفت اقلیم نواخته و اواز موهبت و صبت معدلتش را در
 اطراف ربع مسکون انداخته اند و جناب سلطنت مابین باسواغل
 جهان داری و دوائی کامکاری پیوسته اوقات شریف بزرگیت اهل
 فضل و معونت از باب عقل و تمهید قواعد دین و اجای قواعد سید
 المرسلین مصروف گردانیده این بید شرمند نیز دست در فترت
 سعادت زده این رساله که کمال الجهد من القمل الضعیف برداشته
 روانه در بار معدلت مدار اشرف و الاشد نا بنظر کیمیا اثر خضر
 سلطنت پناه که ضراف بازار دانش و فساد ارباب بینش است شرف
 کشنه بشرف قبول مقبول گردد مامول از کمال عاطفت آنکه هرگاه
 بار یافتگان حضور سعادت دسور و خورده پیدان در بار فیض کجور
 بر سهو و سببان و خلل آن مطلع شوند بکثرک عفو و عفو و بعلم مرحمت
 معین فرمایند و بالله التوفیق **مضد** در علامات امرجه اصلیه
 و آن ده است **اول** مجلس است و اوچنان بود که شخص معدلت منزل

در وقت ملاسه از هر کفیتی که منفعل شود علامات اشنداد آن
 کفیت است و بر این هم میتوان قیاس کرد ملاسه با غیر معدلت را
دوم لجم و شحم و سپین است زیرا که کثرت شحم و سپین دلیل برودت
 و رطوبت است **سیم** احوال شعر است زیادتی و پیچیدن و خشونت
 او دلیل حرارت و پیوستن و اصداد اینها دلیل برودت **چهارم**
 لون بدن است سفیدی دلیل برودت و رطوبت و سرخی دلیل
 حرارت و رطوبت و صفرت دلیل حرارت و پیوست و سواد دلیل برودت
 و پیوست **پنجم** صغر و عظم اعضاست عرض صلد و عروق و عظم
 بنض و ظهور مفاصل و استخوانها دلیل حرارت مزاج است و ضد
 اینها دلیل برودت **ششم** انفعال از کفیات است مثلا انفعال
 از کفیت حرارت معذله دلیل برودت مزاج است و انفعال از
 کفیت برودت معذله دلیل حرارت مزاج است **هفتم** افعال
 و سرعت افعال و حرکات مثلا سرعت نشو و نما و سرعت روئیدن
 مو و سرعت در آمدن دندان در اطفال دلیل حرارت و تکامل
 و بلادت و سستی دلیل برودت **هشتم** نوم و بقیظه است زیرا که
 خواب دلیل برودت و رطوبت و کثرت بیداری دلیل حرارت

و پیوسته و اعتدال در این مرد و دلیل اعتدال مزاجست **فصل** در
 منفعه است هرگاه بوی آن نند باشد و طبیعت او را صحیح دفع نموده باشد
 دلیل حرارت مزاجست و اعتدال اینها دلیل برودت است **در** احوال
 نفس و افعال و است مثلاً قوت و سرعت و کثرت کلام و افعال دلیل
 حرارت و ضعف و بطول و جین دلیل برودت و دوام افعال دلیل
 پیوست و سرعت زوال و تلون دلیل رطوبتست **فصل** در علامات
 امرجه غارضه **الدم** حار رطب سنگینی و سرخی و نمند و انتفاخ
 بدنی و شیرینی دهان و ظهور دما میل و شورانست و خیمان خون
 آمدن از دماغ و بن دندانها و خواب دیدن شباه سرخ و طفولت
 و شباب و فصل ربیع و بلاد حار رطب **البیضاء** یارد رطب سفیدگی
 رنگ و قلت عطش و آب آمدن بسیار از دهن و سستی و نرم بودن
 بدن و ضعف هضم و آروغ ترش و کثرت خواب و خواب دیدن آنها از
 فیل رود خاها و کار پرها و سن کهوله و فصل شتا و بلاد بار رطب
الصفراء خان یابس زردی بدن و زبان و چشم و بینی دهان و خشونت و خشکی
 زبان و مؤخر دماغ و کثرت عطش و کمی اشتها و قشرین و خواب دیدن چیزها
 زرد و اثر و سن شباب و توقف و فصل صیف و بلاد حار یابس **الستواء**

یارد یابس لاغری و سباهی بدن و غلظت خون و زیادتی فکر و اشتهاهای
 کاذب ترسیدن و خواب دیدن چیزهای سباه و بخارات و سن کهولت
فی فصل البیضاء و شیخوخه و بلاد بار یابس و فصل خریف **و ترکیب** **الاستواء**

فصل اول در اجناس شعه بنض و اسند لالات و اما فرع بنض قوی
 دلیلت بر قوت طبیعت و زیادتی خون **ضعیف** دلیلت بر ضعف قوه
 دلیلت بر اعتدال مزاج اما زمان حرکت بنض **سریع** دلیلت بر شدت
 حاجت و قوت قوه **بطئی** دلیلت بر قوت حاجت **متوسط** دلیلت
 بر اعتدال مزاج اما اقوام الک بنض **صلب** دلیلت بر پوست مزاج
لبن دلیلت بر رطوبه **متوسط** دلیلت بر اعتدال اما اخلاء و
 املاء بنض **ممنلی** دلیلت بر املاء عروق از اخلاط **خالی** دلیلت
 بر قوت اخلاط در عروق **معدل** دلیلت بر اعتدال اما حرارت و برودت
 ملس **حار** دلیلت بر حرارت **بارد** دلیلت بر برودت **معدل**
 دلیلت بر اعتدال اما زمان سکون بنض **مناور** دلیلت بر ضعف قوه و شدت
 حاجت و اسبلاء مرض **مفاووت** دلیلت بر قوت حاجت و قوت
 قوه **معدل** دلیلت بر اعتدال اما سوا و اختلاف بنض **مسنو به**
 دلیلت بر استواء احوال و قوت قوه **مختلف** بنض مختلف دو قسم
 منظم و غیر منظم اما اختلاف و انتظام بنض **مختلف** دلیلت بر قوت
 قوه و شدت املاء **مختلف غیر منظم** دلیلت بر ضعف قوه
 و شدت املاء اما اوزان بنض **مجاور الوزن** دلیلت بر شدت

حرارت غریبه و رطوبه **مباين الوزن** دلیلت بر قوت حرارت و بنض
خارج الوزن دلیلت بر شدت افعال بدن **فصل** در اجناس
 بول اما رنگ و اسند لالات و اما اصفر و ان شش قسم است **اول** بنفی
 و ان از تصور نضج است **دوم** از جی از حسن بنضج **سیم** اشتر
 از حرارت **چهارم** نارنجی از شدت حرارت **پنجم** نارنجی از
 حرارتی است **ششم** زعفرانی است از سابق است اما احمران **چهار**
 قسم است اصهب ردی احمر فانی احمر اقم همگی دلیلت غلبه خونس
 اما اخضران پنج قسم است **فستقی** از ظهور برودت **اسماحق** از
سبلجی از شدت برودت **کراخی** از احراق شدید **رجاوی** از
 احراق شدید و بیم هلاک اما اسود و ان چهار قسم است **اول** امیل
 الی الصفرة از برغان نکافت صفرا و احراق **دوم** امیل الی الافقه
 از سود آء مخرف از خون **سیم** امیل الی الخضره از سود آء صرف **چهارم**
 امیل الی الاعتدال از سود آء مخرف از بنغم اما بیاض و ان دو قسم است
اول رفیق شفاف از برودت و عدم نضج **دوم** ابیض جیفی اگر
 غاطی بود دلیلت غلبه بنغم اگر دمویت با او باشد دلیلت دوزبان
فصل در اقوام بول و دلاهل **دقیق** دلیلت برودت و عدم نضج

ضعف کلبه و مثانه است **غلظ** دلیل کثرت اخلاط و عدم تبخیر
 اخلاط است **معد** دلیل تبخیر نام صحیح و حسن حال بود اما راجحه
 بول **عديم التجه** دلیل برودت مزاج و نقصان حرارت غریزیه
مستن دلیل فروغ مجاری بول یا اخلاط عفنیه است **حافظه**
 در مرض حار دلیل قوه حرارت غریزی یا حدوث حرارت غریزیه
 که از مواد بارده حادث شده باشد **حلو المرح** دلیل بر غلبه
 خون **حریف** دلیل بر فساد حال صفرا اما مقدار بول **دلیل**
 دلیل اسهال یا اسهال یا تحلیل مفرط باشد **کثیر** دلیل استسقاء
 رطوبات زائد یا ذوبان اعضا باشد اما زرد اسود و اشقر و دلیل
 بر یرقان و کثرت زرد دلیل شدت رطوبه و ریح **مضد** در افتاد
 و سوب غیر طبیعی و آن ده فتمت اول **خا طی** و آن پنج فتمت
اول صفای **دقی** نخالی این هر دو دلیلند بر جرب مثانه
 یا ذوبان اعضا **سیم** کرسی یعنی شبیه بگاودانه دلیل اخراق
 دم یا اجزای کبد است یا کلبه **چهارم** دشتی دلیل احتراق
 یا ذوبان اعضا **نخج** عرقی دلیل انحراد صفای اعضا دوم **لجی**
 اکثران از علل کلبه است **دستی** دلیل بر ذوبان شحم و لحم

وسپین و بلغ از آن شبیه بماء الذهب است چهارم **مدی** دلیلست
 بر فرجه منقرضه خصوصاً در آلات بول پنجم **خا ط** دلیلست بر خلط غلیظ
 خام در بدن یا مدقوع از آلات بول و بجران عرف النساء و وجع مقاصد
 ششم **شعر** دلیلست بر انقباض رطوبه مستطبله از حرارت هضم
 شبیه **بطلح الحجر المنفوخ** دلیلست بر ضعف معد و امعاء و سوء هضم
 در آنها هفتم **رملی** دلیلست بر حصاة منقعه یا قریب الانقضاء یا
 قریب التحلل و احمرار از کلبه است و غیر احمر از مثانه نهم **رمانی**
 دلالت میکند اکثر بر بلغم یا مد که عارض شدن باشد او را طول
 لبث دهم **علفی** اگر شد بدالما راجحه باشد دلیلست بر ضعف
 کبد و الا دلیلست بر جراح مجاری بول **مضد** در افتاد برار
 و اسند آلات او و آن هشت است **الطبیعی** باید منشأ به الاجز باشد
 در غلظ و رف و بیضی افزاید و ناری بود و عدم الزاجه باشد
 و سهل الخروج بود و لذاع نباشد **کبت** اگر زاید بر فضله غذا باشد
 دلیلست بر کثرت ماده و اگر کمتر از آن باشد دلیلست بر ضعف دافعه
 یا احتباس در قولون اعور باشد **قوام** رقیق لزج دلیلست بر خلط لزج
 باشد و در ب حار دلیل ذوبان و غیر لزج دلیلست بر ضعف مجاری

با سوء هضم باشد و باین دلیل حرارت و رطوبت دلیل برودت
لون شدت ناربه دلیل غلبه صفرا و نقصان او دلیل ضعف هضم
 و بیاض آن دلیل سده مجری مزاج و بیم بران است و خضرت آن بخون
 بول و نجاری و کراتیست و بانی الوان مثل لون بول است حکم او **هیا**
 اگر متغی بود چون فضله کا و دلیل بر زیادتی ریح و اگر چون سرکه
 شتر باشد دلیلست بر حرارت و پیوست **افاق** اگر زود دفع شود
 و از زمان معناد هم زود دفع شود دلیلست بر کثرت حرارت و ضعف قوه
 ماسکه و بالعکس دلیل ضعف هاضمه در امعاء **راجه** شدت وحدت
 راجه دلیل شدت حرارت و عدم راجه دلیل برودت **زبد** دلیلست
 بر غلبان و کثرت حرارت و غلظت ریا **فضل** در امور بیکه و اگر
 میباشد مراعات آنها پیش از استفراغات **امثال** خلا مانعست بجهت
 آنکه داعی بر استفراغ و سبب بر آن امثالست هرگاه سبب نباشد
 مستحب نخواهد بود **القوه** ضعف مانعست بجهت آنکه فی حد ذاته
 استفراغ موجب ضعف خواهد بود **الراج** هرگاه مزاج نهایت حرارت
 و برودت داشته باشد مانعست بجهت آنکه رطوبات فضله در آن
 مزاج گسست و استفراغ باعث اخراج رطوبات محبوسه میشود **السمه**

کثرت هزال مانعست بجهت فلت رطوبات و استفراغ سبب دفع
 رطوبات محبوسه میشود و کثرت سمن نیز مانعست بجهت خالی شدن عرف
 از رطوبات و احتقان روح و حرارت غریزی بدین سبب **الاعراض**
 مثل ضرب و فروع امعاء مانعست استفراغ **السن** سن شیخو خرو
 طفولت مانعست بجهت حضور و قوور ماده **المران** فصل صفت مانع
 بجهت شدت خلل و فصل خریف نیز انجماد اخلاط و شدت قوه **مسکه**
البدن در بلاد شدید الحران یا شد بد البروده مانعست بجهت که
 سابق ذکر شد **الحرمان** کسبهای منعب مانعست بجهت کثرت خلل
 فضولست مثل اصحاب وزرش و شمالان و عملة حمام **الغائر** کوه
 معناد نباشد معلوم است که طبیعت عادی دارد که فضول را از راه
 دیگر دفع کند و فضول در این مزاج قلیلست **فضل** در امور بیکه و اگر
 مراعات آنها در وقت استفراغ **اول** باید استفراغ خلطی بشود که
 سبب مرض شده است زیرا که رفع سبب موقوف بر رفع مسبب **دوم**
 باید بعد از استفراغ خلط بشود که راحی از برای مریض بهم رسد
 و این علامت رفع مؤذی است **سیم** باید از راهی که طبیعت مایل
 بدفع مؤذی کرده است از همان راه استفراغ بشود مثل غشيان بقی و بعض

با سهال **چهارم** باید که استفرغ مؤدی را از مدفع خودش دفع
 نمود مثل ضد باسلیق همه علل کبد و عضو مدفع هم باید اخراج
 از عضو مستفرغ باشد چون اعضاء بول همه حذیه کبد و امعاء
 همه تغیر کبد **پنجم** باید ماده ماده مرصرا نفع داده انکاء استفرغ
 کرد سوای ماده خارخاری که متحرک باشد خصوصاً در بخار و یب
 عروق **ششم** در معرفت عروق و آورده که ضد میشود در سر
 بارده است **عرقچه** همه شل سر و چشم و جوب و بشور چشم ضد
 کنند و محل ظهور او بین حاجبین است **عرف با فوخ** همه سعه و
 فروخ سر کشاند و محل ظهور او با فوخست که مقدم سر باشد **عرف**
مافین همه رمد و دمه و عشاوه عین و جوب چشم کشاند محل
 ظهور او در گوشه چشمست از دو جانب انی **ارپه** همه بشورو
 حکه و ناسور بینی کشاند محل ظهور او در سربینی **عروق ثلثه** در پس
 گوشست برای ابتدال نزول و بخارات سر و فروخ گوش کشاند
عرف که در روی بود که در پس گوشست نزدیک بقره کردن همه
 سدر و موی و اوجاع مزمنه سر کشاند **چهارم** برای فروخ
 و بشور در کشاند محل ضد او چهار گوشه لبست **عرفی**

که زبانت در باطن دهن برای خنای و اورام لودن کشاند
عقشه که بر نفس زبانت از زبیر زبان برای مثل زبان کشاند
عقشه فرو رفتگی که مابین دهن و لبست و محل رویدن موی
 بسیار است همه بخر کشاند **عرفی** لته فرو رفتگی که در مابین
 گردن و سینه که زنان کردن بند در آنجا بندند در حداب
 فم معد کشاند **ضد** در معرفت عروق و آورده که ضد میکند
 در دست و آن شش است **فیقال** ظهور او همه ضد بر حفر سر
 میان اعلی ساعد و طرف وحشی و آن اعلای بدن و اعضای
 دماغه مفید است **باسلیق** ظهور او همه ضد بر حفر مرفت بر طرف
 شیب از جانب انی و در بحث فیقالست و آن ثور بدن و ذات
 الحجب و امراض جگر و سیرز و امراض سافلر مفید بود **احل** مشق
 از کلاه و سکت که بیونانی چیزهای امیخته را کوبند چون این رک
 از شق فیقال و با سلیق مرکبت بدایچه اکل کوبند و محل ظهور
 او میان هر دو بود و از جمیع بدن استفرغ کند **حبل الزمراخ** از انی
 ساعد کشند تا اعلای آن ظاهر مینماید و همچنین برو حشی ساعد
 سر کشند ظاهر مینماید و همه ضد هر جا که بیخطر باشد ضد کتد

علامت آن عدم اشتها و قتل و امتلا و نفخ در معدن و امعا باشد
 یا آمدن رطوبت از دهن صیها شیره نخم کشتن خاکش در دل بزنجین
 بیخ ل بنوشند و سه اب از نا جرزی نمک طعام خاکشرا کلیل
 الملك هکدول کز نکین شکر سرخ هر یکده ل اماله کنند یا آنکه
 شبها طرف صبح غیا جهار ل نفرینا هلیله سیاه را خورد نموده باب
 کرم و نبات بخورند و روزهای که هلیله خورده اند صبح ابغون بتا
 خورد و غذای ظهر بخود اب و باقی روزها و شبها بطریق مسطور و
 ل نخم خرفه نیز مدان شیر میکشند علی ای حال فاعل کلی در معالجه این
 مرض بغدادیل در هوا و سکون در مساکن بارده رطبه و شیرین را بنوشند
 و مظلوات و ادهان و افراس و اشربه بارده رطبه مثل فرص طباشیر
 ماء الشعیر و کاهو و امثال ذلك است **الصداع البارد** علامت آن
 یا بنفدم اسباب مبرده است یا وجود اسباب مبرده از قبیل خوردن
 اشیاء بارده یا مکث نمودن در مکانهای بارده و بیاض لون و قتل و
 بلادت حواس و میل و جمع بغیب سرد است لذار و شکین به هوا و اشیاء
 حار و سرد بودن جلد سر **علاج** هر یامداد بجای خطابی یا نبات بنوشند
 یا فصوص دارچینی یا اب نبات و خاکشرا از این مغوله بخورند یا آنکه هر

یامداد چهل مثقال مغیر بنوشند و کل اروانه را چوشاید بخورد هند و
 غیا بنجام روند و زنجبیل با کلاب طلا نمایند و از اشیاء حار را از قبیل
 کل ناس و میخک و زعفران بپوشند و بنطیل باب یا بونو و اکلیل الملك و
 مرزنجوش و پودنه نمایند و ندهین بعطریات حار نمایند و قلیل در
 غذا کنند ظهرها نان پنبه کز نکین یا نان شربت قند یا مریای یا لنگ مثل
 بجز در بهشت بخورند و شبها بخود اب ادویه دار باطعام از قبه دار بخورند
 و هرگاه امتلائی نیز باشد غیا سه اب از نا جرزی اکلیل الملك خاکشرا
 گاو زبان نمک طعام هکدول شکر سرخ کز نکین هر یک ده ل یا اب
 یاچه اماله کنند و ظهرها بخود اب و انام دیگر بطریق مسطور است و جایز
 ذکر نموده که مریای و مریخی که سازج باشد اعم از آنکه حار باشد یا بارده
 میکند در معالجه او اندک شدیدی مثل در صداع بارده سازج مدهین
 سذاب و مرزنجوش در اکثر کافی خواهد بود **الصداع الدمی** علامت آن
 حرث در وجه و عین و انتفاخ در صورت و ضربان شرابین و
 حالت مابین نوم و بقیظه و عظم نبض و سخن فارورده و افضضای فضل
 و بلد و حرارت ملس و قتل و نمند و خثوث در حلق **علاج**
 هر یامداد ده عدد عتاب یا نخم کشتن نخم خشتاش نخم کاهو خاکشرا

هکدل با شیر خشت با نرنجین بنوشند با آنکه طرف صبح اطریفل
کشیزی چهار مثقال با آب کرم بخورند و هر سه روز یک دفعه بخورند
او چهارل هلیله سیاه را خورد نموده بلغ نمایند و بعد از صرف هلیله
اول از دست راست رگ فیفال کشود چهل پنجاه کی پیش از آنکه بخورند
و مزاج خون که کشود و بعد از صرف هلیله دویم نیز از دست چپ
منوال ضد کشود و اگر رفع مرض نشد بعد از هلیله سیم چاه کشود
و باید که صدل سرخ با آب کشیز با آب خیار با آب کاهو بر سر
نمایند و اسپرن با شیر دخر زده بر سر بگذارند و لعاب اسپرن با شیر دخر
بکوش و دماغ بچکانند و اگر مضضات تشبه مضضی باشد نقبه کامل
کشد بد سنوری که در صداع صفراوی ذکر میشود و در بین تشبه در
آبام مضض بیدر حاجت خون کم نمایند و غذا در آبام مضض با اطریفل بخورند
اب در اوایل مرض اولی و بعد از آن اب انارین کلابی مغز خیار نارنگی
کاهو و در آبام مهمل و روزهای هلیله بخورند و شبها از فیفال اش بخورند
و لیمو نا اش کدو و اسفناج و نرچلو و امثال ذلك **الصفراء** علامت
ان صفرت وجه و عین و شدت حرارت و خشکی موی و دماغ و تلخی
و خشکی دهن و بیخوابی و سرعه نبض و صفاء فادوره است و چون اشتبا

بارده را استعمال نمایند شکین باید **المد** هر یا مداد تخم خرفه تخم
کشیز هر یک کی در یک پیاله ابغون شیر کشیدن بنوشند با آنکه طرف
صبحها چهارل اطریفل کشیز را بنوع مسطور سابق بخورند و سه شب
یک دفعه بعوض اطریفل چنانکه مذکور شد چهارل هلیله سیاه بلغ نمایند
با آنکه مطبوخ هلیله بخورند و هرگاه شروط عشره محقق باشد نقبه کامل
کند با این نوع که در بوم اول مضضی از ناجریزی بنفشه بنلوفر چاه خشک
کا و زبان اسطوخودش ریشه حطی هر یک دو ل غتاب سپستان هر یک
ده دانه تخم کشیز تخم خرفه تخم کاهو تخم خیار هر یک یک مثقال نرنجین پنج کی
خوشند و در بوم دویم مضض خفنی از ناجریزی بنفشه بنلوفر تخم کشیز
هر یک دو ل نرنجین پنج مثقال بنوشند و اگر غلبه بخورند حنه از
ناجریزی و خجاری کل بنفشه کل سرخ کل کا و زبان کل بنلوفر ریشه کاسه
اکلیل الملك دو ل غتاب سپستان هر یک ده دانه اب صفندر بیست کی
زرد سفید پنج کی کافور جو مفشر شکر سرخ کزنبکین هر یک کی مغز
خون دو از ده کی پوست هلیله زرد سه مثقال ربوند نیم کی نرنجین
پنج کی روغن بادام سد کی باید اماله نمود و همین ضابطه بکروز مضض بخورند
و بکروز اماله کنند اگر تب باشد و الا مراعات آبام بخورند تا نموده که در

روز مجاز است فراغ کلی نباید واقع شود و اگر حاجت افتد بعد از آنکه چهار
 پنج بوم اماله شده باشد بعضی روزهای اماله مهمل مشروب میل
 کنند و اینها اگر مضغانات مضغی باشد در ایام مضغ بعد از حاجت
 از رگ فیهال خون بکیند و طلا و ضماد و غذا بنوع و مویست **الصداع**
البغی علامه اناشتها و عدم حرمت وجه است با ثقل سر و سنگینی
 و زیادتی خواب و کدورت حواس و رطوبت مخزن و آب آمدن از
 دهن و بطوئ بنض و بیاض فاروره با غلظت و طول زمان مرض **علاج**
 مرهم داد اسطوخودوس زوفا خشک مر یکدو ل نر نجین پنج ل
 بنوشند و هر سه روز یکدفعه حب ابارج خورند با آنکه پوست هلیله
 زرد سه ل صبر زرد یکتال مصطکی نیم ل کوپید با آب نبات حب
 نموده بلع نمایند و صبر زرد زناک باشد و خرسا پند بر سر طلا نمایند
 و نر نجین و کلاب نیز طلا نمایند و سیاه دانه را در اش رخته دود
 او را بخورد دهند و اگر وجع شدت کند یکدانه خند بیدستر و فرفون
 باروغن سوس در بینی چکانند چنانچه ثابت این دوز ذکر نموده و خبریم
 مکرر بخوبی کرده ام و اگر شرفط عشره محقق باشد شنبه کامل کنند این
 نوع که در بوم اول مضغی از ناجری بفته بنلو فراسطوخودوس

کا و زبان زوفا خشک را زبانه اصل التوس خم کاسنی مر یکدو ل
 خم کشنر ل نر نجین پنج ل بنوشند و در بوم بعد مضغ خفنی از ناجری
 بفته زوفا خشک خم کاسنی مر یکدو ل نر نجین پنج ل بنوشند و از
 عقب پنج آب از دواهای که سابق ذکر شد بعد از دوا سناء مکی خسته
 نمایند و همین ضابطه را مرعی دارند تا آنکه چهار پنج بوم بعد از استفاد مرض
 خفته شود انگاه اگر حاجت باشد بعضی لحقان مهمل مشروب شنبه که
 در آخر کتاب ذکر میشود صرف نمایند و غذا در ایام مضغ نادر و روز که خسته
 بشود بخود آب و بعد کلابی اش شربت نارنج و نر طعام و اگر مجری ملحا
 شود نان مرهای مالک نان کر نکیب شربت مند و امثال ذلک بخورند
الصداع السوفی علامت آن سنگینی سر و پخوابی و کودت لوز و خشکی
 بدن و دقت و بطوئ بنض و سفیدی و رفت فاروره و این قسم صداع
 اغلب از اعذب مولد سوداء چون باد بخان و گوشت فدی شده و کوفت
 کا و امثال اینها هم رسد **العلاج** مرهم داد اسطوخودوس اصل التوس
 مر یکدو ل نبات پنج ل حوشا پند صاف نموده بنوشند و هر سه روز
 یکدفعه پوست هلیله زرد و سه ل کل سرخ ل کوپید با آب
 نبات حب نموده بلع نمایند و از آب ناجری اکلیل الملک پوست هلیله

رزد صبر رزد بخورد هند و ریخیل و کلاب سائید طلا نماید و فریو
 بار و غر کل سرخ طلا نماید چنانچه جانوس ذکر نموده اتی اخذت
 الفرغون مرهابد من لطیف و طلب به فکک الوجع من ساعة و اخطار
 حان چون زجس و سوسن طلا کند و یونبد و اگر شرط عشره محقق
 باشد نقبه کامل کند باین نوع که چون ماده عصبانی دارد و دوزخ
 مضجی که در بلخی ذکر شد بعد از دوز پر سیاوشان بنوشند و زو
 سیم نیز همان منخج خفیف را خورده و اما له نماید نهان در مهلا
 بعد از سناء مکی که ذکر شد دوز سیفای هم علاوه کند و همین ضا
 مرعی دارند تا اگر حاجت افتد بعضی مسهل اخفافی مسهل مشروب
 صرف شود و این مرض اگر دواها را بعضی اب یا عن کاسی باشد از
 بخوشانند اولی خواهد بود و اگر مفضضای ضد مفضضی باشد در بین
 نقبه بقدر حاجت از کف فبال خون کم کند و غذای روزهای اماله
 و اوایل مرض بخود اب ادویه دار و بوفی چون بلغمیت **الصد الریح**
 علامه آن عدم نقل سر بود و احساس صوت در گوش و انتقال وجع
 با طرف سروضیان شرابین و نمند بود و این بیشتر با غذا های بخر
 غلیظ چون حلیم و کله پاچه و کلم و گوشت کاه و شتر هم رسد یا از باد های

سرد علاج مرامداد فخم کشتی دوزل شتر کشیدن در بیخ ل شربت اسطوخود
 مخلوط نموده بنوشند و هر چهار پنج بوم یک دفعه حب یا بارج بلع نمایند
 که اماله دفعه خورده شود و سپاه دانه را بار و غر کل سرخ و پوست
 نارنج بر سر طلا نماید و بزرگ سفید زار یا نه اکلیل الملك یا بونه را با هم
 جوشانند بخورد هند و معطسات چون کندر اسنغال نمایند و مسموما
 مثل برك راز باغ و عطرات حان لطیف چوب کل باس سفید و مخک
 و مشک یونبد و غذا در اتمام منخج نان مرئی رزق با انار یا نارنگی
 بخورند و در اتمام حب بخود اب غری یا ساده و شبها نر طعام با اش غون
 با شربت نارنج و د و ضد فبال هم غیر از اتمام حب که بوم مهلت باید
 بشود و اگر شرط عشره محقق شود باید نقبه کامل بنهاج مسطور سابق
 نمود و در هضم و چهار دم نیز د و ضد بکند و صیحا غبا بجمام رقت در
 این مرض بی مفید است چنانچه اکابر این فن نیز تصریح بان نموده اند **الصد**
کثرة العرق علامه آن اگر سوز مزاج بلا ماده باشد اینست که در خلای
 معد صداع خفیف بهمیرساند و در جن اماله شکست و اگر از املا
 معد باشد از خلط علامه اشنداد آن خلط ظاهر است مثلا اگر
 از کثرت صفرا باشد تلخی دهن و عطش و صفر لون زبان و قرص علی هذا

اعلاج اگر سوء مزاج بلا ماده باشد تبدیل مزاج معدن باید نمود
 باین نوع که صبحها چهار مثقال کلفند بایست که سکجین و
 پیست و پنجد هم عرف کاسنی نیم کشتیر نیم خرفه مکدول بخورند یا
 بکدانه امله برورده در کلاب شسته و درسی که سکجین خورده
 نموده بخورند و اگر کلاب بر اعصر کرم نموده با چهار پنج ل نبات
 بنوشند و هر روز یک دفعه مطبوخی از هلیله زرد بلیله هلد
 که نیم کاسنی ریشه کاسنی سناء مکی کل سرخ کل بنفشه هلد و
 آل الوبخار و دوزاده دانه نمهندی ترنجبین هلد و ازده آل بلع نمایند
 و اگر از امثال خلط باشد مغنی بکار برند چون در صفر آب کرم
 سکجین و در بلغم آب ترب آب ریشه خربوزه بعد از آن که دو
 سه دفعه مغنی صرف شد بر بویات فابضه یا اندیسات سابقه
 تقویت معدن نمایند یا آنکه معجون سفر جلی بلع نمایند و عصرها
 شربت کوکار خورند و غذا ظاهرها نان و مریای روشک یا مریای
 بالنک و شبها اش آب لیمو و امثال ذلک بخورند **الصداع الکرم**
 ورمی بود که در نفس دماغ یا در حجابات او بهم رسد علامت آن
 بن مطبفه و صداع و عظم نبض و حرارت و غلظت فارون و حرارت

شدیده در وجه و عین و حشونت و کوتل لسان و هذیان گفتن
 و خند نمودن و از روشنائی منادی شدت و شاید که خون از
 دماغ بسیار آید **ملفج** هرگاه مرض اسهادی نداشته باشد صبحها
 عتاب دهدانه خاکشی دول شیر خش سه ل بنوشند و روزی دو
 سه احتقان خونی چنانچه در صداع سادج حار ذکر شد نمایند
 و در بوم هفتم ضد فبال نموده بقدر حاجت خون کم کنند و غذا
 روزها ناریکی یا مغز خیار یا کاهو سکجین یا انارین و شبها اش الوج
 و سکجین و شربت نارنج خورند و اگر مرض مستعد باشد نقبه کامل
 کنند باین نوع که در بوم اول متعج خفیفی از تاجر بزی بنفشه نبلو و نیم
 کشتیر مریک دول ترنجبین پنج ل بنوشند و از عجب پنجد دفعه بعضی که
 در صداع حار ذکر شد احتقان نمایند و بوم بعد مغنی از تاجر بزی بنفشه
 نبلو و خار سک ریشه خطمی نیم کشتیر نیم خیار هر یک دول عتاب
 سپستان هر یک دهدانه ترنجبین پنج ل بنوشند و همین ضابطه نقبه
 نمایند و در پانزدهم مرض اگر بن تخفیفی بهم رسیده باشد بعوض
 احتقان مهمل مشروب مهمل نمایند و در بین نقبه دو ضد فبال
 کند و اگر باز هم حاجت باشد حجامت سابقین کنند و بعد از آن پش

گوش را ز لوبندازند و همچنین زک پشانی زنند و از آب سبب بر
 و کشنیز سبز و شیره تخم کشنیز بوزاده و صندل سرخ و کافور لخته نمائند
 و صندل سرخ اب خیار با اب کشنیز یا اب کاهو و سرکه بر سر طلا نمایند
 و اسپرن با شیر و خزر زده بر سر بیدازند و جل وضع با کرم خراطین وارد جو
 تر اشیده کدو مخلوط نموده بر سر بیدازند و غذا بنوعیست که بعد از این
 ذکر میشود **الترکات القفران** علامت آن سرعت نبض و تارت تارونی
 و حمی محرر و بیخوابی و خفت راس و خشکی مخزن و صفرت صورت
 و زبان و کفایت هذیان و اضطراب و سوء خلق و غضب است و هرگاه
 ورم در مقدم دماغ باشد باعث فساد خیال میشود و اگر در مؤخر دماغ
 باشد سبب فساد حرف شود و در مجموع باعث فساد مجموع **علامه**
 این قسم فربید بد مویت سوای آنکه در بعضی تدایر جزئیته اختلاطی
 بهم برساند خلاصه در خفت و ثلک مرض هر امداد عتاب ده دانه
 خاکشی دول شیر خشت پنج آل بنوشند و روزی دوسه اب جرئی از
 دواهای مذکور حنه نمائند و هرگاه آب بسیار خفیف باشد **علامه**
 نارنگی یا انارین یا کاهو سکجین و شبها اش الوجه و اب عون و اب
 لیمو و اگر آب خفیف نباشد و مرض مسعد باشد بد سنور مذکور قبل

تنقیه کامل نموده و دو او غذا و ماء الشیر و ضادات و نظولات بهاج
 مذکور لیکن فصد اگر منفی باشد از زک با سلیق بکفصد کند و هرگاه
 شبها سر بضر خواب بند هر شب ناف و مفعد و کف پا و دماغ او را
 بروغن بنفشه و کدو چرب کنند و غذا تا روز چهارم در شب از روز
 یک دفعه اش کدو یا اسفناج و بعد الی روز یازدهم تا چهاردهم بحسب
 اسفنداد مرض روزها ماء الشیر و شبها اش مذکور و بعد ذلک
 روزها نارنگی و مغز خیار و انارین و کاهو سکجین و عصرها ماء الشیر
 و شبها اش سکجین یا شربت نارنج یا اش اب لیموی چاشنی دار و بر طعام
 و امثال ذلک بخورند و باید مراقب احوال مریض بشوند و این مرض بسیار
 خطر است چنانکه حکیم بقراط فرموده التریام قتال فی جمیع اصناف و
 محمد کریم در این مرض گفته من اصابه ورم خاری دماغه و لم یبت فی ثلثه
 ایام مخلص العلم عند الله **الترکات بلغی** علامت آن سیات و وجود
 لازم این و اختلاط عقل و کسالت در تنگم و سنگینی جمیع حواس و غلبه
 و تمدد و سفیدی زبان و بغیر حرکت بک چشم و متفاوت و موجی بودن
 نبض و این قسم اخف از دمویت **علامه** اگر مرض چندان اسفنداد نداشته
 باشد صیحا اسطوخودوس اصل الشوس پنج راز با نه هر یک دول جوشانند

صاف نموده باز نخین با نبات پنچل بخورند و هر دوسه روز یک دفعه
 فوفا با که مشتملست بر صبر زرد افشین مصطکی غار یقون شیم خطل
 هر یک ل سفون با نیم ل کوبیدن با شیرینی حب نموده بلع نمایند و الا
 بدستور بکه در صداع یلغی ذکر شد بمضج و مهمل بلغم پرداخته نقیه
 خلط بلغم نمایند و اگر مقتضیات ضد مقتضی باشد در هضم ناخوشی طرف
 عصر از دست راست از رتبه فغال چهل پنجاه ل خون بحسب بنده و سن
 و مزاج که کتد و در بین نقیه باید که اکلیل الملک کل خطی خبازی با بون
 شنبلیله ارد با فلا جوشانیدن و صاف نموده اب او را فطول نموده و شند
 و را خناده کنند و شیر دخر بکوش و دماغ بسیار بچکانند خلاصه در سلام
 یلغی و سوداوی باید طیب ند بیری کند که مریض خواب نرود زیرا که
 پیجوی بسیار مفید است و له او ظاهر است و مدد آن هم بسیار باید
 استعمال کنند و غذا در او ابل خود آب و بعد از چهاردهم روزها کلا
 و اش سکچین و بخود آب سکچین و شربت نارنج و امثال ذلك **الشرع**
علامت ان صغیر و صلب و متفاوت بودن نبض و حی ایسه
 و تغییر و درین و هذیان گفتن و فرغ نمودن و مخوف بودن و کثرت هم
 و غم و کریر کردن و پیجوی و ذوال عقل و خشکی منخرین و لودن و نواز

نفس و مقفوح و مبهور بودن چشم است **علاج** در بوم اول مضجی از
 ناجری کل بنفشه کاو زبان اسطوخودوس پرسپاوشان اصل السوس
 تخم کاسنی هر یک دو ل سپستان ده دانه ترنجبین پنچل بنوشند و اگر آب
 کاسنی و شاه تره نیز اضافه کنند اولی خواهد بود و الا بعض اب او را
 شاه تره مضجی را بخوشانند و در بوم بعد مضج حنفی از ناجری بنفشه
 کاو زبان تخم کاسنی هر یک دو ل ترنجبین پنچل بنوشند و اگر غلب پنچ
 اب حننه ایسه از حشایش و غیره که ذکر شد بعد از پوست هیلله
 رزد ببقایج کنند و بهمین ضابطه چهار پنچ بوم مهمل احفانی صر نموده
 و بعد از آن در روزهای احفان بعض او مهمل مشروب مثل نمایند صفت
 آن در این مرض ناجری بنفشه کاو زبان اسطوخودوس پرسپاوشان اصل
 السوس ببقایج کل سرخ هر یک دو ل پوست هیلله رزد سه ل مغز فلوس
 دو از ده مثقال ریوند چینی نیم ل ترنجبین پانزده ل روغن بادام پنچ ل
 بنوشند و پس از آنکه دوسه مهمل صرف شد اگر حاجت باشد چند روز
 ماء الجین یا شربت اسطوخودوس بخورند و بعد از آن چوب حنفی بضابطه
 که مذکور میشود پیا شامند و فطول و ضاد و غذا بنوع مرفوم سابقست
 مگر آنکه مفاصل را بر روغنهای خان طلا نمایند و در روغنهای غلف و علو تر

حاجت ورن اگر داخل کنند اولست و ذلك بسیار دهند و اگر حاجت
باشد دو فصد فغال هم بین شنبه باید کردن **الشار** وری بود
که اگر در وی و پیشانی و دماغ ظاهر شود و گاه بود که تمام سر را زود
گیرد و سبب آن غلبان خون باشد و علامت آن تهیج و سرخی و ضربان
صورت و حمی و عطش و کرب و لُهب بود **علاج** اگر از معدن خواطر
باشد چند روز صبحها عتاب دهدانه غم کشیز غم گاه و غم خورده خشک
خاکشی هر یکدول از نجین پنج ل بنوشند و غبار از مهلات خفیه دو
اب احتقان نمایند و روزها الوچه اب انارین کافور سکجین الوزردان
بامرای زرشک بخورند و بعد از آن دوسه بوم ازک با سلیق ازک
راست چهل پنجاه ل خون کم کنند و هرگاه امثلا باشد یا تخفیفی از اینها
حاصل نشود بنوعیکه در صداع حار ذکر شد بمنفع و مسهل پرداخته
و طرف عصرها بعد از عماله دویم لعاب اسپرزه یک پیاله خاکشی دو
ل از نجین پنج ل بنوشند و در چهارم مرض با هضم بقدر حاجت ازک
مدکوز خون کم کنند و اگر حاجت باشد در نهم یا یازدهم صور تراش
بزنند و همچنین بشرط حاجت در چهاردهم ازک فغال خون کم نمایند
و سرب سفید اب قلع مرزاسنک اب کشیز سبز طلا نمایند و جل و صغ

و اگر جوهر بپزند تراشیدند کدو بنر بپزند و غذا در ابام مسهل و اول
مرض شوربای اسفناج باش بره با گوشت بزغاله و بعد ذلك هم
و زشی و چیزهایی که ذکر شد میل کنند **الدور** مرضی بود که چنان باشد
که چیزها میگرد و سبب آن بخاری بود که از اخلاط خام بهمرسد
خواه از دماغ و خواه در معدن و صعود نماید و منقوح گردد و ماده
او از هر خلطی که باشد علامت آن علامه غلبه آن خلط باشد **علاج**
هرگاه مداد سه مثقال اطر بفل کشیزی بخورند و هر سه روز یکدفعه
چهار ل هلیله سپاه را خورده نموده ببلع نمایند و از عصب اب کرم و
بنات بخورند و غذا روزها اب انارین با کلابی یا مغز خیار و سکجین
بخورند و شبها شوربا سکجین سرکه دوشاب بخورند و دو فصد
بکنند و هرگاه امثلا هم بوده باشد باید که منفع خفیف پوشید از عصب
پنج دفعه احتقان نمایند و در یوم بعد منفع بنوشند بهمین قاعده
غبار مسهل بکار برند و بعد از صرف چهار پنج مسهل اگر رفع مرض نشود
بمسهل مشروب بپردازند و در هفتم و چهاردهم فصد نموده چهل پنجاه
ل خون بحسب سن و اسفداد و فضل کم نمایند و در ابام مسهل طرف
عصرها از نجین پنج ل خاکشی دول اب کرم پیاله بنوشند و غذا در چند

بوم اول که از معدن خواطر جمع نیستند بخود آب شور یا کدو یا اسفنج
 و بعد روزها انار بن یا کلابی یا مغز خیار و شب بوز یا سکجین و نرطع
 یا زغلیه کشنیر یا اسفنج یا کدو بخورند **کابور** مرضیست که چون
 در خواب روند چنان تصور کنند که چیز ثقیل بر روی وی
 افتاده یا آنکه کسی او را میفشارد و نفس تنگ میشود و زبان سنگین
 سیان ارتفاع بخارات اخلاط خام است که در حین بفظه بر
 تحلیل میرود و در وقت نوم میل میکند بسوی مقدم دماغ **علاج**
 صاحب این مرض باید که مرکز بر فضا بخوابد و اکثر بر روی بخوابد و اگر
 در مزاج دم غالب باشد یا صفر آه را مدام در فیه یا یک کاس آب
 زرشک بعد از مزاج و سن بنوشند یا آنکه انور چاشنی دار یا آب
 انار بن بخورند و غذایان مزاج زرشک یا کاهو سکجین از این مقوله بخورند
 اگر رفع شد فیه او الا مشغول نشود بشود بنهاج مذکور و در منضج
 تخم کشنیر تخم کاسنی تخم خرفه بکند و در فصد یا سلق در هضم و چهارده
 بکند و هرگاه از غلبه بلغم یا سودا باشد صبحها اسطوخودوس و در وقت
 خشک مکدر و ل زنجبین پیچ ل بنوشند و هر سه روز یک دفعه دو
 ل حب ابارج بخورد یا حب پوست هلیله زرد بخورد یا آنکه شنبه

کامل بکند یا بن شمش که منفع خفیف ان نا جری بنفشه و وفا خشک تخم کاهو
 مکدر و ل زنجبین پیچ ل باشد و در مسهل ان بعد از دو امانی که مکرر
 نوشته شد است بفتایج دول پوست هلیله زرد سه ل بکند و در
 منفع اسطوخودوس کاهو زبان اصل التوس تخم زان یا نه هر یک دول علاقه
 بر رنجهای مطور سابق کنند و غذا در او ابل که از معدن خواطر جمع نیستند
 بخود آب و شور یا اجاثاد و پیر دار و بعد روزها الوجیه و نارنگی و انار بن
 و شبها بخود آب یا اش سکجین و سرکه و شتاب **اصداغ** مرضیست
 که مانع میگردد اعضای فضا نیز از افعال خود بسبب سدن که در بعض
 بطون دماغ در مجاری اعصاب است که مانع میشود از نفوذ روح فضا
 در اعضا و جمیع اعصاب از امتنع گرداند علامات و اسباب او بسیار است
 اما سببی که در دماغ باشد علامه ان تقدم وجع در راس و ثقل در راس
 و روانه حواس و در او حرکت زبان بر غیر نظام طبیعی شود و از از دیاد و
 اشتداد هر خطی که باشد علامه علامات اشنداد ان خلط است مثلاً
 از خون حرمت و جرب یا سایر علامات **علاج** باید که شنبه کامل کنند یا بن
 تخم که در منفع اصل التوس یا در زنجبویه اسطوخودوس عود صلیب تخم
 کاسنی مکدر و ل بکند و عصا فیه و در چینی بخورند و در مسهل

احتیاطی افشیدن سناء مکی پوست ملبله زرد بکند و در هر سه روز
و چهار روز که منفعی صرف شود یک مهمل بکار برند و من علی هذا بنا
الایام و هرگاه اسهال با بارج شود بهتر است و پس از آنکه باین موال
مشغول ثقیه شدند اگر سبب ماده خون باشد در بین ثقیه دو فصد
فیقال بشود و اگر احتیاج اند فصد صافی و حجامت ساق نیز نمایند
تا آنکه ایام ثقیه بسزاید و آنکه شروع بخوردن چوب چینی نمایند
بضابطه که مذکور میشود و میباید که در ایام مرض کندش مکرر استنشام
نمایند تا عطسه آورد و عود صلیب را در کون بپاویزند و غذا در ایام
ثقیه بخود آب از گوشت کبوتر یا اهو یا بزه ادویه دار و در ایام شاول
چینی غذا روزها نان و مریای بالک و شربت فند و امثال ذلک و
شبها طعام شیرین و بخود آب از این مقوله چیزها بخورند و احتراز بکنند
از بسیاری جماع و شراب و طعام بسیار چرب و اصوات قوی مثل
صوت برف و درعد و جمیع بقول و فواکه مکرر پونه و شبت و کرفس یا
لخاصیه محرک صرعت چنانکه حکیم احمد شکابی در شرح ایلانی
ذکر کرده **الصرع علامه** آن بطور نبض و بیاض فارون و آب آمدن
از دهن و دماغ و کثرت زبد رجن صرغ و کدورت و بلادت حواس و

سفیدی لون و ترهل بدن و اگر از سودا بود کودت لون و خشکی بدن
و سنگینی سر و پیچوابی **علاج** در این نوع هر روز صبح و عصر چهل
مقبر بنوشند و بگذرانند در آب قدری کچدر روی آن بریزند که او
پوشاند و بلا در را با کچدها کوپد حب نمایند و هر روز صبح بعد
یک ماش بخورند و بد فئات یعنی بیست سی روز بگذرد بعد یکبار
زیاد کنند تا بعد سه چهار نخود هم برسد ضری نخواهد داشت یعنی
استعداد مرض و سن و فضل و بینه را مراعات باید نمود و این معالجه
بسیار مجربست و بارها در خدمت اسناد محقق بجزیر رسیدن و عود
صلیب نیز بپاویزند و کندش را هم بنویسند و با آنکه ثقیه کامل بشود و
علاوه آنچه در مهمل قبل مذکور شد کل کاو زبان پسر سپاهو شان
شاه نقره از پانه زرقاء خشک مکدود و ل اضافه نمایند و در مهمل
علاوه مذکور است سناء مکی بجای نرید اسطوخودوس مکدود و ل
بکند و بعد از تمام ثقیه بنوع مسطور مشغول خوردن چوب چینی
شوند بشرابط مذکور و غذا در ایام ثقیه بخود آب ادویه دار و در
ایام چینی بهمان نوع مسطور سابق **لما یجی الی الحار** علامه آن اگر از
احتراف دم باشد خند و فرح و اختلاط دهن و حرمت صورت و چشم و

وسیع بودن عروق و عظم نبض است و اگر از صفرا بود چون و هذیان
و تخریر و غضب و بخلانی **علاج** باید که ابتدا نقیبه کامل بشود باین
نوع که در روز منجیح بخورند و بکبر و زسهل صرف شود و در منجیحات
پرسپاوشان شاه زده اسطوخودوس ربشه کاسنی تخم کشنر هکدول
نماید و در مسهلات پوست هلیله زرد سه آل اسطوخودوس سنا
هکدول افیمون آل کنند و بعد از صرف مسهل دوم از دست چپ
رک ففالا را کثوده چهل بنجاه آل خون بقدر اسعداد مرض و قوه
طبیعت و فصل که نمایند و بکفصد دیگر از دست راست از رک بایستی
بهین منوال خون که کنند و هرگاه باز هم احتیاج بتقلیل خون باشد رک
صافن بزنند و بعد از تمام نقیبه شروع بخوردن شیرین که مذکور میشود
نمایند باین نوع که رسد اول را با سکینین بیست آل و دوم را با شرب
افیمون پنج آل و سیم را با زنجبین ده آل بنوشند و روغن بنفشه با دام
و روغن تخم کدو و شیر دخر مکرر بدماغ چکانند و شیر دخر را بطول
نمایند و غذا در ایام مسهل و ابتدای نقیبه بخواب ساده و بعد
روزها نارنگی و لیمو و انار بن و الوجه و شبها از طعام و اش سکینین
خلاصه طبیب باید غفلت از نقیبه دماغ و بعد بل مزاج دماغ نکند

الانفویلیا الباردة علامت آن اگر از احراق بلغم باشد و طوبی مخزن
و سبلان لغاب از دهن و کسالت و سکون و اگر از سودا بود کثرت
مکر و غم و غصه و کبر و قرح و خیالات فاسد و مایل بودن بمکانها
خلوت و شاید از شرک مراق باشد علامت او انتفاخ و پلین بطن
و ضیق صدر و کثرت ریف و جشاید **علاج** اگر مرض چندان اسعداد
نداشته باشد صبحها و عصرها چهل آل معتبر بخورند و نان مرئی بالند
باشرب قند و زرد طعام و هرگاه مرض مسعد باشد بطریق قسم قبل
نقیبه نمایند یعنی باز هم در روز منجیح خورده بکبر و زسهل برند و در
منجیحات علاوئ دواهای مرقوم باد در نجبویه زوفا خشک را زباله اصل
التوس هکدول نمایند و در مسهلات لبغایج و تربد اضافه کنند
و پس از فراغ از نقیبه شروع بخوردن چوب چینی نمایند بضا بطره
که مذکور میشود در آخر کتاب با آنکه صبح و عصر چهل آل معتبر بخورند
و روغن بابونه و روغن بادام تلخ و سایر روغنهای حار در دماغ چکانند
و شیر دخر بنزد در تمام برده بر سر بطول نمایند و غیا تخم روئند و دلک
نمایند و غذا در ایام مسهل و ابتدای نقیبه بخواب ساده و بعد بپوش
که مذکور شد و صرف کردن معجون نجاح مفید است جمیع اقسام **الانفویلیا**

بمقتضی دمویر **السنه** سده باشد که درد مغز هم برسد و مجموع آثار
از حرکت باز دارد بواسطه اینکه این سده حایل شود و مانع گردد از
نفوذ روح حیوانی از قلب بدماغ و از روح نفسانی از دماغ بسایر اعضا
و علامت آن نرهل بدن و بیاض لون و کثرت ابره من و اب بینی است
علاج هرگاه نفس ظاهر نباشد ابتدا باید فهمید که جات با نیست
بانه باین نوع که قدری چشم مخلوط شدن بدماغ او بگذارد اگر آن چشم
متحرک شود دلیل جاست و یا آنکه طرفی پر آب را بر سینه او بگذارد اگر
آب حرکت کند دلیل جاست یا آنکه اصبع در برابر او کشد شربانی که در آنجا
هست اگر متحرک است دلیل جاست یا آنکه چشم او را باز کند اگر عکس نماید
دلیل جاست یا آنکه اینه بر دهان او گذارد اگر رطوبتی هم برساند
دلیل جاست خلاصه در صورتیکه جات بافی باشد و سبب غلبه خون
باشد باید از رگ قبضال چهل خون کم نمایند اگر بهوش آید بیهوشا و الا
مفاصلت و یای او را بر پیمان بسیار محکم ببندند و چیزی بر روی
آن ریسمانها زنند که صدمه بر او واقع شود اگر بهوش آمد بیهوشا و الا
موهای سر او را با منقاش بکنند اگر بهوش آمد بیهوشا و الا چند نفر را بپند
او اسبقد زنند که خسته شوند مباد اجتهال از اطباء با عوام کالافا

باین کلام اسنمرا کنند زیرا که شیخ الرئیس چندین فقره را بهمین نوع معالجه
فرموده بودند لیکن این معالجات را همه کس نکند که او را توضیح کنند
مگر از فیصل حکیم باشی یا شخص مقتدری بهر حال بعد از آن که بهوش آید
عطوسات بکار برند و بزبان فاروق اگر یافت شود بقد بخودی بدهند
و نقیبه کامل بکنند که در مضطحات پر سیاوشان و زرقا اصل الشوس
را از پانته شاه نره اسطوخودوس تخم کشنیز تخم کاسنی هر یک دانه و
در مسهلات سنا مکی پوست هیلله زرد سه ل بیضا بی اقیهون تربید
هکده و ل نمائند و مضطحات را بعوض آب با عرف کا و زبان بهوشانند عرض
نشین دماغش بهر نحو که باشد باید نشین کرد و شنیدم از حکیم شکانی
که در دار الخلافه علام یکی از اکابر سکنه کرده بود من گفتم اجواب ندید
کرم کردند و بر او گذاشتند بجدی کرم شدن بود که موی سر او را سوزانند
بهوش آمد **نشخ** ان است که اعصاب عیداء خود میل نمایند و عضو
بزرگ نایع او شود و بدین جهت از حرکت باز ماند و سبب آن بارطوبتی بود
که عضلات و اعصاب را منملی نماید و در طول و عرض او زبانی و نقصان
بهم رسد و این را نشخ و طب و املائی گویند علامه ان علامت املا
و بغثا بهم رسیدن مرض و علامات زیادتی بلغم بود و یا بواسطه

عارض اعصاب میشود و علامت آن تقدم اسباب بآبیه است
 چون شدت اسهال غث و شدت غب و شدت تب و این نوع
 بند ریج حاصل میشود **علاج** اگر نوع بابس باشد باید مرصرا غنا
 بحام برد و در لثا از شرکاو باروغن کدو باروغن بنفشه و او را دلک
 بسیار نموده و غذاهای بارد رطب از قبیل مغز خیار و کاموسکچین
 و الوجه و نرطعام و بر غلبه کدو یا اسفناج بخورند و اگر از نوع رطب
 املائی باشد باید تنقیه کامل بشود باین قسم که در منضجات بسیار
 شاهر نواف خشک را از باقیا نه ریسه کاسنی تخم کاسنی هکدول کشند
 باشد و در مهلات سنائی اقمون بسفایج زرد اسطوخودوس
 هکدول پوست هلبله زرد سه آل اضافه کنند و بعد از ان تمام پنج مهمل
 محفون دو منفع خورده شروع بخوردن مهمل مشروب نمایند تا سه مهمل
 صرف شود و اگر احتیاج افتد شروع بخوردن چوب چینی بنوعیکه مسطور
 میشود نمایند و غذا در ایام تنقیه و ایام مهمل بخورده و به دارا کو
 نهوج و کک و اهو و بعد از ان تمام تنقیه مزایای سبب یا بالنگ و شبنم
 از بعضی اجله که تشخیص املائی را بفرستن در آب بسیار سرد دفعه
 واحده بدون درنگ کردن در آب معالجه فرمودند الحق خوب معالجه

و سر او ظاهر است نهایت باید مرصرا جوان و فربه باشد **عشقه** علی بود
 که حاصل شود از عجز قوت مجرکه از تحریک غسل برنج طبیعی و حرکت
 ارادی بجز یک غیر ارادی و حرکت ارادی بجز یک غیر ارادی مختلف
 شود و سبب کلی ضعف قوت محرکه باشد خواه بسبب اعراض فسادانی باشد
 یا چیزی دیگر یا از سوء مزاج بارد مادی لزج باشد علامه آن غلبه بلغم
 و یا از یوست بدن باشد بواسطه اسهال غث شدیدی و خلل اسباب
 و کثرت جماع و یا از کثرت جماع و یا از کثرت شرب شراب و خوردن
 آب بسیار سرد نیز حادث شود **علاج** و علاج قوی که نفع بکند جمیع
 اقسام رعشه را یکی کر سنی و نشکنی بسیار است و باید تنقیه
 کامل بکند بطریقی که منضجات و مهلات بلغم که در تشخیص مذکور
 شد بکار برند و غذا بخورده آب ادویه دار و طعام شکر و یا بونه بخورند
 و پوست نارنج و زنجبیل و روغن کل سرخ طلا نمایند و روغن مخمک
 نیز طلا نمایند و هر روز طرف عصر در ایام حفته یا مداومت نمایند
 بخوردن چوب چینی و یا آنکه صبحها فیهو چوب چینی یک کاسه یا پنج آل
 عرفید مشک و پنج آل نبات بخورند و غذای روزان با مزیای
 سبب بانان و شربت فند و عرف پید مشک بخورند و شبها طعام

و غفران دار و ادویه دار با شربت لیمو با شربت فواکه بخورند و هرگاه
 زیوست باشد غیا بجام روند و از شیر کاو و روغن کدو و روغن بنفشه
 با دام دلك نمایند و غذا روزها مغز خیار و کاهوسکینین یا الوچه نام دارد
 و لیموی شیرین بخورند و شبها از طعام باز غلبه کدو و اسفناج و امثال
 ذلك **لنفق** کشتن يك نیمه از صورت باشد چنانچه اثر آن در بر و بلك
 چشم و دهن ظاهر باشد و القاء بلك چشم و شستن مغذ و شستن باشد
 و سبب آن با تشنج یکی از دو جانب وجه باشد و علاج آن علاج تشنج
 مثلا پیست و مذکور شد و با اسرخاء بود علامه آن اسرخاء و ضعف
 حرکت دهن و کدورت حواس و انحدار جن اسفلست **علاج** باید صبحها
 تا جویزی با درنجویه کاو زبان عود الصلب اسطوخودوس بپزد شود
 و هر سه روز یک دفعه حب ابارج بخورند و طرف عصر نفق داری چینی
 و بکن آب را باد و سیریم عمل بجوشانند تا بنصف رشد و بعضی آب
 در وقت عطش بخورند و غذای روزها و شبها بخواب ادویه دار از کوه
 اهو یا کبوتر و یا آنکه شنبه کامل بکنند بنوعی که در تشنج مذکور شد
 و بعد از اتمام شنبه یا شروع بخوردن چوب چینی نمایند یا صبحها
 نفق او را يك کاسه با پنچل بنات بخورند و در اتمام شنبه نفق او را

مذکور و در سایر هم بطریق مسطور و باید دایما پوست نارنج و زنجبیل
 و روغن کرد و و روغن فست کرم طلا نمایند و سبب امداد را در تشنج
 ریخته دود او را بخورد هند و در ظرفی نموده مکرر پیوند و همچنین
 بخورد آن و بپوشیدن جوشانیدن با یونج و شنبه و زره سبز بسیار نافع است
 و جوز بو را نیز ذایم در دهن نگاه دارند اینست معالجات مثدا و له
 محمد بن زکریا ذکر نموده در حلوی البته باید شخص نفق دارد در خانه بسیار
 لاریک شب و روز بنشیند و همچنین اکل لحوم رطبه و فواکه را هم
 منع نموده است **فالج** اسرخائی بود که در نصف بدن از طول حادث
 شود و سبب آن عدم نفوذ روح نفسانیت با اعضا حساسه و تکرر
 با عدم قبول اعضا باشد و اکثر از اسداد بود و از قطع عضو هم که در
 عرض عصب واقع شود نیز میسر است و علاج پزیر نباشد **علاج** بنجی که در
 نفق مذکور شد صبحها آن دو لها خورده و هر سه روز یک دفعه بعضی
 آنها حب ابارج بخورند و طرف عصر نفق داری چینی یا چائی خطائی
 یا زنجبیل بخورند و طلا نمودن و بخوردن بنوع مسطور سابق و چند
 بوم اول را بسیار تقلیل در غذا کنند بلکه افطار و مباء العسل نمایند
 و هرگاه فضل و عادت مانع نباشد بنوعی که در تشنج مذکور شد

تنقبه کامل کنند نهایت مغز فلوس در سه لای پینج ل بشتر نکند
 و بعد از اتمام پینج مهل بعوض مهل مشروب حب ابارج بخورند
 و بعد از اتمام تنقبه با حب مشروب بطوس باز باقی کپیر بخورند و نذر
 بروغن بلسان و روغن فسط و فرفیون نمایند و اگر در مزاج برودت
 باشد نشستن در آب کهنار یا خرکوش که همین طور در دست بخوشانند
 نافست و رفتن در آب گرم کبر پینه نیز نافست و از خوردن آب خالص
 احتیاط نمایند بلکه باید آب عسل بخورند و غذا نخورند آب حوم صید
 بری چون اهو و یازن و کبوتر و امثال ذلك نافست و جوع و صبر بر
 عطش هم بسیار نافست دیدم که حکیم شکابی درد را الخلافه شخص
 سرخاء عامه داشت او را در یکم گذاشته پیش او آوردند و بسیار
 فقیر بود و سه سال هم بود مبتلا با این مرض شده بود معالجه شرب
 عرف و شراب و نفق سفید کرد و طلا هم بهمین کرد در مدت چهل روز
 با لمن رفع ناخوشی شد **زکام نزله** نقره مابین زکام و نزله است که
 ماده نزله از راه حلق منصب شود و زکام از مناسخ دماغ دفع شود
 و نزله با سم غام عبارت از فضولی باشد که در راس جمع گردد و این
 فضله اگر از خلط حار باشد علامت آن حذث و حرارت و لذع و رقت

ماده مند فعه است با حرث چشم و صورت و با از خلط بارد است علا
 ان برودت و غلظه و عدم حذث و لذع ماده سائله است **علاج**
 چنانچه فرشی فرموده است معالجه او منحصراً در شش امر است اول
 تقلیل ماده بفضا اگر حار باشد و استنفاع خلط موجب اگر بلغم باشد
 دویم تعدیل مزاج مثلاً در حار بنزد نمودن بخام فانی و اعنیه بارده
 رطبه مثل کدو و استنجا و استنجا کافور یا بنرکه و خوردن ماء الشعیر
 و در بارد بخور از آب گرم و اعنیه حار چون عسل و استنجا مستحبات
 چون باس و بنیک سبب منع سبلان و نزول کردن بشریت کو کار و به
 بنجر و مصفضه نمودن چوشانیدن عدس جو مفشتر کو کار کلنا و فارسی
 پوست هلیله زرد کل خطمی کل مابینا چهارم تعدیل قوام ماده مثلاً
 در حار تقلیط بمثل شربت کو کار و در بارد زرفیق بشریت زوفا پنجم
 مبل دادن یا سد کردن ماده سائله است بجهت مخالف مثلاً مبل دادن
 ماده نزله را از خلق لبوی افق بمعطات ششم نذیر چه بجهت منع
 نزله را با اعضا صدد کند مثل لعوفات و شربت بفسه و زوفاء و
 حب سعال و شور یا جات کدو و استنجا و ماش و عدس و حوبین
 ششامه و شکر و ختام در نزله حار مطلقاً نافست و در بارد در اول خر

مرض خوبت و خوردن آب سرد و اغذیه چرب مطلقاً مضر است
 و زشی در حار المزاج در ابتدای او در بارد المزاج مطلقاً مضر است
عشق مخفی نماید که عشق مشتق از عشقه است و عشقه بگامیست
 که مانند عروقی بر جمیع شاخ و برگ درخت پیچید و در اصطلاح
 بقبیله است که در مزاج انسان ساری گشته بواسطه شدت ضرب
 طالب مطلوب گردد اعم از آنکه ضرب روحانی بود یا جسمانی و این
 برد و فو عت جفنی و مجازی اما اگر خواهم شمر از عشق جفنی بآن نامیم
 این مختصر گنجایش ندارد لهذا باید دانست که عشق مجازی را جمیع اعراف
 سبب ادراج مدارج جفیف و صعود معارج ضرب خود دانسته
 گویند المجاز فطره الخفیه و بعضی گفته اند العشق نار موصدة بظلم
 علی الآفتة و برخی دیگر گویند العشق نابغ فی القلب و بحر فی ماسوی
 المحبوب و ارسطو گویند العشق اعنی الحواس عن ادراك العیوب
 اطبا گویند العشق مرض و سواسی شبیه بالما الجولیا یجلبه الانسان
 الی نفسه بنبط فکونه علی اسخسان بعض الصور و الشاثل فی
 للمعشوق قد یجینه علی ذلک شهونه و فلا یبین و بنابر این مقدمه
 باید که اکثر حدوث این مرض در امرجه غریبان و نوجوانان و بیکاران

بود بجهت بسیاری قوای شهوت و حرکت منی در بدن ایشان و
 محبوس و مغتن شدن آن در مجاری و صعود بخارات روی از او
 بدماغ خصوصاً که علیه فکر معشوق و اندیشه وصال جذب مواد
 و بخار بیشتر مینماید و در احراق و تبیس می افزاید **علاج** اولی و اتم و
 اکمل وصال معشوقه بود و مجامعت نمودن با او و الا بعد از آن معالجه
 اصوب از سفر بعدی ثبت که در ضمن آن اخبارات فیج بدان جانب
 معشوق بیان کند و همچنین مشاکله آن مرغوبه و صاحب زلفین ^{عقله}
 و اصوات حسنه را نزد او جلوس دادن و با او پیشتر نمودن و کمرک
 زبیدن و بشکار و بازیگریان چکل او را فریفته نمودن و امر به بسیار
 جماع فرمودن و غذاها و دواهای مفصل منی چون فصوص تلخ و تراب
 دادن و نفوس و ترطیب دماغ نمودن و او را بکارها و امورات
 بازداشتن و طبیعت او را مشغول کردن و بیکار نگذاشتن است
رمد و فرغ حار و رمدیست که در ملخه بهم میرسد و ملخه
 عبارت از سفیدی چشم است و این درم از اخلاط اربعه باشد
 و در اکثر از دم و صفرا بهم میرسد علامت آن علامت او را م حار است
 از اشتیاق و غم و سرخی چشم و ضربان و فیج اما فرجه سبب آن حدت

دم و کثرت است و علامت آن شدت وجع و سوزش و ضربان
و آب بسیار از چشم آمدن و اگر فرجه در ملتحمه باشد در سفید
چشم موضعی نماید که سرخ شده است و اگر در فرجه باشد در
سپاهی چشم موضعی را ببیند که سفید شده است **علاج** هر شب
طرف صبح سه آل اطریفل کشیری بخورند و هر سه روز یک دفعه
چهار آل هلیله سپاهرا بلع نموده آب کرم و نبات از عنب آن بخورند
و با آنکه مراد عذاب ده عدد نخ کشین نخ کاهو نخ خرفه نخ
خشاش ربشه خطی هر یک دو ل بخورند و هر سه روز یک دفعه
حب ابارج بخورند و با آنکه در صورتیکه شرط عشره محقق باشد
نقشه کامل بکند و در او ابل مرض چون چیری منظور نمودن در چشم
خوب نیست شباف ایض بالعباسیرزه دور چشم طلا نمایند
و شیرد خرنیز کاهی طلا نمایند و سرب با سفیداب فلح خصوصاً
سرب محرق آب کشین سبز نیز بر دور چشم طلا نمایند و هرگاه دفع
مرض نشود انگاه شباف ایض و سفید نخ و لعاب اسپرزه و شیرد
در چشم منظور نمایند و بکفصد فینال و اگر کفایت نکند دو وضد
فینال نموده چهل پیاه آل خون که کنند و هرگاه افاده نشود حجامت

پشت نمایند با آنکه پشت کوشرا از لو بیدارزند و همچنین رگ
پیشانی و منخرین بزنند و غذا در ایام اطریفل یا منجیح کلاب و
انارین و در ایام هلیله و مسهل بخود آب نم و شبها از طعام و غیره
کدوا و اسفناج بخورند **مرمد و صحرایان** ورم بتر چنانکه مذکور
شد در ملتحمه هم رسد و اگر باره باشد اغلب از کثرت بلغم خواهند
بود و اتفاقاً نیست که از سودا هم رسد و علامه آن علامات او را م
بارده است **علاج** مراد اسطوخودوس اصل السوس هکدول
جوشانید صاف نموده دو ل نخ کشین در آن شیره کشید با اینج کشین
اسطوخودوس بخورند و هر سه روز یک دفعه حب ابارج بخورند و
شباف ایض ابتدا در شیرد خرنیز حل نموده دور چشم طلا نمایند و لعاب
بزرگان نیز در او اسطوخودوس نماید کل بقشه کل حطمی بزرگ سفید
کلیل جوشانید آب او را بخورد دهند و شغل او را بیدند و سرب
مذکور و سفیداب فلح آب کشین طلا نمایند و شباف ایض را هم
منظور نمایند و اگر شرط عشره موجود باشد نقشه کامل بکند با این
نوع که در منجیح او اسطوخودوس بر سبناوشان زودا خشک کاوزبان
نخ کشین نخ کاسنی اصل السوس هکدول داشته باشد و در مسهل

سنا می بسفایج نریا سطور خود و اصل السوس هکندول پوست
 هلیله رزد سه ل داشته باشد و غذا در ایام نفبه نخود این
 و تر طعام و غیر ایام نفبه نان و پنیر و عک با کلابی و زچلو و
 امثال ذلک بخورد **وج** این سبب آن با سوء مزاج سازج باشد
 با مادی و مادی از غلبه هر خلطی که بود علامه اشنداد آن خلط
 ظاهر بود و سبب ورم گردد و هرگاه ورم غایب بود و ظاهر نباشد فائد
 بود و اگر ورم بلغی باشد اسهال و از ضربه و سفت و ریاح غلیظ نیز
 بهم رسد **علاج** هرگاه از اخلاط حار باشد هر شب طرف صبح **طریقه**
 کشتری بخورند و هر سه روز یکدفعه چهار ل هلیله سیاه را خورد
 نموده بلغ نمایند و یکمضد فبال بکنند و شیاف یا مینا و شیاف ایض
 با شیر و خربار و روغن بقیه و اندک کافور فطور نمایند و معالجه و
 کنند باین نوع که در ابتدا سرب سفید اب فلع سنگ مرده و سنگ اب
 کشتری طلا نمایند شاید که روع ماده ورم کند و الا عدس را با کشتری
 پخته بربندد و اگر کفایت نکرد هرگاه نشانه اسهال برک بید
 عرف بنویسند پخته بربندد نامفترج شود انگاه بمرهم لعاب معالجه **تفرج**
 ورم کنند و غذا در ایام اطریقی کلابی یا انار بن و در ایام هلیله

بخود اب ساده و شبها زچلو با زغلبه کدو یا اسفناج و اگر از اخلاط
 بارده باشد صبحها از زبان خم کشتری بوداده هکندول یا نبات بخورند
 و سه روز یکدفعه حب با رج با فوفیا بخورند یا آنکه در صورت تحقیق
 شرفط عشره نفبه کامل بکند و شباف مامینا را با روغن بابونه
 یا بسن فطور نمایند که بسیار مجرب است ایضا افیون روغن کل سرخ
 و زعفران فطور نمایند ایضا ارد جو وارد با فلا ناجرزی کل بقیه کل
 اکلیل بابونه شرازی ماش کوبیده پیچند و پیچند ضام نمایند **صم**
 فون مابین صم و طرش است که طرش او ازهای عالی بلند را میشتود
 و صم او از بلند را هم نمیشود خلاصه کرانی گوش اگر ذاتی مولود
 باشد یا در پیری بهم رسد با سبب ضربه و سفت باعث هک عصبه
 مفروشه شدن باشد علاج پید بر نباشد هرگاه از غلبه صفر باشد یا
 سایر اخلاط دیگر چنانچه در حیات حادث شود علاج **طریقه**
 اگر از قسم حار است باید که نبرد و زچلی شود باین قسم که هرگاه
 هفت ل شربت بقیه بخورند و شبها عینا بخام روند و شیر و خرو
 روغن کل بقیه فطور نمایند ایضا اب انار اگر فته در پوست خود
 کرده فدی سرکه و کند و روغن کل سرخ داخل نموده بپوشانند تا

بقوام آمدن فطور نماید ابضا اب کاهوب ناجری فطور نماید
 ابضا ناجری را با شیر کاهو شایند فطور نماید و ابضا شایف
 مامبشا بارناک و شیر دخن فطور نماید و غذا مغز خیار با فراط و کاهو
 سکچین با اب هندوانه بخورند و اگر از قسم بارده است صبحها ففوق
 زنجبیل با ففوق دارچینی یا زنجبیل برورده بخورند یا آنکه صبحها کل
 بفتشه ناجری اسطوخودوس کاهوزیان پر سیاوشان اصل السون
 زوفاء خشک تخم کاسنی هکدول نبات پنچ ل بخورند و هر سه روز
 یک دفعه حب با ارج با فوفیا بخورند جا و رس را گرم نموده کاه نماید و روغن
 سرکه فطور نماید ابضا ابل را در روغن سرکه جوشانند تا ابل سیاه
 شود بعد از آن فطور نماید ابضا روغن کل سرخ و بلسان و فسط و
 روغن بادام تلخ و زهره کاهو و عصان افشین و تخم خطی فطور نماید
 ابضا مرغ خوش سداب فطور نماید یا آنکه نقبه کامل بکشد که سهول
 و منخج سودا و بلغم باشد **عاف** با سبب بحران طبعیست چنانچه در
 حیات حار و در ایام بحران بهر سد و یا یجه افتتاح عرف و
 شرا این تحت دماغست که بعله املاء عرف منجر شد و علامت
 آن در اکثر حرث در وجه و عین و قفل در سر و فوفعش بعد از صد

و با سبب ضربه با سفته است که ورید با شریان قطع شدن باشد
علاج اگر سبب بحران با افتتاح عرف باشد قطع جابر نیست مگر
 خوف از سقوط فوف بهر سد و علامات املاء حرث چشم و صورت
 و طرف شدن باشد علی ای حال ابتدا انف را با اب کشن تر و سرکه
 و کلاب بسیار سرد شده بشویند و یا هاراد را با اب بسیار سرد بکزند
 نگاه کهر یا و سریش کلنا فارسی سائید با فم درد دماغ پیاشند و سرکه
 ماده الاغ را در اب برک با هنک شیره کشید فطور نماید و کج
 کاشان خمر نموده بر سر بکیند و ابضا پوست تخم مرغ خانگی را بسیار
 نرم سائید با فم در انف پیاشند ابضا مازو و خون سیاوش زاج
 امل پیاشند ابضا افون و غبار اسنا کلنا فارسی مازو سبز کوفند
 بشیره سرکین ماده الاغ سرشته بتار عنکبوت غلطابند در انف پر
 کنند و پیشانی را بکلاب و کافور اقامیا کلنا فارسی افون صندل
 طلا نماید ابضا نشاسنه و کلار منی سرکه برمالند جالینوس منفی
 که هرگاه در عاف نه ایستند و فوفه فرب بسقوط باشد میادرت بکن
 بفسد فقال از جانب مقابل پس نگاه از کف تا کف و از آن فرب
 بخصبین نافه را بر پنهان محکم به بند بکند از محاجر را بر مراق ناظم کند

خون از سر با غذا انار زرش و شربت ربو اس و غون **ورم اسر خاء** **لنا**
 ورم زبان بجهه اسنداد هر خلطی باشد علامت غلبه آن خلط
 ظاهر باشد مثلاً اگر ورم دُموی باشد رنگ ورم سرخ باشد و آب
 از دهن کم آید و اگر بلغمی باشد رنگ آن سفید باشد و آب بسیار از
 دهن آید اما اسر خاء لسان اگر مولودی باشد لا علاج له و یا بسبب
 تشنج و فالج بهم رسد و یا عفب حیات حان علاج پذیر بود **علاج**
 در ورم لسان اگر حار باشد باید تنقیه کامل نلین شود با هر روز با
 غیا سه اب جزئی تخمین بعمل آید و هر کاله نشاسته اسپرن بزرگ
 سفید را با عرفی نلوفر جو شایند مضمضه کند با آنکه کلنا فارسی
 پوست کو کار کل ما پیشا عدس ناجوری کل خطمی مغز فلوس اب
 کشنیز سبز نیز مضمضه نمایند و نقل این مردم و در زبان بگذارند
 و بکفصد ففقال از دست راست و اگر کفایت نکند دیگری از دست
 چپ نمایند و غذا و روزها انارین با کلابی با الوچه با اب هندوانه
 با کاهو و اگر بارد باشد بمضیات و مسهلان بلغم و سودا پرداخته
 تنقیه نمایند با غیا از ناجوری خاکشی سناء مکی کا و زبان اکبل
 نمک شکر سرخ کز نکین سه اب ماله نمایند و دلك بعسل و صغیر

نمایند و غرغره باب شنبلیله بزرگان انجیر فلوس نمایند و بخمهای
 سایر بر زبان بگذارند و در اسر خاء ارغسل و در طفل با منقل
 سفید غسل بنینا کو متصل مضمضه کنند و عصرها مضمضه و در چینی
 با زنجبیل بخورند با آنکه تنقیه کامل نموده چوب چینی با فموم چینی
 بخورند با آنکه صبحها و عصرها دهنار مغیر بنوشند غذا در ایام تنقیه
 بخورد آباد و بیه دار بعد از آن پیر کز نکین و امثال ذلك **ورم کوشق**
شفه این ورم هم از غله هر خلطی باشد علامت آن خلط ظاهر
 باشد و انتفاق شفه با بعلک خلط حار حر نیست با بجهه خلط سودا
 میباشد **علاج** در ورم لب صیجا تخم کشنیز تخم کاهو بکند و کل غناب دهانه
 شبرخت سه ل با آنکه تر تخمین پنج ل بنوشند و سرب و سفید اب قلج
 سنگ مرمر ار سنگ اب کشنیز سبز طلا نمایند و هر کاله نشاسته
 اسپرن بزرگ سفید عرفی نلوفر پخته بگذارند ابضا عدس کشنیز سبز
 پخته بر بندند و بکفصد ففقال با دو ضد ففقال بکند و غذا چنانچه
 در ورم لسان مذکور شد بخورند و در انتفاق لب نیز صیجا همین
 دواها و ابدا آن دستور بخورند و ضد چهار رنگ کنند و اگر غلبه
 خون در بدن باشد دو ضد ففقال هم بکند و بیه بز با موم کافور

با سوره در آب هندوانه و لعاب بهدانه عرف پیدمشک بخوشانند
 تا آبها تحلیل رفته موم روغن بماند از این فیه و طی طول نمایند
 سفیداب فلع مازوی صلابه شده نشانه کپشای صلابه مجموع
 مساوی با فندی موم کافوری روغن کل سرخ سبزشند و طلا کنند
 و پرده نوی فدا بروی آن بچسباند اینها همین پوست نوی تبرا
 بچسباند و غذا پاچه بره و از این فیل چیزهای ملین بخورند و حمام
 غبانا فست و بعضی از اکابر گویند پیه اردک و موم کافوری و سفیده
 تخم مرغ خانگی و آب سپستان و روغن کل سرخ فیه و طی ساخته طلا
 کنند و مضغه دم بکشد رفع مرض میشود **جمع الساقه** درد دندان را
 باید ابتدا بخیر کرد که از خوارشت با برو دت باین نوع که مریض را امر
 نمایند که آب بسیار سرد در دهن نگاهدارد هرگاه درد ساکن شد از
 حرارت است و الا آب گرم هرگاه در دهن نگاه داشت و شکن حاصل
 شد از برو دت خواهد بود الله اعلم **علاج** اگر از حرارت یا مواد ترله
 حار باشد ابتدا بخوردن تر باک و شربت کوکاز و بر شفا منع نزول نماید
 و بمسدهات و مخدرات چون بخور تر باک و بخور پوست چوب چار و
 بخور فصوص تلخ معالجه کنند و فصوص را مضغه نمایند و بخورند و بهین

هم بخور است که مبنی بر روی آن چیر که بخور خواهند بدهند و در
 آتش ریخته اند بگذارند و سر یا ربک فیف را بر موضع و حج نزدیک کنند
 که کابینی بخور برسد اینها از آب جوشانیدن ناجرزی عدس کلنا و فاکر
 کل خطی کل ما میثا پوست هلبله زرد پوست کوکاز بخور دهند و
 مضغه کنند و فصد فبال و چهار راء و حجامت کنند و اگر لزوم است
 باشد از دار فلفل و عسل مضغه کنند اینها شبت با بونه اکلیل الله
 کاوران ترنجبین مضغه نمایند و فلو بنا بخورند و محمد زکریا در بره
 الساعه میگوید که مویزج را در پنبه کهنه پیچید و تر نموده و بگوید
 در موضع و حج گذاردن فی الحال ساکن شود و ثابت میگوید که در معالجه
 دندان هیچ بهتر از مضغه سرکه و نمک نیست و در بارد و حار نافست
 و اگر کرم خورده باشد معالجه اسهل و اتم فلعست و الا تخم کند نابذر
 البیخ را حب نموده روی آتش بگذارند و بنوع مسطور سابق بخور دهند
 یا آنکه جوالدوز را از آن فی یا ما سورن داخل نموده بر موضع و حج
 گذارند و او را داغ کنند و این عمل ما سورن و فی بجهت است که جوالدوز
 سرخ بجائی دیگر نرسد و یا آنکه مغنولی باین نوع کج نموده سرور را
 اندکی بنه پیچید به بنزایی زده بسعی تمام که بموضع دیگر نرسد بموضع

کافور و فلفل و عسل و فلو بنا و محمد زکریا در بره
 الساعه میگوید که مویزج را در پنبه کهنه پیچید و تر نموده و بگوید
 در موضع و حج گذاردن فی الحال ساکن شود و ثابت میگوید که در معالجه
 دندان هیچ بهتر از مضغه سرکه و نمک نیست و در بارد و حار نافست
 و اگر کرم خورده باشد معالجه اسهل و اتم فلعست و الا تخم کند نابذر
 البیخ را حب نموده روی آتش بگذارند و بنوع مسطور سابق بخور دهند
 یا آنکه جوالدوز را از آن فی یا ما سورن داخل نموده بر موضع و حج
 گذارند و او را داغ کنند و این عمل ما سورن و فی بجهت است که جوالدوز
 سرخ بجائی دیگر نرسد و یا آنکه مغنولی باین نوع کج نموده سرور را
 اندکی بنه پیچید به بنزایی زده بسعی تمام که بموضع دیگر نرسد بموضع

وضع گذارده قدری نکه دارد فی الحال ساکن شود و این وقت عجیب
 المنفعه باشد که در آن موضع کرم خوردگی سوزاخی باشد نهایت
 در بعضی دندان ریزش نموده که خواهد افتاد **خان جار حنای**
 بجاء معجه امتناع نفوذ نفس باشد بر پر و قلب و سبب آن در روزی
 باشد اگر دموست علامه شرخی بود چشم و صورت و امثال آن
 راس و شترینی دهن و اگر صفر است شده اختان و پیران و خشکی
 دهن **علاج** صبحها تخم کشنیز تخم کاهو تخم کاسنی تخم خرفه هکدول عتاب
 دهد آنرا با لعاب ریشه خطمی بخورند و روزی دوسه آب جزئی
 اماله کنند و بعد راجت فصد ففعال کنند و هرگاه مفضضات
 شنبه موجود باشد شنبه کامل بکند و بعد از اماله دویم در پو
 چهارم فصد ففعال کنند و بعد از فصد ماء الشبیر بدهند و همه
 روزها طرف عصر لعاب اسپرن بدهند و در هفتم و چهاردهم نیز
 فصد حجامت ففعال کنند و اگر حاجت افتد رنگ زبر زبان و حجامت
 سافین هم کنند و سرب و سفیداب فلع سنگ مر در سنگ آب
 ناجریزی آب کشنیز سبز طلا نمایند اعضا عدس و کشنیز سبز را پخته
 بریند و اینا اگر میل ورم بظاهر باشد هرگاه نشاسته اسپرن

بزرگ سفید عرفینو فرخته بریند و بعد از نرم شدن و نرم نشین
 بنهند و از لعاب اسپرن کل ارمنی نشاسته عرفی کاو زبان غرغره
 کنند اینا از ناجریزی عدس جو منقشر کل خطمی کلانار کل ما پیشاپوش
 هیلله زنجبوست کوکار مغر فلو س آب کشنیز سبز غرغره نمایند اگر
 فوی کلوزخم بشود و چرک بهم رسانند اگر از این غرغره چرک برداش
 میشود فها و الاخته بر روی زبان گذارده و همراه انگشت از مغر
 فلو س آب کشنیز چرک را بملا فیمت تمام پاک کنند انگاه طباشیر کل
 ارمنی با طباشیر و شادانج مسحوق بپاشند و سر لاک پشت را در
 دهن بکاهدارند و غذا آب انار شیرین و آب هندوانه و لیموی
 شیرین و در صفر اوای نجیل در فصد در ایند آنکند **خانقاری** اگر
 بسبب بلغم باشد علامه آن طبع صورت و چشم و سفیدی رنگ و
 کثرت آب دهانت و اگر بیب سودا باشد علامه آن صلابه ورم
 و نبرکی رنگ و خشکی و نرشی دهن است **علاج** صبحها ناجریزی
 کاو زبان روفاء خشک بر سبا و شان اصل السوس هکدول
 نرنجین پیچک بنوشند و روزی دوسه آب از ناجریزی اکلیل
 کاو زبان کل سرخ با بونه سناء مکی خاکش نمک هکدول اماله کنند

وارد شنبلیله بزرگ سفید کل خطمی اگیل پخته بگذارد و سرب
 سفید اب قلع سنگ مره دار سنگ اب کشیز طلا نماید و کدات
 مسطور در قبل را به بندد و اصنا چودر و اوغن کل سرخ کل سرگون
 طلا نماید و از غسل شرکاو غرغره نماید و هرگاه زخم بشود از اب
 ناجویری خارشتری غرغره کند و هرگاه مفتضات شفیه مفتضی باشد
 شفیه کامل بکند که منجیح و مهمل بلغم سودا باشد و غذا روزهای
 مهمل بخود اب و شبها از طعام و در سایر روزها حریره یا فالودج بازدهد
 تخم زانبر و کرده بخورند و در سوداوی ضد اسهال نماید و سایر تداویر
 بلغمیست و از غسل و شرکاو حلیه بزرگان انجیر خشک غرغره کند
 و گاه بود که خناق بحجه ضربه بر کردن حادث شود و علاج آن ضد
 و سایر تداویر است که در علاج خناق دموی ذکر شد **و بحجه شوق**
حلق ذبحه ورم حار دموست که در عضلات و وجانب حلق
 که متمرکضست بهم رسد و علامه او آنست که مریض قادر بر بلع غذا
 نباشد و اگر مبالغه در بلع کند از دماغ بیرون آید و اب بسیار از
 دهن آید و قادر بر شکم نباشد و شور در مریض اکل غذا غالباً بهم رسد
 و باعث وجع و حرقت تمام شود خصوصاً در وقت اکل غذا **علاج**

شفیه کامل بدستوریکه سابقاً نوشته شد نماید و در چهارم شفیه
 ضد بقال کنند و دیگری در چهارم و غذای روزهای اول بگذارد
 در شب و روز بخود اب و در چهارم بعد از ضد روزها ماء الشیر بنیز
 غرغره کند و عصرها را در انام شفیه لعاب اسپرن باز بخبین بدهند
 و حایات چون بوق شط چند کبریت از خارج ضمه کنند و اکثر تداویریکه
 در خناق مسطور شد بکار برند زیرا که خناق عسر نفس بود و این عسر بلع
 و غذا هم بوق مسطور قبل و در شور بنیز بهمین قسم معالجه کند و حریره
 نشاسته و روغن بادام و سکر بقال بدهند و فروطی و عوم کافوری
 بر مرغ الوده آن پر را بجای فرو برده بموضع شور ضمه کند و محمد زکریا
 ذکر کرده که اگر عارض شود بحجه الصوت از خان یا غبار یا صباح نفع میکند
 با و روغن مغبته و روغن بادام هرگاه بیاشامند در حمام **بحجه الصوت**
 بحجه بولک و کوفت با رسیدن بسبب بلوغ یا سبب نزول مواد ترش
 از دماغ بسوی حلق یا فاضله ریه و علامه او آنست که مریض احساس
 خشونت و گزندگی و خارش در آن موضع میکند و با سبب رفتن غبار و
 دخان میرسد و با بحجه سوء مزاج است **علاج** اگر بواسطه لولک
 و کوفت باشد انشاء الله مفصلاً مذکور خواهد شد نهائیه علی الاممال

گرفتن او از بدان حجه را صیحه‌ها شربت عتاب که در نسخ کتاب مذکور
میشود بدهند با آنکه شب نیمه بخورد بدهند و اگر بجهه مواد تری باشد
عسدهات منع نزول نمایند چون زبانه و شربت کوکارد و درجهات
خان ماء الشعیر باید و زان بازه بخورند و اگر بجهه بخار و دخان
باسوء مزاج باشد باید بجمام روند استعمال اشباء لبه نماید
و حرم نشاسته باروغ بنفشه بادام یا باروغ بادام به نهشته
بخورند و هرگاه بجهه بلغم لزجی بود که در ضمه ریح بهم رسیده باشد
که از سوء مزاج بارد است باید صیحه‌ها ده عدد انجیر را در شکر کاه
خیسانند جو شانند بنوشند و دواء صلبیت و خفرا از در زبان
نکاه دارند و از آب زهره مویا و بونه و اکلیل و عسل غرغره کنند
و خوب مسخه ریز زبان نکاه دارند و غذا ملبسات سینه در همه
حال مثل پاچه بره و حیره و شوربای کدو و انار شیرین و امثال ذلك
بخورند **سعال طبع سرفه** حرکتی است از زیر و صدر که بسبب ان
حرکت طبع دفع مودی خواهد بکند و این خلط مودی اگر از ریه
باشد که در شش جمع شده است علامه ان بسیار خلط آمدن از
سینه است بحسب ان خلط مودی و کمی عطش و خرخره نمودن در

در خواب **علاج** باید که بخیل بلغم داده بخی ثقیه بشود تا بمسکلات
خاصه ابداع روفش با آنکه صیحه‌ها زوفا خشک را بناج هکدول
جو شانند صاف نموده با سه آل بنات بخورند یا العوف زوفا بخورند
با آنکه از کندر معبه سایله نیز هکدول افون ریح آل جهاسازند
بقد بکفقال و بلع نمایند با آنکه شربی سازند از موز متقا عتاب
سپستان انجیر خشک هکد و بیست عدد اصل السوس پنج از بانه پنج گرم
بر سپاوشان زوفا خشک هکد و ده آل بهذانه افون خم از بانه هکد
پنج آل جو مقشر مغز خیار بن خم کدو خم خیزه کرمک سنبل الطیب خم کل
خطی بزرگان هکد و سه آل بنیکوب کرده و خیسانند و جو شانند
با چهار رطل شکر بقوام آورند تا شربت شود و صبح ها هفت آل از این
شربت را بخورند و غذا انار شیرین و لیمو و نارنگی و زرد طعم و در سرفه
اطفال که عوام سرفه سپاه کوبند و بواسطه مواد تری و رطوبه در ریه
بهم میرسد صیحه‌ها شربت کوکارد و شربت ربا غوزا بخورند و عصرها زبانه
با آنکه بقدر یکماش کوگردا ساینند بر روی رزده خم مرغ خانگی باشند
بخورند با آنکه پوست نخود را با خم پینه هکدول جو شانند بادول
بنات بخورند با آنکه صیحه‌ها کل بنفشه کل بنلوف کل کدو کل خشخاش

هکد و یک ل جوشانید و باد و ل بنات بخورند و غذا ناریکی و لپو
 شیرین و آب هند و آنه و چون خنکاش **سعال تابن** با بواسطه سوء
 مزاج یا بن بود یا بسبب ترله خاره باشد که همیشه از سر فروید اید و
 بعضیه ریه داخل شود و سرفه خشک پدید آید و در شب استنداد
 نماید خاصه در خواب و این بد بود و اگر طول کشد مخیر سبل خواهد
 شدن **علاج** ابتدا منع نزول نمودن بن و مالک و شربت کوکب و
 شربت یاغوزا نمایند و ماء الشبیر بخورند باین نوع که پنج ل جود
 یا پنج دانه کوکب و پنجاه درهم آب جوشانند ثالث شود انگاه یا
 پنج ل بنات بخورند یا آنکه یک یک کدو بخورند یعنی کدو را کل گرفته
 در زیر آتش نموده تا بچند شود بعد بیرون آورند و سر او را سوراخ
 نموده نگاه دارند تا آب او تمام آید و بنوشند و این جب را نیز در
 زبیر زبان نگاه دارند بادام شیرین تخم کلان بریان کرده کثیرا حب
 الصبور صمغ عربی اینون اصل السوس رب السوس شکر سفید السوس
 دها را خوب صلایه نموده با آب راز یا نه خمیر کرده چهار سال زند
 در زبیر زبان نگاه دارند یا آنکه هرگاه مرض مزمن باشد بشرط
 بخورند باین قسم که بوم اول پانزده ل و دویم بیست ل سیم بیست و

پنج ل بهمن فاعد پنج ل عروق نماید یا چهل ل بعد دوسه
 بوم همین چهل ل را خورده بعد پنج ل کنگد ثابیه پانزده ل دوسه
 بوم همان پانزده ل بخورند و باز هم زیاد کنند تا چهل ل بهمن ضابطه
 انگاه ترک کنند و غذا آب هند و آنه لپوی شیرین ناریکی برطعام یا
 بزغلبه کدو یا اسفناج تناول نمایند **دائمه** و رمی کرم باشد
 که در حجابی که فاسم صدر است از جانب فیض حادث شود علامت آن
 تب لازم و شدت عطش و خشکی دهن و قلق و اضطراب مریض و کوشا
 در فم معد و روی ناخس احساس کند و گاه باشد که نظر ببالا و زیر
 نتواند نمود **علاج** باید که در بوم اول باد و نیم منضج خنقی خورده سه
 اب جزئی اماله شود و در سیم نیز منضج خنقی که مذکور شد و میشود
 با شیر تخم کدو آبوشند و اگر مرض صفراوی باشد آشفته باشد سه
 چهار ل روغن بادام علاو منضج نماید و بعد از ساعتی پنج اب
 کامل یا فلوس اماله نماید و طرف عصر پنج ل زنجبین یا یک پیاله
 اب کرم و روغن بادام بخورند و در بوم چهارم منضجی که اسطوخودوس
 پر سیاوشان زرقاء خشک تخم کدو هکد و ل بعد از نیم ل آشفته باشد
 بنوشند اگر ذات الصدر بواسطه بلغم باشد و الا اگر صفراوی باشد منضج

که نوشته میشود در امراض حاد بنوشند و بعد از اماله اول بادویم
 که از معدن خواطر جمع شدند پیش از غذا خوردن هر قدر نشسته بشوند
 لعاب اسیر از آب بدهند و این روزها عذار و زو شب بکافه نخورد
 آب گوشت کردن بن باخوس بجه و در هفتم ماء الشعیر با شیره تخم
 خیار شربخت و نرنجین بعوض وای عصر با غذای ظهر بنوشند و اگر
 مفصلی باشد از دست راست رک فیقال کتوده چهل پنجاه آل خون که
 کنند و اگر باز هم حاجت افتد در چهاردم و هفتم هم با بیست و یکم
 رک با سلیق و اسیله بزنند و در نهم با بازدم بعوض غذای ظهر سی
 کل گرفته در آتش بخت و شبها اس کد و گوشت مذکور و بعد از
 آنکه بت فی الحمله شکین یافت روزها آب هندوانه و شبها اش
 شربت نارنج با الوچه بخورند و فیر و طی و موم و روغن سیسبه و مالو
 طلا کنند **ذات الحجب** ورمی باشد که در غشاء مستبطن اصلاح با حجاب
 که حاجز است میان قلب و معدن حادث شود و این ورم میتواند که
 هم در طرف ایمن و هم در طرف ایسر واقع شود علامه آن بت لازم و ضیق
 نفس و جمع طرف راست با چپ و سرعت نبض و منشاری بودن آن
علاج باید بعضی که در ذات الصدر مرقوم شد عمل نموده همان مضی

و مصلحت را بکار برند و در این مرض هم اگر بواسطه بلغم باشد و سبب
 حرارت نباشد بعد از اماله دویم و اول که از معدن فی الحمله خوا
 جمع شدند لعاب اسیر را پیش از غذا بدهند و بعد از خواطر حجب
 از اماله معدن بعد از هفتم ماء الشعیر را بدهند و ضابطه در پنج
 ماء الشعیر آنکه هفت ل جورا پوست کند با ده سیراب بجوشانند
 تا نصف برسد آنگاه از آنرا با تخم خیار و دو ل شربخت سه ل نرنج
 پنج ل بخورند و بعد از شکین بت فی الحمله سبب بخت را بدهند و
 در بازدم با چهاردم آب هندوانه و زرشکی بدهند از قبل سترش
 نارنج و اش الوچه و امثال ذلك و فیر و طی که مذکور میشود در سینه
 و پهلو ضامد نمایند و سایرند بپیر مثل ذات الصدر است و اگر بلغم باشد
 دواهایی که نوشته شد در ذات الصدر بدهند و لعاب اسیر و
 ماء الشعیر ضرر میکند نباید داد عصرها نرنجین آب کرم بدهند **ذات**
الرب ورمی باشد که در ریه بپیر علامه آن بت لازم و سرفه و ضیق
 النفس شد بد و عطش و خشکی زبان و ثقل در مقدم سینه و سرخ
 جبین و چشم و اشتیاق با اشتیاق هوا بارد و موجب نبض است **علاج**
 باید در این مرض هم بدستور ذات الصدر و ذات الحجب دو روز اول را

منخج خفیف خورده و سه چهاراب جزئی ماله نموده و در سیم بعد از
 صرف منخج خفیف ماله کامل با قلوبس بنهاج مسطون قبل نموده
 و لعاب اسیرن و ماء الشعیرا بهمان ضابطه بدهند و در هفتم با
 نهم با یازدهم با چهاردهم ضد فبال نماید و بعد حاجت خون که
 کنند و هرگاه باز هم احتیاج افتد از یک سلبی و هم چنین اصلیه خون
 بکشد تا اتمام نقبه تمام شود انگاه چند روزی صبحها از قبیل شربت
 بنفشه بخورند و پرهیز بکنند و غذا و دادن مہون و زرشنی بنوع مسطون
 و غیر طی از موم کافوری بهمدانہ عرف کاسنی درست نموده بسپینہ و
 بخلوصا د نمایند رازی میگوید کہ ذات الرتبه در اکثر بلغمیست و گاهی
 دموی هم میشود و صفراوی نادر است **س** فرجه بود کہ در ریه
 حادث شود بسبب نزول نزله کہ از دماغ فرواید یا بعقب ذات
 الحجب و ذات الرتبه و سعال مزمن حاصل شود علامتہ از علامات
 حمی دق و سعال و آب شدن اعضا و حرمت صورت **علاج** مزایا داد
 ناجر پری بنفشه بنلو فر و ماء خشک تخم خنکاش تخم کدو و هکدول
 شربت سہل شربت بنفشه پنج بخورند و ظهرها بوضع غذا
 خنچک را دست و پا بربند شکم او را با خاکستر جوینہ و نمک شسته

و بعد از آن با آب گرم خوب بشویند و بلبنه خشک نموده در ماء الشعیر
 انداخته کہ با ماء الشعیر جوشید شود و بچنه گردد و بعد از آنکہ آب
 ماء الشعیر نصف رسد باید از روی آتش برداشته خنچک را در آن
 شیر کشید بدهند بخورد و غذای شبها شویای کدو خنچک دار
 بهمان ضابطه نوی شور یا انداخته و در وقت خوردن بیرون آورند
 و بعد از آن کہ بختخفی بهمرسانند ظهرها سبب کل گرفته بچنه
 شدن بخورند و شبهاش کدو و بعد از چهاردهم شربت هفت مہونند
خفطان حرکت اخلاصی بود بسبب دفع مودی کہ عارض قلب شد است
 بجهت امتلاء ادعیه قلب از اخلاط رائد و علامت اشتداد خلط
 وجود علامات آن خلطست و گاه بود کہ این مرض بشرکت معدن
 شود بسبب ضعف معدن و کثرت انحره رویہ از معدن بیوی قلب
علاج اگر بجهت حرارت مزاج قلب باشد هر نامداد تخم کنتیز بود
 تخم خرما و هکدول در آب غون بعد از استعداد و مرض شیر کشید شود
 یا آنکہ بعضی آب غون یا شربت ربواس یا شربت فواکہ خاصه کہ در ق
 طلا و نقره داشته باشد یا شربت بزمبو بخورند و اگر مقتضای ضد
 مقتضی باشد ضد فبال کنند یا آنکہ نقبه کامل بکند کہ در منخجات

او تخم خیار تخم کشنیز تخم خرفه و در مسهلان پوست هلیله زرد و بحسب
 استعداد مرض بین ثقبه از آن فغال خون که کنند و غذا در اول ثقبه
 بخورند آب و بعد نارنگی و لیمو و انار و شبنم چلو باز غلبه ربو اس باز غلبه
 کشنیز و افشره شربتهای مذکور و بعد از اتمام ثقبه شربت لاغ باز هر یک
 مصلحت دانند بنوعی که ذکر میشود بخورند و مفرج بارد را با نوشدارو
 همه اوقات مداومت نمایند و اگر بجهت برودت باشد صبحها جوارش
 که مذکور میشود بخورند با آنکه شربت میبه بخورند و مفرجات مذکور
 بعد بخورند با آنکه صبحها و عصرها مغیر بنوشند انهم نوشداروی
 لؤلؤی بخورند با آنکه ثقبه کامل نموده که مضجعات و مسهلان
 بلغم که مکرر ذکر شده داشته باشد و در شرک معده امله
 برورده که از کلاب شسته باشند در طباشیر غلطایند بخورند و
 کلاب اورا گرم نموده عصر یا نبات بنوشند **عشی** حالتها نامند که
 مجموع حواس فروماند و معطل باشد و این بواسطه ضعف قلب بود
 و اجتماع روح در او بجهت فرج زیاد یا غم بسیار و علامت برودت اطراف
 و ضعف نفس بود و بغیر صغیر و کون صورت زرد باشد یا بجهت امتداد
 عروق از اخلاط یا امتداد معده در وقت نخه و جوع بغیر حاصل

شود **علاج** ابتدا باید در جین غش باد کش نمایند باین دستور که اول
 کف دستها را بعد کف پاها را و هر عضوی را یکصد باد کش نموده
 که مجموع ششصد باد کش بوده باشد و آب سب و برب و خیار صندلین
 فوغل آب کشنیز بربند پاها و دستها و روی قلب طلا نمایند و نزد
 دماغ بدارند اینها گاه کلی که از کلاب تر کرده باشند نزدیک دماغ
 بدارند و آب سرد و کلاب سرد بر او بزنند و دستهاها و پاها را مالش
 بسیار بدهند تا بهوش آید بعد از آن تخم کشنیز بوداده دوک عرفی بدهند
 بیست و پنج درهم فادر هر روز بارید تا سفته نیمک سخی و صلا به نموده
 با پنچک نبات بنوشند بعد ملاحظه نموده اگر سبب ان خلط نموده
 بوده بمسهلات و مضجعات ضرر دهنده است فراغ و دفع ان خلط نمایند
 و پس از ثقبه چوب چینی یا شیر برب دهند و اگر بواسطه بخارات
 و ضعف قلب باشد شربت پنبه یا مفرجات یا فوسنه یا حب نشا بخورند
 و غذای ظفرها بکافی که در شرب تخم کشنیز بوداده یا آب لیمو ترش
 داده باشند بخورند و شبنم یا لیمو یا طعام لیمو و امثال ذلك و اگر
 بجهت نخه و امتداد معده باشد فی اسهال و با الجملة ثقبه معده
 و جوعی را بمغلفات چون هر سبه کوشن کاوشن و امثال ذلك

سوء مزاج حار یا سرد **معد** سوء المزاج حاری که عارض
 معد میگردد و اگر ساذج بود علامت آن امزال و شدت عطش و
 خشکی زبان و حبس طبیعت و اگر بادی باشد علامت آن کرب و
 تشنگی و صفرت زبان و صورت و تلخی دهانت **علاج** در قسم
 ساذج صبحها بیست آل شربت غزن بار بوس یا سکجین و بایست
 پنج درم عرق کاسنی و دول خاکی بنوشند و عصرها کلاب نبات
 و غذا مقویات معد چون نان مزار شک با آتش سماق و امثال
 دلك بخورند و در قسم بادی صبحها جوارشی بخورند و چند روز
 یکدفعه چهار آل کلفتدی که دهل پر غنچه کل سرخ باشد در چهل آل
 شکر یا فندجوشید و بغوام آمد باشد بایست آل سکجین بخورند
 و غذا روز کل فند خود آب ساده و دروزه های دیگر نان برای سبب
 پاد بوب بارده بخورند و این سفوف مداومت نمایند معین
 و در کل سرخ دهدرم طباشیر بخورم هلیله زرد و سماق هکد و
 سه درم باد و فنداد و تیر فند سفید صلابه نموده با عرق پید مشک
 یا کلاب تناول نمایند یا آنکه شنبه کامل نموده بعد از فراغ از شنبه
 شیرین با شربت برودی و سکجین و زنجبین بخورند و غذا در اتمام شب

بخود آب سکجین یا بخود آب نم یا کاهو سکجین بخورند **سوء مزاج**
باری و ساذج معد سوء مزاج باردی که عارض معد می شود اگر ساذج یا
 علامه آن ضعف هضم و لبن طبع و انتفاخ شکم و زرش شدن غذا و کثرت
 اب دهن و اروغ زرش و اگر از ماده بلغم باشد اروغ زرش انتفاخ شکم و فلت
 استها و غبشان و فی و فلت عطش و کثرت اب دهن و سفیدی صور و فارت
 و مایل بودن باشباه حاضه حریقه مالمه و بطوه و لبن بنص **علاج** اگر
 ساذج باشد صبحها موهوه دارچینی بخورند یا زنجبیل پرورده یا جوارش
 حار و غذای روزها نان و سترای یا لک یا سترای سبب و شبها بخود آب
 ادویه دار یا طعام شکر یا طعام سکجین و اگر بواسطه بلغم بوده باشد
 ابتدا شنبه معد بغی نمایند حاصه یا اب زرب سکجین علی و کنگر زرد
 که بچوشانند و اسهال یا بارج فنفرا و جوبات شنبه که ذکر خواهد شد نماید
 پس انگاه نفوت بجوارشات حار چون جوارش غود و شهر باران و ما
 ان نمایند یا آنکه کلفتد بدهند و مداومت سی آل اب زرب بایست
 آل سکجین که مخلوط نمایند و بچوشانند که باعث فی کردد و در این
 قسم سوء مزاج اینی است و اگر مرض اسهالادی داشته باشد و مضطرب
 شنبه موجود باشد شنبه کامل نموده که در مضطربات اقیبن رؤفا

خشک باد رنجویه نخ کاسنی داشته باشد در مهلات سنا مکی
 نرید بسفایج پوست هلیله زرد کند و غذا در ایام مهل و اوایل
 تنقبه بخواب و بعد مثل سادجست **سوء مزاج خارج باب سب**
معد سوء مزاج بایس سادج علامت آن قک عطش و کثرت اشتها
 و اروغ زرش و تخمه است و اگر از خلط سوداء بود علامت آن حرق
 و کثرت اشتها و قک عطش و فی وصف هضم و زرش و خشکی دهن و غلظ
 و سوداء آه فارور و بطوء و صغر نبض است **علاج** اگر سادج بود خواشا
 حاره را با عرفی کلوزبان نبات بخورند و شربت چندر که عبارت
 از پنچن چندر که بسیار برین نموده جوشانند اب اوزا باشد دل آشک
 سفید و چهل سر که جوشانند بغوام آورده باشند روزی بیست ل
 بخورند و اگر بجه خلط سودا باشد چند روزی ناجرزی زوفا خشک
 کلوزبان کل کلوزبان پرسنا و شان نخ کاسنی هکدول عتاب پسنا
 هر یک دهد آنه ترنجبین پنچ ل با عرفی شاه تره بخورند و هر پنج روز یک
 مطبوخ افنبون بخورند یا آنکه کلفند چهل ل باب ازبان سکچین
 ل بخورند و بعد از چند دفعه صرف مطبوخ شیرین با چوب چینی بخورند
 و اگر شرط عشره محقق باشد تنقبه کامل کند که مضحات و مهلات

سواء باشد انگاه مغیره یا ماء الحین با چوب چینی بخورند و ابو سهل سبی
 ذکر نموده که در سوء مزاج بادی معد امری نمایند بعد از خوردن
 گوشت ماهی نان و ماء الشعیر و سکچین اگر ماده مبل بغوف داشته
 باشد و اگر مبل ببل داشته باشد بمهلات مناسبه باید تنقبه معد
 شود انگاه در حار بر بوتیاث قابضه و در بارد بشراب ریحانی با زباد
 با شراب ریحانی شد بل مزاج نمایند **وجع معد** سبب آن در اغلب و
 اکثر با سوء مزاج مادی صفراوی باشد یا سوداء باشد و یا غلبه مقدار
 مطعوم و یا ذکای حرم معد که از ادنی کبیتی منفعل گردد و منالم شود
 و با بجه بر آمدن مضلات اخلاط روتیه باشد بغم معد از عضوی دیگر
 مشارک با یجا و رت چون کبد و رحم و یا بادی غلیظ بود که در جوف
 معد بامیان دو طبعه می رسد و سبب ایلام معد گردد و بسا باشد
 که از این اسباب بجه الم بامعین مالا مین رسد فوئج حاصل گردد پس
 اگر سبب وجع ماده صفرا باشد و علاماتی که سابقا ذکر شد بدان
 گواهی دهد انگاه باید دانست که صفرا در فم معد است یا در فم معد
 و اجزای معد اوزا شرب نموده است یا آنکه در اول حلفت منفذ
 عرف از مرارت بفر معد و ی زباد ارفند معناد است و صفرا از این

منفذ بیشتر از مفری می آید و بعد از این همه ملاحظه باید داشت
 که این صفر ارفقی است با غلبه بر اتمام وجع معد صفرای بنابر این
 نقیبات شش است **وجع معد صفر** اگر صفر ارفق معد باشد و
 رفق بود علامه آن حدوث وجع در خلوم معد و طرف صبح و شام باشد
 و رفع و تسکین آن بعد از اکل طعام و احساس الم در فم معد و زود برآمدن
 خلط بقی و تسکین وجع بعد از قیست **علاج** اگر روزها در خلط معد
 باب کرم و سکجین فی باید کرد و صبحها زود غذای لایق بحال خورد با
 آنکه صبحها شربت به لیمو با فواکه خورد خلاصه باید معد را از سنگ
 معد خالی نگذارند اگر چه مضطرب بگذارد و بخار در دهن نگاه داشته
 گاه گاهی آب اورافرو برد و زرشک های مقوی معد خارج شود
 و سماق و شربت زرشک و شربت عنبر و ربوب بارده و ادویه
 مقوی بکار دارند و اگر صفر اندک غلبه باشد که علامه آن تمام
 دفع نشدن و تسکین تمام بنافتن از قیست باید اهتمامی در فی نموده
 اگر حاجت افتد مسفرغ صفرای غلبه چون پارچ فیه بکار برند
 و اگر صفر از عضو دیگر بجهت سدن یا ضعفی معد بریزد بدستور معانی
 آن عضو را باید نمود **وجع معد صفر** اگر صفرای رفق اند و صفر

معد باشد که علامه آن احساس درو و خلوم معد با امتداد بسیار
 و تهوع و افاده و تسکین حاصل نشدن حرجی با وجود حدوث فی
 و در حین فی دیر برآمدن خلط است **علاج** باید در اینجا امر بقی کردن
 بیشتر از نوع سابق باشد بلکه غیا امر نمایند و دواها و غذاهای بدهند
 که رفق و تهوع و سرخی معد باشد بجهت آنکه سبب ارخاد دفع آن
 فضول اسان باشد و اگر دفع مرض با پنهان شود معلومست که جرم معد
 ماده را شرب کرده است پس قلیله پارچ فیه با سکجین و آب کرم باید
 خورد ایندانی شود و بغذاهای مناسب تسکین طبع نمایند و روزی
 سه مرتبه صفر چون مطبوع که انشاء الله ذکر میشود و حفظهای که ذکر شد
 بکار برند و غذا مثل مرض سابقست و بعضی از طبایب این بلد مطلق وجع معد
 صفر و بر اصیحا میگویند بگذارد و امله پرورده را در یک پیاله کلاب شسته
 و امله را در نیم کلابا شیر غلطانند بخورند و آن کلاب را عصر یا پنج
 بنات کرم نموده بخورند و بعضی آب هر قدر عطش بمرسد سکجین را
 با آب مخلوط نموده بخورند و هرگاه دفع نشود ثقیه کامل که در منضمات
 آب کاسنی اب شاهزاده داشته باشد بکار ببرد و غذا گوشت را در
 پخته بدهند و اگر بجهت حرارت مزاج جرم معد باشد علاج سوازی

حار باید نمود و جمع معدن سودا هرگاه سبب وجع معدن سودا
باشد علامت سودا چنانچه سابقا ذکر شده بدان گواهی دهد نهایت
باید دانست که این سودا از مراف میاید یا از طحال اگر از مراف باشد
علامت آن وجع اغلب در طرف شب و بعد از خوردن غذای سرد میاید
و میل وجع اغلب و سنگینی بجا بمراف باشد و در فضول سروا شنداد
نماید و اگر از طحال باشد علامت طحال را دلیل این است **علاج** باید ابتدا
بنا بگذارد بر شقیه باین فتح که بعد از فرد و مضج یک مسهل صرف کنند
و از مضجحات باید آفتاب اسطوخودوس و سیاهوشان هر دو را داخل نماید
و در مسهل سفایح افیمون پوست هیلله زرد ضرور است و بعد از آن نام
شقیه بنا بگذارد بماء الجبن بخوبی که مذکور خواهد شد اما باید ششم
اول و دوم را با شربت افیمون آفتابین دار با شربت کسوت خورند و
عصرها بکنقال از این سفوف یا بیست کلاب و نبات جو شایند میل
نمایند و صفت سفوف اینست افیمون تخم کرفس هر یک پنج ک آفتابین ده
ک مسبله بیست ک مرنگی فلفل چند پیدستر افیمون هر یک دو ک فلفل مثل
دو وزن ادویه و بعضی از معاصرن این ششم از وجع معدن را بشرب گفته
معالجه میکنند و میگویند مفید است لکن بنظر حیر مفید نخواهد بود

بجندن حجه و حکیم احمد شکانی را دیدم که وجع معدن سودا وی را با نمک
طعام معالجه کرد باین قسم که روز اول نیم ک و روز دوم یک ک بهمین مینال
تا به ک رسید و بعد نیم ک نیم ک بکشد تا نیم ک برسد لکن اگر سودا
مشکله بابلغم باشد مفید خواهد بود و الا سودای صرف را نمک مشکله
نفع بکند و غذا چیزهای بلطف باید بخورند و **جمع معدن ریحی** اگر سبب
ریاح غلیظ باشد علامه آن غلبه اروغ و حدوث درد بعد از صرف
طعام و سنگینی معدن و فراغ و نفخ و حرک و نفخ در معدن و شکم و عده
علامت خلط مولست و هرگاه آن ریح در میان طبعه معدن باشد و
سبب نفخ اتصال شد باشد علامت آن غلبه نمده و میل باروغ
هر سالدن و بنامدن اروغ و علامه دیگر است **علاج** ابتدا باید
فهمید که سبب آن ریح چیست اگر ضعف هاضمه باشد بنوعیکه مذکور
میشود نفویه هاضمه باید نمود و اگر خلطی باعث تولد ریح است
آن خلط بنوعی که مکرر ذکر شد باید نمود و منذ اول این حقیقت است که
صحباهفت ک خار خنک مغز هسته الو بالو و بادیان هکدر و در
یک پیاله عرف کاسنی شرب کشید با پنج ک نبات یا ریحین بخورند
و خوردن و مداومت کردن همچون کوفی در این باب اینی است و تفهید

و یکند پیرهای محلل رباح چون ریشه اربا و کل سرگون روغن
 کل سرخ و روغن بادام تلخ و امثال ذلک بکار برند و از طعامهای نجات
 و بی ترتیب و هرساعت غذا خوردن احتراز باید کرد بلکه غذا در اغلب
 نخود آب فیره دار بخورند و هرگاه ریح در میان طبعه معد باشد
 او را هم بکاداف و ضمادات بادشکن بهمان قسم معالجه فرمایند
 و گفته است مجتبی و مضب مجبه بر ناف ساکن میکند و جمع معدی
 که از ریح باشد و هم چنین مضغ بلبل کروماد بک فغان ای داغ
 با شراب گرم کرم دفن ساکن میکند **مختص** اگر چه بنابر ماصدق
 حدیث شریف المعد بیت کل داء و سایر احادیث و آورد و اجازت
 و احادیثی که از سایر اطبای سلف رسیده است اغلب و اکثر مرصه
 که در بدن بهم رسد بجهت افت معد باشد زیرا که معد باشد
 زیرا که معد چون حوضیست که جداول و انهاران حوض آورده
 ما سایر بقا و معاست و هر کیفیتی که در آب این حوض بهم میرسد
 بواسطه این جداول و انهار تمام بدن متکلیف بان کیفیت خواهد
 شد بلکه عضو اشرف در بدن انسان معد است و بنوع چشم
 ارواحست بل روح جوانی اگر چه این سخنان بکوش اطبای که تبع خا

از غایبی نیست و این مختص هم گنجایش دلیل بر همان ندارد علی التماس
 چون افت معد لازم دارد افت تمام بدن را لهذا بر طبیب واجب
 و لازمست که در باب سوء مزاجانی که عارض معد میشود و
 تفصیلات و افشامات و مبالغه تمام نماید نهایت این مختص گنجایش
 ان تفصیل را ندارد و بمضمون ما لا بدرك كلة لا يترك كلة ذكر بان
 سوء مزاجانی را که ضرورتی تمام داشته ثبت شد و سایر سوء مزاجانی
 محول بکند مدونه مفصله اطبای سلف نموده خاصه کتابی که حکیم
 بغراط در امراض معد نوشته است و بیاید است که اکثر مردم
 صنف معد که گویند غرض ایشان صنف قوهای ضمه معد
 باشد اما در حقیقت صنف معد موثقت صنف هر قوه
 از قوی اربعه که ان جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه باشد و
 کیفیت اربع که حرارت و برودت و رطوبت و بیوست باشد چنانچه
 در کتب مدونه ثبت است خادم این قوی میباشند پس هر غذائی
 که در کیفیتان اربعه فریب الاعتدالست جمله قوای اربعه معد
 بل کل بدن را تضع و اسلم خواهد بود و بالعکس اما ضعف قوه جاذبه
 که طعام از معد دیر گذرد سنگینی کند و باشد که اختلاجه

در فم معد هم رسد و این ضعف اگر سبب غلبه صفرا باشد که بعد
 میرزد و بقم معد هم رسد و این ضعف اگر سبب غلبه علامت آن رنج
 عشان و قی و کرب و التهام و دوار و سدد و خفایست و اگر از
 سوء مزاج بارد باشد علامت آن مذکور شد اما ضعف قوه ماکه
 است که با معد طعام را بنکوفه و نگردد و علامتش است که در
 چنان احساس نماید که هرگاه حرکت کند آنچه خورده است فی خواهد
 نمود و با آنکه غذائی که خورده زود از معد با معارفه و بر از دفع
 شود و بنکوهضم نگردد و این هم با بجه خلط حار جارا باشد با بار و
 علامه ضعف و اضع است که طعام با وجود لطافت در از معد بگذرد
 و نفخ کند در رجه غذا از جثا معلوم شود و تخفیف این است که غذا هر چند
 قبل باشد بیش از دوازده ساعت الی پانزده ساعت در معد اصحابا
 و بیشتر از هفت ساعت نکند و غذای لطیف از چهار ساعت در نماند
 و الاقوی دافع با ماسکه صغیف خواهد بود چنانچه برار با بپختن
 نخواهد بود **ضعف ها** ضعف قوه ماصنه با مویط و مربوط بر ضعف
 هر یک از این قوی بلکه مذکور خواهد بود و با سبب ملک با ضعف حرکت
 غریزی در بدن حاصل خواهد شد **علاج** ابتدا اندیل سوء المزاج معد

نوعی که در سوء مزاجات مذکور شد نمایند و تقویه معد بر بوی و شرب
 مغویه نمایند و اگر هم بکدام امله برورده و ادربک پیا له کلاب شسته امله
 با بیست ل سکچین بخورند و کلاب با نبات عصر کرم نموده بخورند با آنکه امله
 بعض سکچین با نیم ل طباشیر بخورند بسیار نافعست و با آنکه در صورت
 تحق و شرط عشره بنفشه کامل نمایند که در مضیحات افتین مقهره
 الو باور بشه کاسنی خم کاسنی هکده و ل داشته باشد و در مسهل است سنا
 مکی با بونه هکده و ل اضافه کنند و بعد از اتمام نقشه شرب با سکچین و شرب
 بروزی و زنجبین بقاعد که مذکور میشود بخورند و تقویه معد بخورند
 و سایر مغویات دیگر نمایند و غذا در او ابل بنفشه و ایام سهل خود آب
 و من بعد از این و نارنگی و لیمو و نان مرای سبب و به زرشک و اشغون
 و سماق و شرب رب و اس و امثال ذلک بخورند **هبطه و خنده** هبطه است
 که اطعمه در معد بماند و هضم نشود و فاسد گردد و آنچه صافی و لطیف
 بود بقی و غلیظ او با سهال دفع شود و شاید سبب رج معد و امعا گردد
 و بسا بود که غشی ارد مجدی که نبض سافط گردد و فرو و با خنده است
 که در فم معد در غذا مطلق صرف نکرده و با بر مراب هم شدن نمیکند
علاج در بوم اول نا جریزی با خاکشی دول بنوشند و سه اب از نا جریزی

خاکشی اکلیل کل سرخ نمک هکدول شکر سرخ کز انکین هکدول آب
 یا چه یکجهار یک اماله نماسید و بعض غذا ظهرها زنجین ده آل باب
 کرم بنوشند و هرگاه املا مجل افراط باشد دوز غذا ندهند و همین
 ضم معالجه کنند و بعد از دوسه بوم غذا نخود آب بدهند و صبحها
 دول مغز هسته الوبالور در بیست آل سکینین شکر کشید و دول خاکشی
 مخلوط نموده بخورند یا آنکه خار شک هفت آل مغز هسته الوبالور
 در یک پیاله عرف کاسنی شیر کشید بر روی آتش گذارند تا بپزد
 شود آنگاه زلال او را مخلوط سکینین نموده بخورند پس ثقیب معد
 بر بوب فایضه و چیزهای منفع نمایند و اگر معد بارد باشد حواری
 سفر حلی بخورند و غذایان و مرتای پوست پسته و شبهاش آب لیمو سکینین
 و امثال ذلک بخورند **نفضان هضم** اگر بجهه بطوء اخذ از غذاست او معد
 او صغف هضم است و مذکور شد و هرگاه بجهه تغیر طعام بسوی کثبات
 روتبه است او را فساد هضم و تخم کوبند او نیز مذکور شد و با از اجتماع
 اخلاط رویه است و با از ضعف جرم معد است **علاج** اگر هرگاه
 از اجتماع اخلاط باشد ثقیبه کامل بنوعی که در سوء مر اجات معد
 مذکور شد نمایند و شیر بزم همان منوال با سکینین و شربت بر روی

فارغ شد زنجین و آب هکدول

و زنجین بخورند و بعد از ذلک ثقیبه معد کنند بخوارشات و سایر مقویات
 معد و غذا در ایام ثقیبه که معلومست و در بعد نان مرتای به وسبب
 و زرشک و اش لیمو و سکینین و شربت غوره و شربت ریواس بخورند و
 هرگاه از ضعف جرم معد باشد بکدانه املا پرورده را در کلاب شسته
 و در سکینین خورد نموده یا در طباشیر غلطابند بخورند و کلاب بر اعصر
 بلبات کرم نموده بخورند و جوارشات مقویه تخم صحر جوارش عود و جوارش
 که مشتمل بر کلاب و عرف کاسنی و عرف کاوزیان و عرف پید شک
 هکدول چهل آل اویشام پنج آل جوشانند صاف نموده با فند بقد حاجت
 بقوام آورده از آتش برداشته مصطکی مغز هل طباشیر هکدول داخل
 نموده در وقت حاجت بکار برند **او دایم معد** اگر درم حار باشد علا
 ان بن و التهاب وجع و حرقت معد و عطش و فی و سقوط و اشتها
 باشد و درم بنظر ظاهر باشد و اگر درم بارد باشد علامه آن کمی لثقه
 و بیاض لسان و کثرت لعاب و انتفاخ معد و نهج روی بود لیکن
 در بلغمی ورم رخو باشد و در سوداوی با صلب یا انکار فاسد **علاج**
 اگر درم حار باشد ثقیبه کامل کنند باین طبع که در مضج آب کاسنی بیست
 آب شاه تره دوازده آل علاوه نمایند و بعضی واولی است که بعضی مسهل

مشروب مطبوخ هلیله بخورد و در بین نقبه یعنی در هضم با چهار
بک ضد با سلق و دیگر ایصله باید نمود و سرب سفید اب قلع مراد
سنگ آب کشتن بر چند روزی طلا نماید هرگاه بخلیل رفت هرگاه
نشانه اسیر بزرگ سفید با عرف بنلوفر بچنه ببینند نامنفع شود
بعد از آنجا اگر حاجت افتد چند روزی همی از کل حطی هفت که کبرا
سه ل با عرف بنلوفر بچنه بگذارند و صندل سرخ و اب همیشه بگا
و اب کاسنی بر اطراف آن طلا نماید و در بار دات کاسنی را بنوعی که مذکور
شد بر بدن داخل منفع کنند و بعد از نقبه شویث معد بخوارش چها
عرف که مذکور شد بخورند و اگر مزاج حرارت داشته باشد یکفصد
اصیله نماید **شبه کل** حریص بودن بر طعام و ماکولات است زیاد
بر قدر معناد و این بجهت انضباب سودا باشد بغم معد و علامت
ان حرقت فم معد و فلت عطش و اروغ ترش باشد با سبب سوء
مزاج بارد باشد که فم معد را کسبف گرداند علامه ان نفخ و فلت
عطش و قتل و عمد و کثرت لعاب و لبن طبیعت باشد با سبب
جراث و گرم باشد علامه ان احساس حرکت آنها با سایر علامات
دیگر است **علاج** در نوع اول نقبه معد بخی نماید خاصه بکچین

اب گرم خاکشی در روزها کل فندنج ل با سکچین بیست ل بخورند و هر
روز یکدفعه مطبوخ هلیله بخورند و در مطبوخ زرد اضافه نمایند
و در فم دوم کلفند سکچین خاکشی بخورند و عصرها کل اب نبات با نفخ
دار چینی نوشند و هر پنج روز یکدفعه دول جتا اراج بخورند و مفتونا
معد از جوارشات و معجون نارمشک بکار برند و دار چینی و مصطکی
مکرر بخابند و رطوبت او را بیرون کند و در این فم بل در هر دو خورد
دو سیر و نیم صبح و دو سیر و نیم عصر مغیر مفید است و هم چنین خوردن ماء
البین اگر مزاج حرارت داشته باشد مفید است و اگر حاجت افتد نقبه
کامل نماید و مضع کند انگاه ماء البین دهند و غذا بخورند اب چرب و
دارو چیزهای چرب و شیرین و گوشت طهور بری مفید است و اگر بجهت
وجود دیدان باشد باید صبحها سه ل فارح با دوسه ل نبات بخورند
و اب برك شفا ل و زمس و فارح بر شکم طلا نماید و همچنین خوردن
در منه ترکی و شرکه و شاب خوردن بر آستان بسیار خوبست **خواب**
حرکت طبعه داخل معد باشد بجهت دفع مودی و این بر دو قسم است
امثلانی و بسبی امثلانی با از اجتماع اخلاط حار حریصت با اکثر
اطمه حریفه هم برسد با سبب بجم و این اغلب بعد از نچنه حادث

شود و پستی بعضی اسهال و فی مکرر مغرط که سبب تشنج میشود خاک
 گردد **علاج** در قسم اول ابتدا باب سکینین خاکش تلخ چندین دفعه
 فی کنند و بعد بر بویات و شیرینهای فایضه چو شربت ربو اس و شربت
 عروق و رب ساق و انار و امثال ذلک تقویه معدن کنند و غذای روزها
 آب نارین و شبها اش آب لیمو و این گونه غذاها مداومت نمایند و در
 نوع ثانی صبحها پنجه ل کنند بکه در انش بوعیکه مذکور شد پنجه باند
 در یک پیاله آب راز پانه حل نموده بخورند و مصطکی بخابند و طلا بوز
 روغن مصطکی نیز بر معدن مفید است ایضا روغن سنبل الطیب بعد
 کو فی کل سرنگون طلا نمایند و بعد از آنکه دوسه روز غبا کلفتند از خور
 باشد تقویت معدن کنند بخوارشان و اگر بجهت رنج بهم رسیده باشد
 دو او غذا های کاسر الزاج بخورند و غذا در این دو نوع بخود آب زیز
 دار مفید است و در نوع پستی اگر رفع مرض اصلا نشده باشد علاج
 خواهند بود و بجهت تسکین صبحها ماء الشعیر لعاب اسپرزه روغن بنفشه
 با دام بر شکم طلا نمایند و یارچه گان در آب همیشه بهار آب کاسنی آب
 صندل انداخته ضام نمایند و غذا های مرطبه صرف نمایند **در باب خفیه**
 در اغلب ناسیب سوء مزاج بارد رطاست ناسیب کثرت بلغم در

معدن است و علامتش کثرت آمدن آب از دهن و غشی و فک بغیر
 طعام در معدن است و ناسیب نضاب مرقه الصفراست بنم معدن
 علامتش وقوع بعد از حیات مخمره و اغذیه و ادویه حار است و
 خروج صفرا بابر از ناسیب مرقه السود است علامتش وقوع بعد از
 حیات مخمره و اغذیه و ادویه حار است الذیح فم معدن و حوصه در
 معدن و دهن دست و طبعان آمدن اشنها و با بجهت مواد تر لبت با
 کثرت امثلا با ضعف کبد **علاج** اگر بواسطه بلغم باشد باید تقویه معدن
 کند بمضغ و مسهل که در امراض معدن مذکور شد و بعد از اتمام تقویه
 معدن تقویت معدن بخوارش سفر جلی یا جالینوس کنند و در بین تقویه
 عصرها مقدار بیست ل کلاب و سه ل نبات بخورند و بعد از تقویه
 هم چند روزی مداومت نمایند و غذا در روز و شب بخود آب ادویه دار
 و چهار پنجه روز از تقویه گذشته شب اش سرکه شیره نقادار خورند و اگر
 سبب مرقه الصفرا باشد صبحها بکدامه امله پرورده شیره اورا با کلاب
 سسته نیم ل طباشیر بخورند و عصرها یک ل تخم کشنیر پرورده شیره کشید
 با عرف بید بخورند و غذای روز و شب نارین با طباشیر مالش عروق با اش
 ساق یار رسد است و میتوان معالجه اورا با آب تخم کشنیر بوداده و آب

غون کرد و اگر مره سودا باشد امله برورده با سکنجین بدهند و عصاره
 کلاب بنات و غذای روز و شب اش سرکه شیر و دیم حکیم احمد ننگینی
 ضعیفه پیش او آمد و شکایت از این مرض کرد مدت دو سال هم مبتلا
 بود امر کرد او را بخوردن عرق کاسنی خار چند هفتاد راز با نه
 دول مغز هسته الوابوئول نخم کاسنی دول شیر کشیده بریدن با بیست گ
 سکنجین چند روز که خورد رفع شد و غذای روزها خربزه و شب اش
 سرکه شیر اگر بواسطه مواد نری باشد هفتده دو دفعه سر تراشیده
 و کبسه زیر کشیدن نافعت و زباد هم نفع میکند و اگر امتلا باشد
 یا ضعف کبد معالجه آنها را بطریقی که مذکور شد باید کرد **اولم**
کبد علامت آن تب و تشنگی و لصب و غلق و ثقل و حرقت و وجع
 موضع کبد و سعال و قوای و احتیاس طبیعت و برد اطراف و ورم نادر
 ظاهر باشد و شاید که عشی نیز حادث شود خاصه که ورم در مفر کبد
 باشد و در محذب کبدیم احتیاس بول باشد **علاج** شقیه کامل بکند
 و بعد از اماله اول باد و تیم که از امتلا خواطر جمع شدند بیست گ آب
 کاسنی علاون منضج نمایند و در هفتم بکفصد فبال از دست راست
 نموده چهل نیاه ل تخمینا خون مجسب قوق کم نموده و عصاره ماء الشعیر

خشت نخ کشیز داده و اگر یازم حاجت بغلبیل خون باشد در یازم
 با چهار دم مرض بکفصد با سلق دیگر نموده و هم چنین اصله و غذا
 در او ابل مرض شود با سفناج پاکد و اید دهند و بعد از تخفیف حی آب
 هندوانه با طباشیر و آب نارین و لیمو و نان مرتای رز شک شرب
 نارنج با غون اش آب لیمو و نر طعام و امثال ذلک بخورند و بعد از
 اتمام شقیه چند روزی شرب بروی با سکنجین یا بروزان بارده
 بخورند و از د با فدر ارد جو کل خطمی کل شقیه با العباب اسیرن روغن
 کل سرخ بروی کبد طلا نمایند و یا رچه کتان در آب همیشه بهار
 آب کاسنی اب صندل سرخ انداخته بروی کبد بیندازند و اسیرن را با
 اب خوب زده بروی کبد ضام نمایند اکابرین فن گفته که اگر ورم
 در محذب کبد باشد سه لاف فویر بکار برند بل بمدات معالجه کند
 و در مفر کبد امر بالعکس است **اولم کبد** علامت آن فلک عطش و قن و وجع
 و تب و بیاضیت فارور و بلعیت بر از و احتیاس ورم و لیکن التهاب
 و حرقت موضع وجع نباشد و هرگاه ورم سوداوی باشد ورم اصل
 باشد و جسادت و ثقل در ورم بسیار باشد **علاج** شقیه کامل بکند
 با این نوع که سه آل کل کنند و دول باد و بخوبی داخل منضج نمایند و بعد از

انما ثقیفه فرص لك با سکیجین بخورند یا آنکه فرص را خورده ارغیف
چهل مغیر بخورند و یا آنکه ماء الحین با سکیجین و شربت بروری حار و
ترنجبین بدستور بیکه مذکور میشود بخورند و غذا در ایام منج و مسهل
نخود آب ادویه دار خاصه دارچینی دارچینی دار بخورند و در ایام شرب نان
مربای بالک و سبب و اش سکیجین چند در دار بخورند و هرگاه شربت
چند در را با فرص لك با فرص افشین صیغها بخورند بسیار مفید است و
ضمادات محلل چون سنبل و زعفران و سلج و روغن کل سرخ و مانند
انها بکار برند صفت ضماد بیکه ابو منصور در غنا مذکور نموده است بجمعه
ورم بارد بید سبعة مصطکی خاما هکد و درم اش و شرب هکد هفت
درم علك الانباط صبر سه درم و نیم درم مغل در درم شحم الحبل و مغز
ساق بفر هکد و بیست درم شمع بنمرطل دواها را کوبیده و اندیه صمغ عسک
خیسانیده و شحم را با نموده دواها را با صمغ اضافه نموده و مخلوط
کرده ضماد نمایند بی نافت **سوزناج** **حاکد** علامه آن شدت تشنگی
و تلخی دهن و خشکی زبان و فک اشتها و اجناس طبیعت و سرعت نفخ
و حرارت ملس و ناربت فارون بود شاید با او نیز فی صفراوی یا اسهال
صفراوی بهم رسد **علاج** هر با مداد بک کاسه اب زرشک با شربت زرشک

بخورند و ظهرها نان سکیجین با مربای زرشک بخورند و شبها اش لبو
و شربت نارنج با اش زرشک بخورند و در صورت مفوضات ثقیفه
دو جو و شرب و عشره ثقیفه کامل نهاج مسطور نمایند و ماء الحین ^{بدرستور}
در سابق مذکور شد با شربت بروری و سکیجین بخورند و غذا در ایام
ثقیفه که مکرر در گذشت و احتیاج به بیان نیست و باید پارچه کتان
در آب همیشه بهار اب کاسنی اب صندل سرخ انداخته در روی
کبد بیندازند و بعضی در این سوء مزاج صیغهای چهل آب کاسنی
و بیست سکیجین داده اند و بسیار مفید است و غذا هم روزها اب
هند و آنه و کاهو سکیجین و اش نم و امثال ذلك و در ما و بیکه ثقیفه
کتد اب کاسنی هر روز بیست ل داخل منجیات نمایند و روزها بخورند
اب نم و گوشت خروس بجمعه و امثال ذلك بخورند **سوزناج** **بارد** **بکد**
علامه آن اسهال و فک عطش و سفیدی رنگ زبان و انتفاخ و تهیج
صورت و اجضان و بطو و بنض و سفیدی و غلظت فارون و ضیق
عروق و فک دمست **علاج** صیغها کلند نیج ل با سکیجین بیست ل
بخورند و عصرها کلاب نبات و غذای ظهر نان و مربای سبب و شبها
نرطعام یا آنکه با محقق شرب عشره ثقیفه کامل از منجیات و مسهل

سودا و بلغم نمایند و سنبل الطیب سعد کوفی کل سرنگون روغن کل سرح
 بر موضع کبد طرا نمایند یا آنکه صبحها فرس در دبا سکنجین بخورند یا آنکه
 پوست پیچ کرفس پیچ را زبانه قفاح از خر هکد پیچ ک مصطکی سنبل الطیب قو
 المطیع لک پاک کرده عود بلسان هکد و ل شکاع باداورد نماقت پوست
 پیچ کبر کا در نوس کا فطوس امستظین کل سرخ هکد و سد ل انجیر موز بیدانه
 هکد و د و از ده دانه در د و از ده رطل اب بخوشاند تا بر یک رسد روزی یک
 بار روغن بادام تلخ و شیرین و دواء الکبر و امثال ذلک بنوشند و غذا
 نخورند آب ادویه در بخورند و احتراز از اغذیه غلیظه بدارند نمایند و همچنین
 از لبنیات و گوشت ماهی و فواکه **ضعف کبد** اگر بجهت سوء مزاج کبد
 باشد ذکر شد و اگر بواسطه ضعف جرم کبد باشد علامت آن اسهال شبیه
 باب گوشت و فساد رنگ و کی اشتها و لاغری بدن و وجع ضلع الخون
 را صدراع این است و اگر سیب سده باشد که بکبد عارض شود علامت
 آن نقل موضع کبد بدون وجع و هرگاه سده از جانب محذب باشد علامت
 رقه بولست و در مغفر طوبه **براز علاج** هرگاه بواسطه سوء مزاجان
 باشد که معالجات او مذکور و اگر بواسطه سده یا ضعف جرم کبد
 باشد هر یک از این شربت روزی یا بیست ل اب کاسنی بنوشند یا شربت

دینار یا کلکند مطبوخ باشد که مذکور شد هر یک پیچ ل بخورند و غذا
 ظهر اب هندوانه و شیر خشت و شبهه اش سکنجین چند در دار بخورند و اگر
 اسهال با فراط باشد یا بیست ل اب کاسنی که بریده شده باشند با بن نوع که
 چند از یک را در اش سرخ نموده در اب کاسنی بیدازند تا بر یک شود
 و انگاه صافی و زلال او را با شربت هفت ل شربت بر روزی بخورند و خورد
 شربت در این مرض نافست و غذا اب هندوانه و طباشیر و اش در شست
 یا انا بخورند یا آنکه صبحها شربت روشک با فرس لک بنوشند و طرف
 عصر تخم رجحان دو ل فاد زهر نیا شیر هکد و نیم ل با یک پیاله لعاب اسپرن
 بنوشند و از با فونه اکلیل بر نجاسف تخم کرفس ناخواه مصطکی سنبل الطیب
 سارون بادام تلخ یا دبان بر موضع کبد ضما د کنند **فنا م کبد** بعضی
 اسهال کبد اگر چه دفع شود معلومست بجهت دیبله ایست که در کبد بود
 و باغساله ماء اللحم است و سیب ان ضعف کبد است و مذکور شد و یا آنکه
 خون دفع میشود او را بلغمه یونانی دو سطر یا کوبند و سیب ان املا
 کبد است از خون بواسطه اجناسی که معناد بوده است مثل حنظل و امثال
 ذلک یا آنکه اسهال صفراویست یا صدیدیت و انهم بواسطه املا
 صفراست یا احتراق دم در صدید و علامه صفراوی و صدیدی عدم

علامات سحر و مضر و اختلاط خلط با بر از شدت اسهال در خلوصه
علاج باید ناملی بکشد به پیتدا اگر سبب دیبله و ورم و سده باشد ^{بعض}
و مسدود خطاست باید در خلیل ورم و قنچ سده کوشید چنانکه قبل
مدکور شد نهایت در اماله اندک اجناسی بکشد و دواهای غویه استعمال
نمایند و اگر اسهال غسالی باشد منقح مرانی خفیف با تخم حاصر دول صحیح
بنوشند و عصر عرفید بپیت ک طباشیر بک ل لعاب اسپرن بنوشند و غذا
ظهر هاهامه الشبر و شبها در او ابل جرب خنخاش بادم و بعد از سه چهار روز
شبها اش زرشک با سماق یا انارین و شیخ ابوعلی گفته است موز منقح رفع
میکند اسهال غسالی را و این خبر مکرر دول و سه آل موز داخل منقح تراف
میکردم نفع کلی میکرد و اگر صفراوی باشد باید علاون بر منقح مرانی تخم
حاضر تخم خرمه هکدوسه آل اب کاسنی بپیت ک باید کرد و دواهای عصرها
بطریق غسالیست و غذای ظهر اب هندوانه طباشیر اب انارین طباشیر
و شبها مثل سابق و اگر اسهال دموست علاون بر منقح مرانی سفوف
مقری بکد باید کرد و هرگاه علاون دوائ عصر کل مخوم و کلار منی
بک ک بکند بدنست و اب کاسنی بعد از چند روز لازم است و
غذای او مثل صفرا و بپیت و فرس طباشیر فایض بسیار مفید است ^{صا}

اگر تب هم داشته باشد و گفته است حکیم احمد شکابی در اسهال دموست
اب سرد کرده یا بخ بقد ریخ ک شرب خنخاش سه روز صبح بخورد بسیار
مفید است **اسهال** تقیح اعضاست و این هر سه قسم است اول لحو
که اسهال انواع است و ماده آن گلبوس و کپوس فاسد و ضعف کبد و معد
و محال باشد و چون موضع ورم را بپشتارند مدتی فرورفته بماند
و قسم دوم زفی است و این سبب با پیتی است که در مابین صفاد و ریب
باسرب و امعاجع شود صاحب این مرض چون به پهلوی غلط اواری
مثل او از چک میشود و بدان سبب زفی نامند و قسم سیم طبلیت
و این سبب رباح مجتمعه در مکان مذکور هم رسد و چون دست
بر شکم مریض زنند او از طبل دهد **علاج** در جمیع اشکام صبحها
ناجری بنفشه بیلوفر کا و زبان خار حنک ریشه کاسنی تخم خار
تخم خربزه کرمک تخم کاسنی هکدول زنجبین شرب منقح هکدو و هفت
آل باروغن بادم سه آل بنوشند و هر پنج روز یک دفعه همین دواها را
باسقاط بر فرات و شرب و اضافه کل سرخ سه آل و ریوند چینی نیم
مغر فلوس دوازده آل زنجبین هشت آل بخورند و حکیم احمد شکابی میگوید
در بعضی امراضه فلوس مشر و با جایز نیست و بهتر است که بجای فلوس

حن عصان و بوند بد همد مخصوص اگر سبب برودت کبد باشد با
 ولی است که سهل جفت عصان و بوند باشد و باید بوردن ارغنی صند
 بلهوا یا آنکه بوردن ارغنی آب بر یک چند صندل سرخ کل ارغنی کلاب طلا
 نمایند و غذا قبل از صرف فلوس روز شب بخواب و بعد از آن با آب
 هندوانه در صورت حرارت مزاج و با خربز بسیار لطیف ناز و خوب
 یا مغز خیار سکجین یا کاهو سکجین یا آب انار بن و ششها بخورد یا سکجین
 یا شربت نارنج بخورند و عصرها بعد از یک نخود زبانه اربعه و حکیم بفرط
 در لحي و طبعی مضداً سلفی جایز دانسته و محمد بن زکریا در من لا یحضر
 گفته که هرگاه در ریاضت کشیدن و بعد از آن معجون و رد شکری یا
 انیسون و مصطکی یا تخم بجزند حکیم بفرط میگوید اجتناب کند در
 استشفاء لحي از اغذیه مبرده و در زنی از اشامیدن آب و سنبهها
 و در طبعی از حیوانات چون نخود و عدس و ماش و لوبیا و اغذیه قنطاری
 بر **رفان اصفر** زدی فاحش بود که در بشیره و چشم بل تمام بدن
 حادث شود بسبب انتشار صفرا در زیر پوست و حدوث آن با سبب
 بحرانی طبیعت باشد علامه آن پس طبیعت و تلخی دهن و وقوع او در
 ایام با حور است و با سبب سده است که در مجرای کبد و مران با

در مجرای مران و امعاء حادث شود و با سبب سوء مزاج حار
 کبد است علامه آن شدت عطش و سرعت نبض و صیغ فارون و
 تلخی دهان و زردی رخسار و وجود زردا صفر در فارون **علاج**
 هرگاه در ایام بحرانی بهمرسد روی بخورد بود بلکه بنکوست چنانچه
 بفرط گفته و بونس گفته البرقان الباحوری لا یحتاج الی علاج
 اکثر من الختام و الدلک البسر و هرگاه قبل از هفتم بر فغان بهمرسد
 رد بست و دلیل شراست علی ای حال علاج در جمیع مستلزم تنقیه کامل
 بکنند بمخنیات و سهلات صفرا و آب کاسنی چهل در مضجعات نمایند
 و هرگاه التهاب و حرارت و عطش بسیار باشد ماء الشعیر دهند و بعد
 از اتمام تنقیه ماء الجین یا شربت بزوری و سکجین بخورند و غذا بعد
 از دوسه اماله روزها کاهو سکجین و مغز خیار سکجین و آب
 هندوانه و سکجین بخورند و لوبیا و نارنگی و ششها آب لیمو یا آب غوره
 یا نمک یا سکجین و بعضی از ششها جلوی باکوش ماهی بخورند و بلع ماهی بحری
 نیز با خاصیه مفید است جالبینوس میگوید که با بر فغان اگر بت نباشد
 بمدرجات معالجه نمایند و نظر کردن در چیزهای زرد نافع است
 بجهت میل ماده بظاهر بدن و محمد بن زکریا در من لا یحضر گفته که هرگاه

آب کاسنی آب را از باغ از هر یک سیل سکینین بیست ل بنوشند
 و اگر تب و عطش باشد آب را از باغ نکرده و عوض آن یکدنگ ریوند
 چینی اضافه نمایند بنظر خیر اسهال صفرا به سدر پوست هلیله زرد
 که در یک چهار یک انغور شب خیسایند صبح خورده و ریزه ریزه
 بدین گذارده که طبیعت را رام کرد بسیار نافع خواهد بود **برفان اسوی**
 سیاهی بود که بشیر و چشم بل سابر بدن غرض شود و سبب آن سده بود
 که در بخاری کبد و سیریز باد در بخاری سیریز و فم معدة بهم رسد و بدین
 سیاه سوداء بادم در تمام بدن منتشر گردد علامه آن خبث نفس و کوی
 اشتها و بطو و نبض و سیاهی رنگ بشیر و حدوث آن فلبا فلبا میباشد
علاج باید تنقیه کاملی نموده که در منقبضات پر سیاوشان ریشه گاو
 تخم کاسنی هکودل افیمون نیم ل آب کاسنی آب شاهزاده هر یک بیست ل
 داشته باشد و در مسهلات نیز مسهل سوداء بکار برند و بعد از اتمام
 تنقیه ماء الجبن با شربت افیمون و سکینین بدستوریکه مذکور شد بشوند
 با آنکه یک خوراک از شیر را با این سفوف بنوشند صفة آن هلیله سیاه هلیله
 زرد هر یک سه ل افیمون یک ل غار انغور لبابج هر یک نیم ل گویند
 و بسیار صلا به نموده سه ل بخورند و بعضی گفته که در اتمام تنقیه

اسلم و با سلیق باید نمود و اگر رنگ خون سیاه باشد پس چهل پنجاه ل
 خون که نمایند و الا فی الحال رنگ را به بندند و ایضا بعضی گفته اند
 که بعد از اتمام تنقیه پر سیاوشان را بقد کفایت در آب جوشانند
 و مرص در آن آب نشسته و غسل نموده بسیار نافع است ایضا یک پر سیاوشا
 و در اس و غنا مساوی طبع نموده و یک پر از آب آنها نصف رطل و بنشین
 در آفتاب هر قدر تشنه شوی از آن بخور تا عرق بسیار آید و رنگ بحال
 طبیعی برگردد و غذا در او ابل اتمام تنقیه خود آب و بعد از آن آب
 انارین و لیمو و نارنگی دهند و آنرا و امثال ذلك بخورند پنج کبر مقل کل
 سرخ اشق در کحل شدن را سائید بر یک چار گذارده بر موضع طحال
 ضاماد کند **سوء المزاج طحال** علامه آن تشنگی و عطش و التهاب و
 حرقت طحال و صفرت و کمودت بشیر و حرقت مایل بسوداء فارون
 و اختلاف نبض و سوء خلق **علاج** صیغها بیست ل سکینین با شربت
 بزوری هفت ل بنوشند با آنکه عرف شاهزاده و عرف کاسنی از هر یک
 بیست ل با سکینین بیست ل و خاکشی دو ل بنوشند و ضد با سلیق و
 اسلم از دست چپ نمایند و هرگاه شرط عشره محقق باشد تنقیه کامل
 کنند خاصه بمطبوخ فواکه با نفوس و پوست هلیله زرد و بعد از تنقیه

چند روزی فرصت طباشر با سکجین ساده با بروری بنوشند صفت
 فرص کل سرخ طباشر تخم هندوانه تخم خرفه تخم خیار اسپرن از هر يك
 سه ل ریوند چینی اسفولو قدری بون هر يك ل زعفران نیم ل کافور
 نیم ل با عرف سید و عرف کاسنی فرص سازند و بعد از انعام ثقیله ماء
 الحن با شربت بروری و این سفوف بنوشند صفت آن بنوشند صفت آن
 پوست هلیله زرد پنج ل کل سرخ سه ل روشک طباشر دو ل و کل سرخ
 ثمر کز و چوب کز و صندل سائید صنادق نماید ایضا ناجری کاوزبان
 اسپرن عسی الزاخی صنادق نماید ایضا ارد جواب بر سر که صنادق نماید
 ایضا بلبل را با سر که چینه با ارد جوطلا نماید و غذا اب نارین و هندوانه
 و مغز خیار سکجین و شبنم با ایش سر که دو شایب چند روز در و بخود اب خاصه
 از گوشت خر و سبزه و بزه **سوم مزاج با و طحا** علامه آن تمام شدن اشتهای
 و گرفت فراغ و زرش شدن غذا است و در بلغمی اب بسیار آمدن از دهن
علاج صبحها چهار ل کلفتند با بیست ل سکجین بخورند یا آنکه ثقیله
 کامل کنند بمبختات و مسهلان بلغم یا سودا بسبب هر يك که بوده
 باشد یا آنکه تخم رازیان اصل السوس تخم کاسنی تخم کرفس از هر يك دو ل
 با شربت بروری حار پنج ل بخورند و اگر ثقیله نمایند بعد از انعام ثقیله این

فرص را با بیست سی ل سکجین بخورند صفت آن پوست پنج کبر را وند
 اسفولو قدری بون ایش بد فحکث و فلفل فسط سداب اشبه امریبا و
 سنبل کوبید با اب برک کز و کز و سر که فرص سازند و در نوع سودا و
 اگر از اخراق دم باشد مضد با سلیق و السیم جایز است امشرد سداب
 پوست پنج کبر را در سر که جوشانید یا رچه را اثر نموده صنادق نماید
 ایضا انجیر فسط برک سداب پوست پنج کبر ثمر درخت کز و روغن بادام
 صنادق نماید و غذا روزهای اماله بخود اب ادویه دار و غیر از
 آن و بعضی از حکمای سلف ذکر کرده اند که شراب بسیار نافست
 مخصوص غنقون **و در حار طحا** اگر دموی باشد علامه آن تب و عرق
 نبض و عطش و التهاب و جمع سیرز و غلظ و سواد فارور بود و اگر
 صفراوی باشد علامه آن غلبه تب و شدت عطش و التهاب
 و صفره بشره باشد و شاید که برفان نیز با او بهر سد **علاج** ثقیله
 کامل کنند با بن نوع که در مضختات تخم کاسنی مغر هسنه الوبالو
 هر يك دو ل نماید اگر تب خفت نداشته باشد و الا بعوض
 هسنه الوبالو تخم خیار نماید و در ضمیمه اول ریشه بو بور کن سر که
 طلا نماید و در صورت دویم صندل اب کاسنی اب همیشه بهار

طلا نماید ایضا پارچه کان را در آن خیسایند بر موضع ورم ببندند
 ایضا از جو کل خطمی اکلیل الملک کاسنی و سرکه ضماد نماید و در
 قسم اول در انام منصف ضد با سلیق از دست چپ نماید و در قسم ثانی
 ماء الشعیر یا اهاب سیریزه شربت عصرها بدهند این با سوه و اکثر از
 اطبای سلف گفته اند که در ورم حار طحال باید ضد با سلیق و اسلم
 از دست چپ نموده و هر یک از این کاسنی اسب از باغ یا شکر سفید
 داده و صاحب معنی میگوید بکبر پنج ک اشق سه ل اصل السوس از زرد
 پس اشق را در اب از باغ و سداب بخیسان و سایر را کوبیده با فلیلی
 غسل فرجه ها ساخته هر یک از آن دو ل اورا با پیست ک سکنجین بخورند
 و جالینوس میگوید انفع دواها یجهد علی طحال فثور کبر است خواه
 ضماد او خواه با سکنجین مشروب یا و از غذا های مولد سودا از خزان نمایند
و در بار طحال هرگاه بلغمی باشد علامت آن زبان چم ورم و بول و هرگاه سودا
 و در خا و و فک و جمع و سفیدی چشم و زبان و بول و هرگاه سودا
 باشد علامت آن صلابه ورم و انتفاخ شکم و فساد هضم و لاغری
 و خروج طحال از موضعش محذره که محسوس گردد و ادیت بعد از صرف
 طعام **علاج** در بلغمی تمضجات و مسهلات بلغم برداخته باین نحو که

در تمضجات افیمون افستین ریشه کاسنی پنج راز یا نه نموده و در مسهل
 پوست پنج کرفس پنج کبر پنج راز یا نه انیسون زرد سفیاج سنبله میکی از
 هر یک دول نموده و با آنکه بعوض احقان این حب را بخورند صفت آن
 افیمون اسفولوفندون زرد و فاریفون و پارچ و اشق دواها را کوبند
 و بپخته با عسل حب سازند و بعد از اتمام ثقیبه مداومت بفرس کبر
 با فرس فیکشت با فرس فو نماید و خاکسره چوب مو و سرکه و روغن
 بادام تلخ با کل سرخ ضماد نماید و در نوع سوداوی ثقیبه کامل مسهل
 سودا نموده اگر مفضضای ضد مفضضی باشد ضد با سلیق و اسلم
 از دست چپ نموده و بعضی گویند که در ضد اسلم انقدر خون بیاید
 که خودش را پسند و بعد از ثقیبه مداومت شربت بزوری حار نماید
 و سداب و فودنج با سرکه طلا نماید و اعذبه از گوشت کبک و نیمه و
 امثال ذلك بخورند و در هر دو نوع بلد در کل مرض طحال اش سرکه
 شیره برک حنظل دار و نفع دار و نفعست **زلق الامعاء و اسهال**
معوی زلقست که در امعاء در نکند و زود بلغزد و باید در
 امعاء ثوری باشد که لذت امعاء کند و طعام غیر مضمضه برباید و
 چوک رفیق با بر از بود و مرض احساس و جمع در وقت مرور طعام

درامعاً نماید و سحر تراش رود با خونی یا مد و خراطه باشد که با بر
زاید و فرق باد و سنطار با عدم علامات ساینست و فرق با بواسیر نیز
واضحست **علاج** صبحها آب زرشک با چاشنی فلیلی بنوشند یا آنکه
هندوانه و طباشیر بخورند یا آنکه لعاب اسپرن لعاب ریشه خطمی
با زرشک طباشیر هر یک نیم ک تخم خرفه بنوشند و غذا روزها آب انار بن
و شب اش لیمو یا زرشک با انار بخورند یا آنکه صبحها بکدانه امده پرورده
در کلاب شسته با نیم ک طباشیر بخورند و کلایرا عصری گرم نموده با نبات
بخورند و اگر بجهه ثور امعا باشد دویه معربه بکار برند مثل صفغ و شانه
و کینرا تخم ریحان بهدانه و احشار ایچینهای میرد مرطب چون طحلب و
تراش کدو آب برک پید اسپرن ارد جو ضامد نمایند صندل کل سرخ کلانار
فارسی کل ارمنی افاقیا صغیر پوست خشتاش با کلاب یا آب برک مورد
ضماد نمایند و در اسهال این با سوبه میگویند لعاب ریشه خطمی لعاب
بهدانه یا روغن بادام بنوشند پس بعد از آن سفوف طین با لعاب بهدانه
و روغن بادام بخورند یا آنکه فرص طباشیر فایض یا شیره تخم خرفه بخورند
و غذا ریح یا شیره بخورند یا آنکه اش بادام بخورند **چهار** حرکت معاء
مستقیم باشد به هر روز روی اضطرار و شی فلیلی و صیدم روز کند و خون

و این بجهه ریح صغیر یا بلغم مالح بود با معاء و علامه آن نقد م
اسهال صغیرای یا بلغمی و ظهور وجع و نخس و زرع در محل صغیر است
و در بلغمی قلت عطش و فرافرو طبیعت یا اسهیب و رمی جار باشد که در معاء
مستقیم بهر سپید و قوۀ و افعه بسبب کولانی و الم رفع اذیت او را از غصو
مستلبد و یا بجهه سدف سرما بود و یا بجهه سدف که واقع میشود در امعا
این مرض حادث گردد **علاج** صبحها ناز جری نلوفر خار خند ریشه خطمی
تخم خشتاش از هر یک دو ک سپستان ده عدد بار هفت بهدانه نیم ک
ز ریحین دو ک روغن بادام سه ک بنوشند و اگر خون داشته باشد
سفوف مغزی دو ک اضافه کنند و عصرها لعاب اسپرن عرفید هر یک
بسیست ک تخم ریحان بود اده نیم ک روغن بادام دو ک بنوشند با لعاب اسپرن
عرفید فاذا هر یک نیم ک طباشیر نیم ک بنوشند و روزی یک آب بادو آب
از لعاب اسپرن صفغ عربی افاقیا روغن بادام امسا که نمایند و هم چنین
اگر خون داشته باشد و الا از لعاب اسپرن لعاب ریشه خطمی روغن
بادام احقان نمایند و همچنین اگر خون داشته باشد از شیره خرفه زرده
تخم مرغ خانگی خاکستر کاغذی عطاری احقان نمایند روزی یک دفعه
و بعد از ده و سه روز هر قدر عطش بهر رسد لعاب اسپرن لعاب ریشه

خطی با قلی روغن بادام بنوشند و هر پنج روز یک دفعه متعجب مذکور را
بعد از مغز فلوس هشتک زنجبین دوک بنوشند و غذا ناملوس نخورده
اش بادام و بعد از صرف فلوس روزها و شبها آب انار و اش انار بخورند
و اگر زنجیر کاذب باشد در او ابل استعمال فوائض جایز نیست و بعد از
تفتیح سده و رفع ورم عجبی ندارد و دیدم که اسناد المتلخون میرزا محمد
اصفهانى در زنجیر کل ورمی را قصد با سلبی کرد و در همان روز امانه کلی کرد
و رفع ناخوشی شد **فولنج** مرضی بود که مانع خروج براز بود و با آن وجع
عظیم بود و گاه باشد چنان استنداد نماید که بیم هلاک بود و بیسرحد و
در روده فولون بود و گاهی در اعورم حادث شود بسیار اگر بلغم لزج بود
علامت آن نفخ سقوط اشتها طعاسست و تخته و شدت اجناس خروج
بلغم در ثقل پیش از حدوث مرض و ثلث خروج براز و اگر سبب آن ریح غلیظ
بود علامت آن انتقال رجوع و گاهی ساکن گردد و اروغ نرسد و سقوط اشتها
و تخته و فراغ و نفخ در شکم **علاج** صیغها خارج شک ناجری زنجبین هر یک
هفتک مغز هسته الو بالو بادبان هک دول بنوشند و اما له کامل نموده
که سناء مکی سبوس کندم نرید بایونه هک دول پوست هلبله زرد سهک
روغن کافور با پید انجیر نیر آب با چه بیکار یک داشته باشد و مکرر

زنجبین اب کرم روغن بادام بنوشند بعد پسته از با کل سرگون هر
کاو و بخود اب ناجری روغن بادام تلخ با کل سرخ بر شکم طلا نمایند
و اگر مرض سنگین نباشد از زنجبین دکل بنات پنجک کر نکیس پنجک روغن
کافور پنجک اما له کنند و اگر باز هم ساکن نشد چهل مقبره با بادهک
بنات با زنجبین اما له کنند و اگر باز هم ساکن نشد چهل مثقال مقبره با بادهک
بنات کرم نموده بنوشند و شبانی از کر نکیس شکر سرخ شحم حنظل ربوند
ملک خاکشی ساخته عمل نمایند و محمد زکریا گوید که نیکترین چیزی بهر آن
حفته بکیر نظرون اسکندرانی ثلث او فیه و حفته بکن با اب کرم و زیت
که بوده باشد مجموع آن ثلث رطل پس نجیب خواهی کرد از اخراج مانی الحوض
اعم از بلغم لزج با ثقل با پس و اشامیدن سرکین کرکرام این باب انجی
خاصه باد وانی که محمد بن زکریا زیتب داده صفرا نخم کرفس انیسون هک
ک زبید چهارل سرکین کرک کوسید و ف حاجت دودرم بخورند و جالبین
گفته است که دیدم فومی را که اشامیدند سرکین کرک را در فولنج که بی ورم
باشد دفع مرض نموده دیگر عود نکرد علی ای حال خوردن جوارش سفر جله
سهل و جوارش شهر یاران پنجک با اب کرم در فولنج بلغمی و معجون کوبی در
فولنج ریحی نفعی عظیم دارد و در جن استنداد رجع فلونبای رومی بسیار نافع و

عجربت و کما خاکش چوب مو و نمک و موی بز خاصه در ریجی تا
 اینست که چار بار اکر کم نماید نماید اکلیل الملك با بونه زین با عرق
 کاسنی چو شایند صاف نموده در روغن کل سرخ با روغن بیدانچر چو شایند
 ناروغن بمالد و بر شکم طلا نماید و جالبوس گفته که نافه زین استباد در
 فو لیج ریجی نزل طعام و شرابست بقدریکه ممکن باشد و این معالجه
 اصوب از استعمال ادویه جان است و غذای فو لیجی بخود آب خورس
 بسیار است خاصه که او را بسیار دوانند تا حسته شود نگاه او را
 بکشند و محمد بن ذکرنا بسیار غریب از گوشت هلهه نموده بشرطی که
 در وقت حاجت یافت کرده و شیخ الزین میفرماید در فو لیج ریجی سداب
 با عسل سایند و بقد نصف او زین و ربع او نظرون اضافه نموده و
 شبانی بقد عرض شش انگشت درست نموده در وقت حاجت حوال
 نماید و اینصا حوالی از بند سداب و چند بیدستر و عسل و زهره کاو
 و بورق از هر یک نیم ل در دست نموده بکار برند و کما ضما دینوعی که مسطور
 شد و نزل و غذا نماید اگر چه سه شبانه روز باشد و در بلخی شبانی
 بقد شش انگشت از نمک ترکی و خاکش و ناچری و زرد و شمع حظل
 و زهره کاو و خضله موش و چند بیدستر و نظرون و بذر الانجره و ریوند

چنی و شکر سرخ و نمک هندی و عسل ساخته در جین ضرورت بکار برند
 فو لیج صفرای و ریجی علامت آن لذع و الهاب و عطش و جده
 بول و اسباب مقدم و سن و بلد و فصل و شدت مرض و کرسکی و
 در استعمال اشیاء مسخنه و انتفاع بمعدلات بارده و اسفراغ مراد
 و شاید بواسطه کرم باشد علامت آن غشای بسیار و شدت وجع در
 خلایه معدیه و سایر علامات که ذکر میشود علاج ایند باب
 کرم و سکینین یا آب کرم و نمک ترکی فی نموده بعد از آن ناچری
 بفشه خار حنک هر یک هفت ل تخم کاسنی مغز هسنه الوالو
 هر یک دول ترنجبین ده ل بنوشند و از عقیق از حشایش و چیرانکه
 مکرر ذکر شد علا و با بونه سبوس کدم پوست هلیله زرد آب
 یاچه پنج آب اما له کتد و کادات و ضما دات بنوع مسطور سابق
 و حقه که این خبر در فو لیج صفرای مکرر تجربه نموده و الحق نفع
 عظیم دارد و اسپرن سه ل اکلیل الملك کل سرخ با بونه سناء مکی
 هر یک دول با صد و پنجاه وزن شاه عرف کاسنی چو شایند صاف نموده
 شکر سرخ کن آنکین ترنجبین هر یک ده ل ریوند چینی یک ل خاکش
 دول علا و نموده و سه قسم کرده سه آب اما له کتد اینصا حقه عجب

حفر که باعث تشنگی درد میشود در چهل سکجین اماله نماید شیخ
 الرئیس میفرماید کفایت میکند در علاج قولنج صفراوی بخورد
 مزاج و اخلاط و استعمال اغذیه بارده رطبه و اسهال بمثل خوردن آب
 الوواب انارین و شربت بقیه و هم چنین ضلله کرد خوردن باد
 حنظل داخل نمودن و استعمال خدران هم در اینها نافعت و هرگاه بواسطه
 کرم باشد علامت و علاج او مذکور میشود **وی** مخفی نماید که در امعاء
 متولد میشود سه فتنه است یکی طولانی همچو کرم خراطین و این نوع در معده
 دفاق میبرد دویم عریض و کوتاه و بجهت مشابهت حب الفرج گویند
 سیم ریز و طولانی و ضعیف چون کرم سر و این در امعاء مستقیم میبرد
 علامه آنچه مشترک میان جمله نری بر ازانست در اغلب و کم رنگی آن
 و آب رفتن از دهن خاصه در شب و جستن در خواب و هدیای کفایت
 و دندان بهم فشردن **علاج** صیغه فارح دول نخ کشن بیک لبنات
 گویند سه ل بلع نمایند و هر چهار روز یک دفعه بکشتال بنیم الی دو
 ل نخ بنلو فر بلع نمایند اینها خوردن سرکه و شتاب بر ناسنا بسیار
 نافعت است از هر شب یک کاسه شیر کاو نوشیدن و در شب چهارم
 شمع بزنج کابلی مله هندی اضافه نموده بخورند رافع و بدوشت

و در بعضی کرم نیز نازول نمودن این چند با زدن زاعکاره

ایضا چند روز شیر کاو داده بعد یک کاسه آب ریخته انار بکیند و یک
 نرس و شکر سفید پنج ل داخل نموده بخورند و زهره کاو و برنگ کابلی ریخته
 ریخته اریا آب کاو آب کشن سبز بر شکم طلا نمایند اینها برک شفا
 گویند بر روی شکم طلا نمایند و هرگاه چنانچه در این مرض مفضای
 شقیه مفضی باشد شقیه کامل بکیند باین نوع که قبل از مضع فارچ بنات
 بخورند و بعد مضع را صرف نمایند و در مضعات نخ کشن نخ خرفه پوست پیچ
 خرنوب هکدول نمایند و در مسهلات نرس برنگ کابلی فارچ هکدول
 و روزها مضع یک آب از آب برک شفا لوز نکین خاکشی اماله کنند
 عذار و زها مسهل بخود آب ساده یا سرکه و شتاب و شبهاش سکجین سرکه
 و شتاب و امثال ذلک و دواهای جار کشند و دود در مده نری فردمانا
 افتیمون را زبانه صفر افستین نخ کرب برنگ کابلی نخ کنکر نخ زهره
 سیاه نخه نرس و دواهای بارد نخ خرفه سمان سرکه برک شفا لوز
 پوست خرنوب **بواسیر** بواسیر جمع با سور است و آن لحم و اید پست که
 از خون سوداوی غلیظ

و از شیر کا و اماله کند و از آب بن مجز دهند و قتل او را بنز به بندند
 کلنار فارسی کل خطی رزده تخم بیندازند و روغن نارچل مسنه شغللو
 طلا نماید ایضا روغن مغز فم کا و روغن کوهان شتر طلا نماید و هرگاه
 خون بسد آمد خواهند افتتاح عرف کنند پس از آنکه غنا بلکه بوم
 بجام رفته و زرب و نلین طبیعت بنوع مذکور نموده باشند اب پاز
 رفته کا و قدری عرطب حمل سازند و مضد صاف بنز نافست و هرگاه
 خواهند بجهت سقوط قوه خون باز آسند باید فرس که با آنکه
 حب مقل مسک دهند و اگر مزاج حار باشد تخم خرفه بوداده فرس
 طباشیر دهند یا آنکه فرس کافوری ایضا شفاف مجربی کجند معریشم
 که با شمی دم الاخون کلنار فارسی روغن کوهان شتر شفاف سازند
 بندد و بند انگشت فی الفور خون

از این موضع سبلان کند و اکثر بعد از
 خراج مفعد هم رسد که در بطان ناخبر رود آن برد و مسمت نافذ و غیر
 نافذ است که ریح با برانی اراده خوارج شود و غیر نافذ است که نخچین
 باشد **علاج** در نوع اول ابتدا موضع را بفتش آرد تا چرکی باشد بیرون
 آید بعد روزی دو دفعه صبح و شام شفاف غریب بچکاند هر دفعه سه نظر
 صفه آن کند و از زووت دم الاخون ثبت کلنار فارسی صبر با قدری ایضا
 نهایت باید مرض بر پشت بخوابد و پاها بشواید و بلند کرده بر دیوار بگذارد
 و هرگاه ممکن باشد پنبه را بمیلی پیچد و قدری صمغ بدان مالید و بید
 الوده داخل مفعد نموده اولی خواهد بود و عجز ذکر تا گفته است علاج
 نا صور غیر نافذ است که خرقة خشی به پیچد بمیلی و داخل نا صور نموده که

بهمواری و ملائمت حک نمایند تا خون جاری شود و غبائا سه دفعه
بن عمل نموده و هر قدر نا صور کهنه تراست اجتناب باین عمل پیشتر است و
در نوع دوم که نافذ است بعد از آنکه بحجمه مصر کرده ثقلیب مقعد
کرده باشند با خراطه باموی مسخک نمایند به بندند تا بپند بادوای
خار بگذارند چون مرهم رنخار و امثال ذلک دوائی که نافست کبریت
حجر الفیثور هر یک نیم ک پوست نار زفت روغن کرد و هر یک پنج آل
زفت را با روغن اب نموده ادویه را بعد رنجه نامرهم شود و غذا مثل
بواسیر است **خروج مقعد** با سبب ورمی باشد که بحجه عظم
و بزرگی ثقلیب مقعد نموده باشد و با بحجه استرخاء مقعد است
بحجه شدت رطوبت بر عضله مسکه و علامتش است که به هوالت
بوضع خودش باز گردد **علاج** در قسم اول مقصد با سلیق یا صافن
بعد حاجت نموده و سرب سفید اب قلع پوش در بندی اب کشن
سبز طلا نمایند و مرهم سفید اب بگذارند و بخا تمام روند و اجتناب
کنند که اب بنزد اب کل خطی اکلیل الملك کلنار فارسی زرده تخم مرغ
ببندازند اب کل خطی بزرگ سفید کل بفتنه خناری کلنار فارسی
پوست کوکار یا شیر کا و بخته ببندازند و در قسم دوم روغن کل سرخ

خام که عبارت از پروراندن کل سرخ ناز است در روغن بادام
طلا نمایند و بعد از آن سفید اب قلع کلنار فارسی افحاع انار مازو
سپهار نرم سائید بپاشند و مقعد را با اب موضع خودش رد نموده
به کهنه مسخک به بندند و به نشینند در اب مازو و کلنار فارسی
بلوط مورد کل سرخ پوست انار که جوشانید باشند و صاحب خلصه
لنخار ب میفرماید که چرم غزال کهنه را بر روی اش نهاد تا سوخته
شود بعد نرم سائید بر آن موضع بپاشند و رو نمایند چند دفعه تکرار
بن عمل کنند نافع ابد اصنا بخور خروب پوست پنج کبر نافع ابد اصنا
سوخته شاخ کاو کوهی نافست و غذا مثل بواسیر است **سوء مزاج**
کلب اگر حار باشد علامت آن سوزش موضع کلیه و قوت شهوت
و جماع و زبادی عطش و سرعت نبض و لون فارون سرخ بازرد
باشد و اگر بارد باشد علامت آن سفیدی فارون و کمی قوت جماع
و ضعف کمر است و شاید که کمر منحنی شود در اغلب **علاج** در قسم اول
صیحه البغور یا اب زرشک یا چاشنی قلبی بنوشند یا شربت زرشک
بخورند و غذا روزها اب انار بن و نارنگی و لیمو و نان شربت غون
باز زرشک و امثال ذلک بخورند و شربها اش لیمو و غون و ز غلبه استغلاج

و روپاس و اش سرکه دو شاب چغندر در آن بخورند اما با عصا
 لجه النیس که در اصفهان می‌درون گویند صندل سرخ کلنا و نار
 با آب بر مسور و طلا نمایند اینجا صندل سرخ کل بنفشه کافور
 کاسنی طلا نمایند و هر مفضات ثقیله مفضی باشد ثقیله کامل
 باین نوع که در مفضات نخ چهار نخ خرمن کرم که داشته باشد
 و طرف عصرها لعاب اسپرزه زنجبین پنج بدهند با آنکه ماء الشعیر بدهند
 و غذا در ایام ثقیله که واضحت و در ضم دویم صبحها سکینین بروزه
 پنج الی هفت بخورند با آنکه معجون کوفی بخورند و با آنکه سکینین
 با آب راز با نج بخورند و ظهرها اگر قبیل نان مرای سبب شفا فلز
 بخورند با آنکه ثقیله کامل بکنند که در مفضات نخ خرمن کرم که داشته
 هر یک دول داشته باشد و در مسهلان بیفایج سنا و مکی پوست هبله
 زرد بکنند و غذا نخود آب کیک نه و و لحوم بری مطلقا خوبست و **در**
کلبه ورم خار علامه آن حی باشد غش و التهاب و صداع و بیخوابی
 وجع و ثقل کلیه خصوصا هرگاه مریض بر پشت بخوابد و عسر البول یا حرف
 باشد و هرگاه ورم بارد باشد علامه آن سنگینی موضع کلبه و حی و رف
 بول و کی او و عدم التهاب و شدت در وجعست **علاج** در ضم اول

با مداد ناجر زری خار خشک کالنج کل حلوا نخ چهار نخ خرمن کرم هر یک دول
 بعوض آب عرف کاسنی جو شایند صاف نموده سه چهارل بشیر خشک علاوه
 نموده بنوشند و در هر سه چهار پوم یکدفعه از آب کرم سکینین فی نمایند
 و اگر طبیعت عاصی باشد مفعی از این افوی بکار برند و بعد از دو سفر
 ضد با سلو و صاف از طرف موافق وجع بکنند و هر روز یکدفعه
 بعد از آنکه بکر و از زمان فی گذشته باشد سه آب از دواها
 ملین مرئی بارد اما له کند و شاید سهل مشرب حاجت افتد و کاین
 ادویه حاره فوته نداشته باشد و غذا قبل از ضد نخود آب از کوش
 خرمن بچه و کدو و بعد از آنکه با آب انار بن یا مغز خیار با
 کاهو سکینین بخورند و خوردن ماء الشعیر نیز مفید است ارد جو
 صندل سرخ شباف ما پیشا آب کاسنی طلا نمایند در او ابل و اگر
 قبل بمغصه نمود حلیه بزرگان با بونه اضاقه نمایند و در ضم بارد صبحها
 ناجر زری خار خشک کل حلوا نخ کرم مغز هسته الو یا الو نخ کاسنی
 هر یک دو مثقال جو شایند صاف نموده با پنج ک زنجبین با شیر خشک
 بنوشند و بدینور سابق فی نموده و اما له نیز بکنند و غذا قبل از ضد
 نخود آب سکینین و هم چنین کل خطی با بونه بزرگ اکمل الملك با شیر

کاو پنجه ضماذ نمايند محمد ذکر با گفته است که شاخ مورد بریدن و
جوشايند با فليلي نمک سه روز بخورند هم امراض کلبه و نافست
و با سويه ذکر نموده که صاحب این مرض بحام زرد مکران خوار و **بناظر**
لغة بونا نيت بمعي دولا ب و این مرضی بود که مرضی دایم آب کلبه
ورفع عطش نشود و هر وقت آب خورد بد و ن یقیر از مجری بول دفع
شود سبب آن سوء مزاج کلبه و قو و قو خاذبه و حرارت او که
جذب رطوبات از کبد کند و کبد از ما ساریضا و یا ساریضا از معدن
و در این مرض نباشد **علاج** صبحها بعد از یک خود کافور با یک کافور
دوغ کاو بخورند و بدفعات کافور از یاد نموده تا نیم ک برسد یا آنکه
فرض نباشد کافوری با دوغ بخورد یا آنکه بشره غم خفه غم کشن هر یک
دول طباشیر و شبها شورایی لبو و عو و اسفناج و کدو نهان به بی
کوش باشد با قدری شش بره یا کوش خروس بجه داخل نمایند لیکن
کوش را بخورند یا آنکه چند روز نشبه جزئی از هلیجات نموده شروع
بخوردن بشر الای و فرض کافور نمایند و خوردن کوش ماهی بحری در این
مرض مفید است و ثابت گفته که فرضی بسیار از ما بینا دول کل سرخ
سه آل کلنا و چمال صمغ آل کینال ادویه را کویدن با العا ب سیره

فرض سازند و با کلاب بخورد و خرفه را در سرله و کلاب بسیار سرد
تر کرده بپندازند بموضع وجع ایضا صندل کافور کلاب ضماذ نمايند
و بعضی گفته اند که شاید این مرض بجهه اسبلاء برودت تمام بدن
یا کلبه به نهانی حاصل شود بسبب ضعف قوه ماسکه که ضبطه مائت
نمکند و علامه آن عدم علامات مسطون است سوای عطر علائش
از آب نرب سکچین فی کنند و مشرد بطوس و معاجین حان دهند
و ادهان حان ضماذ نمايند **در مشانه** اگر درم مشابه خار باشد علامه
آن وجع شدید و خسر و رعانه و اجناس بول و ب حار محرق و هذان
و سواد لسان و انتفاخ و رعانه است و شاید که از خارج حرمت ظم
شود و گاه باشد که بر از جلس گردد **علاج** صبحها نا جر بری بنفشه
خار خست کا کج غم خوار غم خفه هر یک دول شش خشت با زنجبین
پنج آل بنوشند و هر دوسه روز یک دفعه سه آب بشر کاو شکر سرخ
اماله کنند و بعد از سکون محی یکفصد با سلیق از دست راست و
دیگری از دست چپ نموده چهل پنجاه آل خون کم کنند و آب زنی از
کل حطمی نا خست بخاری برزک سفید کل بنفشه درست نموده در انجا
نیشند و کل بنفشه ارد با فلزیه ارد ک ضماذ کنند و خوردن آب کاسنی

با سکنجین یا خوردن شربت بر روزی بعد از رفع حجه شد بل مزاج
 مفید است و هرگاه مبتدی شود چند روزی شراب را غلبه بدستور بکه ذکر
 میشود با فرص کا کج بخورند نافست این سر امون گفته سزاوار است
 اینکه معالجه کنند او را م کلبه و مثانه را باد و تپه لذاعه و محمد ذکر
 گفته است که درم حار در مثانه محتاج است با رخاء مثلاً اول بخور
 سایر الاعضاء و در ورم صلب باید مدار است استعمال نموده و در
 این زمان محله چون ناخن با بونه بزرگان حلبه کل خطمی پرسیاوشان
 و از همین ابهام منظور نماید و روغهای محال مثل پیه مرغ و ارول
 و با بونه بزرگان مقل مغز فلم کا و زنبون با منطضاد کنند **حصاة**
لثانه در ملی که در کلبه و مثانه بهم میرسد سبب آن شدت
 حرارت باشد در ماده غلیظه که نشف رطوبات او را نموده است
 و منجم شدن است علامه آن وجع شد بدحوالی خاصره و اصل مضیب
 و حرقت و رفت بول و رسوب رملی و فحالی سفید باشد و خارش
 در مضیب بهم رسد و غوطه نیز بهم رسد **علاج** باید ثقیه کامل
 نموده با این قسم که صیحه نا جری کل نفقه بلور خار حنک کا کج
 کل حلوار پشه کاسنی مغز هسته الوبالو هر یک دو ل در سکنجین بیخ ل

بنوشند و در اما له سناء مکی پوست هلبله زرد نمایند و هرگاه
 مقتضیات مقتضی باشد مضد با سلیق نمایند و ابرنی از جوشانیدن
 پرسیاوشان شبت تخم خطمی کل خطمی خار حنک شنبلیله درست
 نموده در آن نشیند و قتل او را بر شکم بربندند و روغن بنفشه با روغن
 شبت بزر شکم و کر طلا نمایند و بعد از ثقیه چند روزی مغز هسته
 الوبالو تخم کاسنی تخم خیار را از بانه در عرق کاسنی بشوید با سکنجین
 بر روزی بنوشند و غذا روزها آب هندوانه خربزه کرمک مغز خیار
 شبها اش سکنجین صاحب دستور جلالی ذکر کرده است که روغن
 زکس و فطر بر موضع مثانه و مضیب طلا باید نمود و محر المهرود باب
 کرم باید خوراند و راء عجیب در ثقیه حصاة تخم هندوانه ناخواه
 بنزاکر من بدن الفجل زیره سعد بادام تلخ با السویه قدر شرب از این
 دو در هم با لیمو پرسیاوشان بنوشند و عجیب تر از اینها قتل کرده
 حکیم احمد شکابی انجیر را با شاخهای کوچک جوشانید در ظرفی
 کرده در آن نشیند و قتل او را بر پشت ظاهر طلا نمایند و بعد ر
 چهل آب نان او را بیخ ل شکر سفید پنج شش روز صبح خوردن ^{نفسه}
 غری می کند و چکاندن روغن عرق در احلیل نیز مقتضی است

مجموع مفتت که شیخ الرئيس در کتاب پنجم قانون ذکر کرده بذکر
فلعل سفید تخم جز را بنیون سبیل الطب سلجیه هر یک دول معبه
کندر اسارون مغز بادام تلخ هر یک سه ل مرکی خنکاش سفید
هر یک چهار ل سعد کوفی و عسل مقدار کفایت شربت از یکدو
تا یکمقال و از مجربات شیخت که خرگوش را بسوزانند چنانکه هست
و از سوخته آن روزی که بادول فند صلابه کرده بنوشند **بوالله**
سبب انتفاع عروق کلبه است اگر خون اندک اندک بر آید و از
انتفاق اوست اگر بول کثیر آید و با سبب انضیاب خلط اکال خارا
و با بجهه ضعف کبد است **علاج** کلنار فارسی کل حلواکل بنفشه
دول صمغ عربی که با شمع هر یک نیم ل با عرف کاسنی نبات پنچ ل
بنوشند و د و ضد با سلیق و یک ضد صافن نمایند شیره تخم خیار
تخم خرگه هر یک دول نشاسته کبیرا صمغ عربی هر یک سه ربع با عرف
کاوزیان بنوشند و هرگاه بواسطه ضرب باشد بر موضع ضرب هر کل ارمی
اغانا صیر حصص باب و سرکه طلا نمایند و هرگاه بواسطه انضیاب خلط
اکال باشد باید بنفشه کلبه بمدران نموده و ضد با سلیق کنند و شیره
بنفشه یا شیره تخم خیار که د و عرف پیدا یا بلور باشد یا آنکه فرغ یا شیر الای

بدستور یک ذکر میشود اما مانند صندل کل سرخ ماز و با سرکه و کلاب
طلا نمایند و بعد از دفع بول الدم بجهه الخام کل ارمی صمغ عربی کبیرا
حب الاس با شربت خنکاش بخورند و غذا با لوده و یا چیه و گوشت با همی
بحری و زرده تخم عسلی و حوره بادام و برنج و امثال ذلك بخورند و
هرگاه بجهه ضعف کبد باشد معالجه او معالجه ضعف کبد است و
مذکور شد جالبیوس ذکر کرده که هرگاه دم بعد از خروج چراک بهمیرساند
دلپست بر ناکل فرج در کلبه و این سرایون گفته که علانی افضل و نیکوتر
از انشامیدن مغیر نیست در مطلق امراض کلبه و مثانه **سلسله بول** انست
که بول بی اراده خواه در خواب و خواه در بیداری دفع شود و سبب این در
اکثر برودت مثانه و اسر خا عصبه عبطه بر مثانه است و علامه آن علامه
مزاج بارده است و بیاض فارور و گاه بود بجهه حرارت مفرط مضعف
در مثانه حادث گردد و علامه آن صغ فارور و مضر شدن بمیخا است
و شاید بجهه زوال قوه از قنات محاذی مثانه حادث شود **علاج** در
ضم اول اطریقل صغیر دهند و مجموع بلوط وادهان حان چون روغن
زکس منط پیدا بخیر طلا نمایند امه مشک را در روغن کبیرا نموده طلا نمایند
انضا چند بدست قلی با او همان حان طلا نمایند و انشامیدن **فوق دار**

و هل نیز مفید است ایضا اشامیدن او و تبر جان فایده مثل سعد
 کند و خولجان جفت نافست و غذا های لطیف مثل زرده تخم عسل
 و کباب مرغ و از بؤل و فوا که رطبه و چیز های رطب احتراز نمایند
 صاحب خلاصه التیاری حکایت کرده که مجرب در مازندران
 دیدم که جوانی که برهد دیوار و زمین راه میرود لغابی بر آن موضع
 می آید و او را بخالوزن نامند بسیاری از آنها گرفتگی و احتشای او را
 دور کردی و شتر شنی و با روغن دنبه سرخ کرده هل و میخک را با روغن
 فلفل زیره و زعفران سوده بدان پاشیدی و چند روز صبح و عصر بخور
 رفع مرض شدی هر چند مرض مزمن و کهنه بودی خوب شدی و
 هرگاه بواسطه حرارت باشد صبحها فرس طباشیر با روغن کاه و با سکنجبین
 بدهند یا آنکه تخم کشنیز تخم خرفه مر یک دول در آب غوره یا آب لیمو
 شیر کشیدن یا چاشنی فلفل بنفشه خوردن مفید باشد و از
 لحوم اجتناب نمایند و غذا های یار د با پس خوردن و در قسم ثالث بخور
 فقره چیزی نافع نیست و بسیار عسر العلاج است **حبس البول** با سبب
 ورم در کلیه و مثانه یا حصاة است و علامه و معالجه هر یک ذکر شد
 با سبب جو دو دم یا چوک یا ریج نافه غلبه است یا بجهه الحاح است

که در مجاری بول بهر سده علامه آنکه عقیب اند مال فروغ کلیه باشد
 بهر سده یا بجهه اسر خا عصله عامه مثانه است علامتش آنست
 که مریض هرگاه مثانه را بشمارد بؤل بهر اسانی بیرون آید **علاج** در
 قسم اول سکنجبین عصلی بخورند یا فلفل خا کسر خوب انجیر یا با سکنجبین
 مذکور بخورند و در آب اکلیل الملک مرزنجوش تمام صفر یا بونفشه
 و پیپر مایه خرگوش را در احلیل بچکانند ایضا چندید سر روغن بنفشه
 بچکانند و طلا نمایند و هرگاه بجهه ریج نافه باشد صبحها سه آل
 بادبان یا عرف کاسنی بنات سه چهار آل بنوشند و شبت با روغن کنجد
 طلا نمایند و در قسم سیم علاج فرجه نمایند باین نوع که شیا ف ایض
 بچکانند و فرص کایج یا شرب خشخاش بخورند قال ابن سراجون اذا
 حبس البول من علقی اودم او مده لم یخلص منه الفرد و در قسم اخیر خوردن
 معاجین حاره است و نمیخ بر روغن های حار چون روغن نار و بن و
 نمایند علی ای حال آنچه کلیتا در این مرض نافست ماست کلو بونه
 ارمنی یا آنکه ماست کاه کل کافشه ضما د نمایند سر کین الاغ ماده شهر
 کشیدن بچکانند ایضا خر خاکی را شهر کشیدن بچکانند اسپرن شهر
 دختر صدف آب همیشه بهار کل ارمنی اب کاسنی در حبس البول که بجهه

حرارت باشد نافعست **حرقة البول** سوزش ممتد بولست که او را
 عوام سوزنک گویند یا بسبب چرکبست که بواسطه فروغ کلیه
 یا مثانه خارج میشود و بسبب حرقت مجری میشود و یا بسبب جرب کلیه
 و مثانه است و علامت آن سوزش مجری در سوب بخالی در بولست
 و یا بجهت حدث بول و بورقه است و علامت آن علامت حار المزاج
 از نبض و لون و صبح فارون **علاج** اگر بجهت فروغ مثانه و کلیه باشد
 صبحها فرض کایخ و شربت خشاش بنوشند و شباف ابض یا شیر خمر
 بچکانند و اگر بجهت جرب کلیه و مثانه باشد صبحها شیر نخم کدو نخم
 خیار نخم هندوانه مرید کل از منی نیم ل صمغ عربی نیم ل یا شیر الاغ بقدر
 یا زده ل بنوشند و هرگاه بجهت حدث و بورقه بول و سوء مزاج خارج
 باشد صبحها شیر نخم خیار نخم کدو نخم کاهو نخم خرفه نخم کشمش مرید دو
 یا فرض کایخ یک ل بنوشند امضا میدن دول کوچی کوبه با بن
 فسم که شب او را در بیهوشی آب لیمو ریخته تا مخلوب شود آنگاه صبح
 او را یا شامند امضا شیر الاغ بچکانند امضا شیر خمر یا شباف ابض
 در این فسم هم مفید است امضا خوردن دونه کاوا یا بکنود کافور چند
 روز مفید است غذا و روزها انار شیرین آب هندوانه بنیدن مغز

خیار و بادوغ و بنهائی کاهو و دوع دشور بای اسفناج و زرده نخم
 عسل در شبها **نقصان آب** سبب آن باضعف شهوت بسبب ضعف بدن
 و قلت غذا و علامه آن هزال و لاغری و زردی رنگ و کمی شهوت
 یا آنکه سبب آن قلت منی است و علامه قلت خروج منیست و غلظت
 منی یا بجهت قلت انتشار است و علامه آن قوت بدن و قوت شهوت و
 کمی نفخت **علاج** در فسم اول علاج نفویه بدنست و انکار در غذاها
 گرم و معتدل چون آب گوشت و زرده نخم مرغ عسل یا شکر و انار در
 خواب بجهت ترطیب بدن و استعمال عطریات و بهترین همه شراب انار
 بعد رطافت و مزاج و سن و فصل و در فسم دوم علاج مداومت بحمام
 و خوردن شیر و شکر و شیر و زنجبین بخورند و استعمال مرطبات نمایند
 یا آنکه شهادت در وقت خواب فیزی از شربت زنجبین بخورند صفت
 آن زنجبین سفید خوب سی در هم یا شکر کاهو بچکانند تا غلیظ شود و اگر
 قلت منی یا برودت مزاج باشد که علامت آن جود منی در نزد خور
 استعمال مسخات نمایند چون مرای شفاقل و مرای زرد و حلوا
 نخم مرغ و زنجبیل پرورده و اگر قلت منی یا حرارت باشد که علامه
 آن غلظت منی و سهل الخروج بودن منی است تناول مبردات نمایند

چون روغن کاه و حلوای خرمن نیز مفید است و هرگاه بجهت فلک انقضا
 باشد تناول غذاهای تقاخ نماید مثل خوردن پیاز لوبیا و انکور و
 بشیر و شکر و هرگاه در وقت خواب یک پیاله آب پیاز سفید را گرفته
 بنوشند در این باب بسیار مفید است ایضا شامیدن آب بخود هم
نمونه رمضان سیاه هرگاه بجهت اسرخاء الت باشد سبب آن با
 ضعف تمام بدنست و علامات و معالجات او مذکور شد و اگر بجهت
 ضعف نفس الت باشد علامت آن لاغری مضطرب و خصبه و کمی نفوذ
 و منی و رقه منی است و هرگاه بجهت ضعف دماغ باشد علامت آن است
 مضطرب و کم لذت یافتن از جماعت و اگر بجهت ضعف قلب باشد
 علامتش است که بجهت و هم با جا با خوف نادر جماعت نباشد و
 اگر بجهت ضعف کبد باشد علامت آن علامت ضعف کبد است **علاج**
 اگر بجهت ضعف باشد با شکر و سفند دلت بسیار نمایند و شام
 سبب ضعف از سوء مزاج باشد پس بمقویاتی که ذکر میشود معالجات
 نمایند و هرگاه ادا طریقی کبیر بخورند و اگر بجهت ضعف دماغ باشد
 تقویه دماغ نمایند خاصه بخوردن تر بانی و مشرد بطوس و امثال
 و هرگاه علت ضعف فلک باشد تقویه قلب نمایند خاصه در راه

المشک و مفرحات باقونی و شراب ریحانی و هرگاه بجهت ضعف
 کبد باشد تقویه کبد نمایند بماء الجوج و سایر مقویات که ذکر شد
 و گاه باشد سبب سوء مزاج کلیه نیز ضعف حادث شود علامت
 و علاج او ذکر شد دیدم دیمی از کتب شیخ ابوعلی که نقل میکرد از
 شیخ مصری باینکه شخصی جوانی جاریه جمیده خرید بود و اسرخاء الت
 داشت آمد بخندمت شیخ حسین و این مجون را بجهت او ترکیب کرد عاقل
 هفت که ریحید فلفل سیاه هکده هفت که رزده تخم برشته پیست و به
 عدد با عسل مخلوط نموده مجون شود صبح از غذا ببرد و قندی و بعد از
 غذا قندی و بعد از غذای شب باز قندی و حکیم احمد شکانی هم
 میگوید همین مجون را بارها تجربه کردم اثر عجبی مشاهده کردم ظاهر
 اینست که چنین باشد در تقویت عدل نداشته باشد **اغذیه ماهیه**
 بیاید دانست که هر غذای جار تقاخ کثیر غذا باعث تقویه باه
 و بعضی میشود زیرا که تمامیت امر بقوه سبه چیز است اول ریح دو
 روح سیم دم پس خوردن بختی پیاز که عبارت از گوشت بسیار چوب
 و دوسه چندان پیاز باشد که بی آنکه ابی در یک کتد پخته شود
 نافست نه با بجهت خوش طعمی سر که دو شاب هم میکند و بسیار

لذت است ایضا خوردن حلوائ زردك و مرای زردك و مرای
 شفا فل ناضت ایضا خوردن جلبی که در چین چتن شیر میش سه اردك
 داخل نموده باشند ناضت ایضا حلیم حلیم که مشغلت بر شلیم و گوشت
 بسیار ناضت ایضا پازا باروغن نیم سرخ نموده با ادویه مناسب بخورند
 ایضا حلوائ زرده نیم سرخ و اشام خوردن زرده نیم ناضت ایضا
 جلبی که از گوشت کجشك زنیب دهند بسیار ناضت ایضا
 دوع بخص در مزاج حار دوع کلاو ایضا نیم ماهی نان بار زده نیم سرخ
 و ز و روغن سرخ نموده بخورند ایضا بخود آب که از گوشت بره زنیب
 داده و ادویه حار خصوصاً فندی جوز داخل نموده باشند ناضت
 و هم چنین خوردن گوشت بک و نهو و انکور و فوٹ سفید و فندق
 و بادام شیرین و گردو مغز نارجیل و انجیر و شیرینج **ادویه قهقهه** فلفل زنجیل
 پرورده مشط دار فلفل خولجان طرخون جلبی فودنج بادرنجبویه شونیز
 حلیث و شیخ الرئیس ذکر نموده خصوصاً در مبرود المزاج بک اورا
 با شراب نوشند با دروغ هلیله هلیله امله شطرج هندی در
 اوند مدحج راسن و غفران بابونه دارچینی خرفه میخ زره و می
 نغناغ کلم شفا فل کنکر کبابه ایضا نه فودی رازیاخ فو فل مصطکی صلبه

صلبه و شیخ الرئیس ذکر نموده خصوصاً بچنه اورا با عسل خشک
 کرده باشند نار دین نارجیل نیم ریحان بان اشتر غار زره نیزله نیم شلیم
 نیم هلیون سیرختاش سفید اصل اللوف کافشه حبیب الثلب حب الز
 حب الفطن کجند مقشر اسفون لسان العصاره خار خشک ناخواه بهمن
 سورنجان پیز ما به شراغی بوردن ان معات عافره ها کاء اصل
 السوس حب الحلب حب الصنوبر و زنجبین شکر نبات بذر الطبه بذر الطبخ
 بذر الکرفس فطر اسالون فرومانا نموده با فلا لوبیا حب الرشاد حب البان
 روغن حب الفلفل سیاه بنواج کبیرا زینا اسارون انجیر سعد
 بدن الفجل حبه الخضر پیاز غصیل پیاز اصل الحنک مرا **ادویه بنزای**
کنند الله جماع ادویه که باعث لذت زرد و مراد است
 بکابر در وقت جماع در دهن نگاه دارند و آب اورا فرو برند ایضا
 عافره و زاده در دهن بگیرند یا آنکه بگیرند زنجیل عافره و زاده در چینی کاه
 مساوی کوبند با آب صمغ حب نموده در چین جماع در دهن نگاه دارند
 و آب اورا فرو برند ایضا بگیرند فرفره فلفل مرک سد آل طابره در دهن
 الاستفور چهار درهم رازیاخ پنجدهم بسیار نرم سایدن با عسل کف
 گرفته چهاردهم فلفل نموده در وقت ضرورت در دهن نگاه دارند

نجات خواهند ملاحظه کرد اینها شیخ در رساله ماهیه گفته است بیکر
 سنبل الطیب مرز را زبانه هریک پنجد هم کوید صلابه نموده بارغن
 نارد بن حب سازند در وقت حاجت استعمال نمایند و چیزهایی که با
 لذت و لذت اینست که چوب کند برش بشیر و نجیل پرورده لذت
 عجیب خواهد یافت اینها فلفل دار فلفل دار چینی سنبل الطیب خاوند
 سبک با التوبه کوید با شیر نجیل پرورده حل نموده بر ذکر طلا نمایند
 و جماعت کنند اینها بیکر هم جلبت را کوید و بعد از درم زیتونی برود
 آن ریخته بعد از دوسه ماه بر ذکر طلا نمایند جماعت کنند اینها حکیم
 مومن گفته بیکرند پیاز کس عافیه ها زهره کاو با التوبه بر فضیبه طلا
 نمایند اینها کبابه و نجیل عافیه ها سعد هریک ل حسن لبد کینا
 مرغ هریک نیم ک با اب دهن حل نموده طلا نمایند اینها عافیه ها
 و نجیل دار چینی هریک ل مشک بکبه با عسل سرشته حب سازند
 در وقت حاجت در دهن حل نموده بر فضیبه طلا نمایند و بعد از
 خش شدن جماعت کنند معلقان بیکرند خراطین بر زک درشت
 در سایه خش کنند و باروغن کجند با شیر کو سفند بسایند و فضیبه
 بان دلت دهند و بعد از دلت شیخ مگویند که باید بروغن زیتونی شوند

بشویند اینها فضیبه را بروغن لبلاب دلت بسیار دهند تا سرخ شود انگاه
 شیر کو سفند طلا نمایند و صبر کنند تا خشکد بعد همان عمل را از سر گیرند
 روزی چهار پنجد همه اینها دلت دایم و مطول باب کرم و طلا نمودن
 برف و روغنهای حاره بعد از دلت تا نفست اینها روغن زیت و روغن
 خبری رزد هریک دل رفت روی سه ل بورق ارغنی نیم ک کوید غلو
 روغنهای نموده روزی سه دفعه فضیبه را دلت نموده اینها شیخ در
 رساله ماهیه گفته دوائی که ابلغ از این جمیع است بیکرند خراطین بر زک
 ده عدد و در سایه خش نموده در هاون بروغن زیتونی و زیت ساینند
 و سه درهم زفت نوشار در ربع درهم زارچ درهم علاون نموده
 با دسنه هاون بسیار نرم ساینند که مجموع روغن شود و فضیبه را زان
 طلا نمایند و دلت کنند اینها برک صنوبر برک دلی باون خوب ساینند
 و شیر کو سفند بران ریخته دلت نمایند اینها بیکر شیر کو سفند روغن بادام
 دماغ خرگوس مغز قلم کاو علك الا بناط هریک با التوبه مخلوط نموده
 فضیبه را زان دلت نمایند تا سرخ شود اینها بیکر روغن منط روغن
 نارد بن روغن خبری ده ک مخلوط نموده روزی دو دفعه ذکر را دلت
 داده تا سرخ شود مضیقان بیکر پیه بزغاله شیر خوان دو

رون و دروغ بکشد هر یک دو جزو مار و بجز جفت بلوط یک جزو درهما
 طلع با سرب بسیار سخن نموده و مجموع را غلوط بهم نمایند بعد در ظرف
 شبته کرده آب گرم بر روی آن ریخته تا مزوج باب شود و سه دفعه
 استنجا نموده بلکه هفت روز متوالی این عمل نمایند چنان شود که مشبه
 گردد با کوه ایضا شیخ مذکور نموده دوائی که ابلغ از است اثبات
 ده درهم جفت بلوط در هم ماروی سبز باد بخان خشک هر یک پنج
 مجموع را گویند و از پارچه حریر پیرون کرده و درهاون طلع بهوار
 سائید بعد زن بهمان دستور استنجا نمایند تا هفت روز پینه را
 ز کرده از آن دوا بیایا لاید و بردارد ایضا بکیرند فیل مشک و زعفران
 و باشراب قابض ریجانی را بجوشانند پس پارچه گانی را در آن خنثا
 و خشکانند در وقت حاجت بکیرد و باد و دوز بیشتر قدری از آن حو
 نمایند با آنکه بکیرد در امتا اما سبیل سعد و بسیار نرم سائید در
 وقت ضرورت بشمیرد از شراب قابض تر نموده و از این دوا الوده
 حوّل نمایند ایضا دوائی که جالینوس ترتیب داده و هفت منفعت
 دارد مضیق و نفویث و عنق رحم و تخمین و مطیّب و اکثر از آن زن و
 جذب مواد از قدامین و جذب منی مرد سداب بسیار و سر زنجوش

صغری کنند از هر کل سرخ پوست انار ترش با القوبه باروغ بن
 با امثال آن سرشته بالسه اول روز حوّل نموده از شب اخراج نمایند
سبیلان منی و منی احلام سبیلان با فله جماع و حبس منی میباشد
 و علامتش است که بعد از خروج منی ضعف عارض نمیکرد و در هیچ وجه و
 با حدث و حوائض نیست و علامت آن صغری بول و سوزش بولست و
 با بجهت اسر خاء موضع و طرف نیست علامت آن رفت و از آب
 بدون نفوذ **علاج** در قسم اول اسفراغ منی باید نمود لیکن با خندال
 و تقیل در غذا نمایند و غذا های بارد و بابس چون اش سمان و اش غون
 خورند و مداومت فهو نفع نمایند و صیغها غبارا جوشانند بنوشند و
 در قسم دوم صیغها شیره تخم کاهو تخم خرفه تخم کشنر تخم خیار غبارا غلاب
 اسپرن با غلاب ریشه حطمی یا آب کاسنی بنوشند و غذا مغز خیار کاهو
 سکینین هندوانه بخورند و در قسم ششم جوارش کمونی بخورند و همچنین
 خوردن بدن رنج نکشت پونه سعد کلنا ر تخم سداب و سفید شاهداغ
 زیره مبعه با سبه نیز مفید است و اعذبه چیزهای مسخن مثل منی
 بخورند و بجهت احلام قطعه سرخیزا بر پشت بربندند و جالینوس
 ذکر کرده که احلام را خوابیدن بر دست راست که مسکند و راطاف

دیگر زیاد میکند خاصه بر پشت خوابیدن و خوابیدن در رخت خواب میر
چون تشک کان و امثال ذلك ناقص است **عند اترال** سبب ان با
ضعف قوه ماسکه است علامت ان کثرت منی و رقت منبت و عدم
علامات حرارت یا سبب ان حدث و حرارت منبت که در جن اترال
مجرای منی را میگرد و یا بسبب ضعف اعضای رتبه است و علا
او مذکور شد **علاج** در قسم اول ثقیله بدن نماید از رطوبات
با با ارجات و فی در این مرض انفع از اسهال است زیرا که اسهال مبد
مبد هدم ماده را با سافل بدن و بعد از اتمام ثقیله معجون خشت الحیدر
دهند صفت هلیله هلیله امله فلفل دار فلفل زنجبیل سعد شطرنج
هندی هر یک ده ل بذل الثبت بذل الکرفس هر یک چهار ل حبش
الحیدر مدبر در سر که هندی مجموع با غسل و روغن بادام سرشته دو
درهم مشک علاوه نموده معجون سازند و از روغن زجرین قطعه
و عانه را چوب کنند و در قسم دوم صبحها چهرهای یارد با این چون
خوردن شربت خشتا ش یاربویات فایسته مثل رتبه انار و سماق
و شربت عود و امثال ذلك بخورند و در قسم سیم که بسبب ضعف
اعضاء رتبه باشد علاج او در نقصان باء مذکور شد شنیدم

از حکیم شکا بنی که میگفت بهترین دوا که منع سرعت اترال بکند
حوضه در مزاج حار این است تخم کاهو تخم خرفه هر یک نه ل اسپر
تخم کشتن هر یک سه ل کلنا فارسی بنو فر هر یک دو ل کافور ربع ل
ادویه رازم کوفته صبح صبح سدل او را بنوشند با شربت رزشک
یا آب سرد **در مخصبه و قضیب** اگر ورم حار باشد علامه سرخی رنگ
و وجع و الثابت و هرگاه بارد باشد علامه ان سفیدی رنگ و ورم
و سستی ورم و قله وجع است **علاج** هر یک بمداد نا جری بنفشه
بنو فر خار حنک کاکج کاوزبان مغز هسته الو با الو تخم خیار تخم کدو
ریشه کاسنی هر یک دو ل عتاب سپستان هر یک ده دانه زنجبین
پنج ل بنوشند و اگر مقضبات ثقیله مفتقی باشد بهین دستور ثقیله
کامل کنند و بعد از احتیاج فصد با سلق و صافن نمایند و اگر حاجت
افتد حجامت ساق کنند و در ابتدا سرب سفید اب قلع سنگ مرار
سنگ تخم لاله پست اب نا جری اب کاسنی اب کشتن سبز طلا نمایند
و در وسط سبب کشتن سبز و عدس بچنه به بندند ایضا اردجو با قلا و خود
به بندند ایضا لعاب اسپر نه با عرق بنو فر بچنه به بندند ایضا با الو نه
روغن کل سرخ و زرده تخم مرغ ضاد نمایند و غذا نخورند و انار این

و ن طعام و کلابی و در شتم بارد معش اشق روغن کل سرخ بایه اردک
 صماد نمائند اصناف کل نه خمره شرابا با سرکه بخورد دهند و صماد نمائند
 جالبوس ذکر کرده است که کم ورم انبش است با او سعال نباشد بعله مشا
 لانت و هرگاه ورم خضیه سفید باشد بچکان در مشانه نفع سفید که زرد
 علاج خواهد و اگر سرخ باشد طلا کن نوینا و سرکه و محمد ذکر تا ذکر نموده
 حادث شد بجهت من ورم انبش در سینه راست و استعمال بقی نموده
 و خوب شدم و چیزی بهی از فی ثبوت **فتی** پان شدن صفات
 و نفوذ نمودن چیزی عزیز چون شرب با امعاء با رطوبت مزاجه پاریج
 بکس انبش است و هرگاه شرب نزول نموده باشد علامتش است که هرگاه
 به پشت بخواند بر میگردد و بدون فراغ و هرگاه امعاء باشد
 علامتش است که حدوث مرض فلبه باشد و بد شواری بهم گردد و
 فراغی دارد و هرگاه بجهت نزول رطوبت باشد علامتش امتداد و ثقل
 و بسیار بزرگ شدن انبش است و اگر رباح باشد مریض چون پشت
 بخوابد و بپشت آرد فرو میرود نهایت فی الفور بر میگردد با فراغ
علاج در شتم اول و دوم بر پشت بخوابد و بهماری و رف
 شرب با امعاء باز کرده اند و اگر باز نکرد در آب گرم نشیند

تا باز کرد و نگاه کند و جوار السرو اما کلبار ماز و پوست انار
 زاج کوید صمغ اخسایند و با فز اباب مورد جوشانند و قدری
 سریش ارد با ملا علای نموده و مجموعا سرشته بر موضع صماد کنند و به
 بندند و سه روز بلکه هفت روز نکشایند و جوارش **صمغ**
 جوارش کنند در آن روزها نافعست و غذا نخورد آب ادویه دار و
 نان کرنگین بخورند و از حوضات و لبنیات و بقولات و دیدن و هرگاه
 عنب و امتلاء و جماع اجتناب کنند و هرگاه بواسطه ازال رطوبات
 باشد چیزی منشف چون شحم حنظل شرم حب التیل صبر و سرکین بهر موضع
 کنند اصنافا خاکستر شاخ کرب سعد جوز السرو ماز و پوست انار خض حب
 الفارزین سرکین کا و باروغن و بنون صماد نمائند و اگر بسیار باشد
 بشکافند موضع فریب بدر خضین را چنانچه ضد میکنند تا آبها بیاید
 نگاه محکم به بندند و در شتم ریحی صمغ جوارش کوفی بنوشند و ادویه
 و اعذبه محلل رباح بکار برند و در اعذبه زهر بسیار کنند و از روغن
 زنبق یا قلی چند پدید سر و فرفون بر حصیه طلا نمائند و در اجلیل
 بچکانند و از اعذبه منفر احراز کنند و آب سرد بخورند محمد ذکر تا ذکر
 کرده که در کلابی خواندم که هرگاه بکعبضه ارفصوم را در بکر طل و نصف

آب در دینک مسدود الراس در شور جو شایند با بکر طل بماید انگاه
 سه دفعه در سه ساعت بموشند رفع فقر میکند بمرتب که کو با هرگز نبوده
و در رحم اگر حرارت باشد علامت آن بت حار حار
 و سیاهی رنگ زبان و وجع در حوالی رحم و عسر البول و احتباس بران
 و سرعت توان منقض و هیدایان و اختلاط عقل فطانت اگر در دم در مقله
 رحم باشد احساس وجع و زانده خواهد بود و آلود صلب و هرگاه
 بارد صلب باشد علامت آن ثقل و غمده و صلابت موضع وجع و احتباس
 بولست **علاج** اگر مفضضات ثقیله مفضضی باشد بنوعی که در وره
 انشین مذکور شد ثقیله کامل نماید و هرگاه ورم حار باشد در هضم
 با سایر آیام بحران با انداز بکفصد و اگر حاجت افتد دو مضد با سلیق
 و در آیام ثقیله عصرها لعاب اسیرن تر نجین بدهند و روزیکه ضد میکند
 الحی آیام الخطا و انهاء مرض ماء الشعیر بدهند و لعاب اسیرن در رحم
 فطور نماید ایضا سفید تخم مرغ فطور نماید انچه حرقه البول شبان
 ایض را با شیر دخر یا لعاب اسیرن حل نموده فطور نماید و بزنی از نا جریزی
 عدس جو مفر کل خطی کل ما بشا کنار پوست کو کار پوست هیلله زرد در
 نموده در آن به نشیند و در جن الخطا این کل خطی با بونه شبت اکلیل

الملك درست نماید و صندل سرخ با کلاب با آب کاسنی بر سر و خاسر
 طلا نماید جل وضع آورد جو بر عانه ضامد نماید و غذا نخورد آب بره و خروس
 بچه و شور با جات کدو و اسفناج و بعد از آیام نزاید کاهو سکجین مغز
 خیار و انارین بخورند و اگر ورم منجر بخراج شود که علامت آن شدت
 حی و نجس و قشرین است شنبلیله بزرگان ارجو تخم مرودنی کوثر ضامد
 نماید و روغن سرکه ارستره الی عانه طلا نماید و بیه اردک بزرگان
 مرحول نماید و روغن کل سرخ شیر دخر هر یک فطور نماید و در ورم
 صلب اسفراغ نماید سودا را و روغن شنبلیله و شبت پیه مرغ و اردک
 طلا نماید و از آب با بونه اکلیل خطی خجاری بپخته با قدری نظرون
 را بنایخ ضامد نماید **سرطان** اگر بعد از اورام حار حادث شود
 و علامت آن ضریان وجع و صلابت بود و باشد که متفرج باشد و علا
 اوجع شدید در زیر شکم و کشال را آنها و آمدن چرک با رطوبات متعقنه
 و علاج ان بسیار مشکل است اما خشکن وجع و منع زیادتی باید کرد **علاج**
 باید ثقیله نموده اسفراغ سودا بمفضضات و مسهلانی که مکرر ذکر
 شدن نماید و اگر مفضضات ضد مفضضی باشد بجهت ثقل دم سوداوی ضد
 با سلیق نماید و استعمال وهم و اخلون نماید و شنبلیله با بونه بزرگان بر کل

کلم با شربت را جوشانید آب اورا طول نموده قتل اورا ضا د نمایند
 باید ترطب مزاج نمود و اگر متفرج باشد از کل خطی کل بقتله خیار
 اکلیل الملك شنبلیله و یا بونه درست نموده در آن به نشیند و ارفوم
 کافوری و روغن بادام تلخ نماید و ارشید خمر رحم را حننه نماید و اینها
 از آب نا جری روی روغن کل سرخ نمیکرد رحم را حننه نماید و هرگاه خون
 از رحم نیاید از آب نا جری با فلیلی سفید اب فلع و کل ارمی و ترابک و روغن
 کل سرخ حننه رحم نماید و اینها از شبات ابض شهر خمر حننه نماید
 صفت دوائی سنگین و حج میکند و حجه اوزام رحم هم نافست خشتاش سفید
 یا شبر انکور جوشانید تا صحر شود انگاه قدری پیه مرغ باد ماغ کوساله
 اضافه نموده تا غلیظ شود و محول نماید و اگر درم بسیار شد پید باشد فلیلی
 ترابک او اضافه نماید و غذا شور با جات از اسفناج کدو و مغز خیار و کاهو
نقحه رحم سبب آن سوء المزاج بارد باشد که رحم حادث شود و غذا
 که باورسد مضم تواند شد و موجب نفخ خواهد شد علامه آن ورم در
 عانه و صلابت و حج و تمدد و حج ناگشال را نه است **علاج** نا جری
 خار خشک هر یک هفت لک کایه مغز هسته الو یا وزنیان هر یک دول
 عرق کاسنی پیست و بنخدرم تا نبات هفت لک بنوشند تا آنکه جوارش

لونی بخورند و اگر مضضبات ثقبه مفضی باشد ثقبه کامل کند
 بن نفیر مرصنه که بسب نفخه رحم حمل بهم نمیرسانند ثقبه کامل
 نموده پس از انهام ثقبه شیرین و چوب چینی داده در بین خوردن
 چوب چینی دوسه دهنه بخور نشسته بالمره دفع مرض شدن حمل
 بهم رسانند خلاصه نشستن در آب شبت با بونه اکلیل الملك نشستن
 سوسنر بومادران نفی عظیم دارد و بعضی از این ابها رحم را نیز ثقبه
 حننه می نمایند و ندهن بروغن کل سرخ و روغن با بونه نافست صفت
 حتی که در این مرض مفید است زراوند جوز بواهل میجک ناخواه تخم
 کرفس بودند زنجبیل هر یک دو درهم زبر که بکر و زولک شب در کبر
 خبسانید و جوشانید باشند چهار درهم چند پید شرنیم در هم
 شمع حنظل زرد فطور بون سکنج هر یک پنجر هم حب نموده قدر شسته
 از آن دو درهم غذا بخود اباد و پیدار طعام با بونه و شکر نان ترای
 بالنک و امثال ذلك است **حبس حلت** هرگاه سبب کی خون باشد علامه
 آن لاغری بدن و زردی رنگ و نفخه اسفراغ و نفخ بسیار است
 و اگر سبب غلظت خون با خلطی غلیظ با برودتی که بخاری عروق را
 شک کرده است باشد علامه آن بیاض لون و بطوء نبض و غلظت فارو

و سنگینی خواست **علاج** در قسم اول نفوس معده و قلب کنند
 بر بویات و مفرجات و اغذیه کثیر غذا خورند و نزل را با صفت
 و غلب کنند و اسهال و خواب کنند و غیا تجام روئند و ذرغ
 دویم تنقیه کامل کنند که در منجیات کایخ خار خشک انجیر تخم
 کاسنی مفر هسنه الوبالو هر یک دوک داشته باشد و هرگاه آب
 کاسنی و شاه نزه در منجی کنند بسیار خوبست و در مسهل پوست
 هلیله زرد سه ل نماید و مضد با سلف و صاف نماید با آنکه
 خار خشک کایخ انجیر تخم کاسنی هر یک دوک در عرق کاسنی
 شیر کشیده و بدستور بکه مذکور شد بر بدن و صافی او را با آبست
 ل سکینین با شربت چند در هر یک آمد بنوشند و مضد بدستور مذکور
 نموده پنبه را از آب رناس زهره کا و الوده فرجه نمایند و اگر
 سن و مزاج نقاضا نماید یک رناس را با یک ل بناف جوشانند بنوشند
 که مجربست و آب رناس زهره کا و کل سرنگون طلا نمایند جالبینوس
 ذکر نموده است که هرگاه زن از قرفون شیاف کند فی المکان او را
 رطبت میشود و اسقاط و ولد هم میکند صاحب کامل الصاعه ذکر
 میباشد که اگر زنی هفت سال باشد که حبس طمث داشته باشد این

فرجه او را رطبت او کند صفت آن مرو فوئنج هر یک چهار درهم ابل
 هشت درهم سداب ده درهم مویز بیدانه بیست درهم کوبیدن با زهر
 کا و حب نموده استعمال نمایند و قال بفرط ان کان طمث المرأة مغیرا
 لا یانی علی حاله واحد ولا زمره واحد فذلك العلامة انما یحتاج الی
 تنقیه **علاج** اگر کربیب کثرت دم و املا معروف بود علامه آن
 علامات املا دمست و از کثرت سبلان دم طمث صنف و خفان
 و صفرت رنگ حادث نشود و اگر کربیب حدث و رقت خون باشد
 علامه آن ششکی و صفرت رنگ حادث نشود و اگر کربیب حدث و
 رقت خون باشد و لصب و حبس نفس است و اگر کربیب انقحاح و
 انشقاق عرفی باشد علامتش است که خون بسیار آید و با او اندک
 و جوی باشد و شاید بجهت کثرت رطوبت و ضعف قوه ماسکه باشد
 علامت آن کثرت اب دهن و فلت عطش و بیاض لون و منجیح روی
 و جفست **علاج** در قسم اول مضد با سلف و صاف نماید و محج
 بر پستان نهند و هر یک آمد با یک ل کلار منی با ده ل رب بر تناول
 کنند و فرص که با بخورند انا فبا کنند دم لاخرین که مزاج کا غلظ
 سوخته بالسویه نمایند و باب مورد سرشته و صوف با دم بردارند

و غذا آب انار بن و اش سماق اش غوره و در ششم دوم و چهارم صبحها
 آب زرشک با شربت زرشک بخورند با آنکه کلنار فارسی ریشه ایچله
 که برای شیمی تخم کشنر بوداده با عرف کاسنی و نبات بنوشند اینها
 کل حلوا کلنار ریشه حطی تخم خرفه تخم کشنر هر یک دوک زنجبین پنج ک
 بنوشند و زیر شکم و موضع کبد را بصلدن اب همیشه بهار اب کاسنی
 اب کشنر سبز صدف طلا نماید این صمغ عربی و کل ارمنی هر یک ک
 با شربت سیب تناول کنند این مرض که با ورت به تناول کنند و حمل
 مذکور نیز نافست و اعذبه و اشربه حامض فایض معتلدم مثل انار زرش
 و ابغوره و سماق و زرشک نافست و خوردن پالوده باشکر مفید است
 و در ششم سیم مرض کلنار با کل ارمنی و صمغ عربی هر یک ک بارت به تناول
 کنند و کنند و صبر اندوز و هفت هر یک سه ل خون سیاوشان کل ارمنی
 هر یک ک کوپد با اب مورد سرشته بردارند با مار و شاخ کاکوه
 پوست تخم مرغ کاغد عطاری شاذنج لک مجموعا سوخته با که با و کل
 ارمنی افاقا خون سیاوشان بسایند و باب بارهنگ سرشته بردارند
 ثابت ذکر نموده که هرگاه کل مسخوف و کلنار و شکار هر یک جزء خوب
 سائید پستی را در اب مورد زخموده در این دو اها الوده بردارند

شبان روزی چهار دفعه مفید است محمد زکریا ذکر نموده که فی در
 این مرض بسیار نافست چنانچه اسهال در حبس طشت **عسر حمل**
 مخفی نماید که چون افشام عفر و عسر حمل بسیار و مرابت او پیشمار است
 هرگاه خواهم تفصل افشام و معالجات او را نمایم این مختصر کتبش ندارد
 لهذا چیزهایی که کلیت و بالخاصه در این باب نافست ذکر می نمایم بقا
 ابتدا باید فهمید که علت از مرد است یا زن این مرحله برد و ششم مشخص
 میشود اول مرد وزن هر یک جدا گانه بر یک بونه کدو یا کاهو بول کنند هر یک
 روزی زرشک شد علت از است دوم منی مرد را در اب بریزند اگر منی سب
 نشود دلیل عدم نفع و عیب از مرد است بعد بل مزاج مرد باید نمود

علاج ابتدا ملاحظه مزاج زن را نموده که حرارت در او غالب است یا سرد
 و نقیه کامل نموده پس از انام نقیه اگر نیز بدو ترطبب منظور است شربت
 الاغ دهند و الا در اغلب اکثر چوب چینی چون مبدل مزاجت بسیار نافع
 بدستوریکه ذکر میشود چوب چینی دهند و انگاه نشان عاج راهفت
 روز بعد از ظهر بیدار یک ل با اب غسل بیاشامند و بعد از آن بخامنه
 کنند این سرایون ذکر کرده که هرگاه دو درهم از نشان عاج را بخورند حمل
 نبرد اگر چه عافیه باشد اینها نیز مایه خروش را بعد از ظهر یا مسکه

حل کرده بر پشت پا بر دارند مجامعت کنند و شباف مشک و سنبل الطیب
و حسی الثعلب و چند پید سر و حب لبان و حب البان مفرد یا مرکب بر دارند
نافست و خوردن و برداشتن و هضم کردن و مسک و کهنار در این باب
نفعی عجیب دارد و شباف از مشک و زعفران و د و برابر آنها مغز سرخچشک
ز در هم سرشته بر م بردارند بی نافست و محمد ذکر یاد کرده که هرگاه زن
سنبل الطیب و مر را بخورد همد بر م بسیار نافست ایضا ذکر نموده که حوّل
صوغ معدل الحار چون مغل نافست و هم چنین خوردن بول بل فیل از
جماع نافست و بعضی از اکابر این فن گویند که بارها تجربه شده است اما
فیل باید خورده شود یعنی بقدر بیست **ل کثرت اسقاط** یا بسبب امر
خارجیست چون حرکات عنقه و ضرب و سقوط از آنها محرز باید بود
یا بسبب امر داخلی است چون رطوبت مزاجه مرضیه که ارخای دم کند
علامه آن سیلان رطوبت بود از رجم و نهیج جان و یا بسبب ریحی
غلیظ بود در رحم و علامه آن انتفاخ عانه و زیر ناف و فراغ و نفخ معدن
و سوء الهضم و ناذی از اطعمه نقاحت **علاج** باید متنبه کامل نمود
در مضیحات قسم اخیر از بانه نمایند و هرگاه اسهال مجب ایا رج نزدیک
خطل و خب انیل نمایند اولی خواهد بود و الا در مسهلات نزدیک است

می بایونه هر یک د و ل پوست هلیله زرد سه ل نمایند و در قسم آخر
جوارش کوفی و غذا بخورد آب از گوشت بک و پنجه خوردند و نم ریخته عانه
نمایند بروغن شبت و شبافی از مصطکی عود مر نفل و زعفران سنبل پیچیده
حول نمایند و جالبوس ذکر کرده است که زن این سقراط میکند طفل را
از جمیع شدید و از تخم کثیر و از انگار آمدن خون و از خوردن منهل
و از حوّل نمودن دوا ایضا ذکر نموده که هرگاه حامله بیست بهر سانسند
و بشه از سرخ باشد و اجب او ثقل در راس داشته باشد و احسان
وجع در فرج عین نمایند سقراط خواهد نمود بفراط در فضول میگوید
که هرگاه پستان حامله صبور بهر ساند دلیل اسقاط است ایضا میگوید
که هرگاه غرض شود از برای حامله اختلاف با اسفناق عرقی پس حیدر کن
در معالجه که برودی اسقاط خواهد نمود **و علاء ماحل** در لیست رجل
زنان خشکی و تنگی فرج و قشرین بعد از جماع و احسان طشت و کمی اشغال
و سباهی رنگ سر پستان و نیزگی سفیدی چشم و غشیان و شهوات رتبه
و ظاهر شدن کلف و غش و حجه امتحان این مطلب بکدانه سیر همراه
سوزن سوراخ نموده و بخیاطه بپوشه بر م بردارند و خواب کنند اندک
و زانی نگاه اگر آنچه سر از دهن بیاید حل خواهد داشت ایضا بفراط

بفراط ذکر کرده که بحجه امتحان فلدی ماء العسل در روز بزند و
 بیا شامد و بخوابد اگر معض بهر ساند که حمل دارد و الا فلا صاحب خلا
 التجارب ذکر میکند که بول بسن در اول حال یزفت مایل باشد و در وسط
 فارون چیزی شبیه به پنبه زده باشد و در آخر مجرت مایل شود و گاه بود
 که بول وی صافی و باقوام بود و بر سران همه جانب ایناده باشد و در
 میان آن هیچ وجه پیدا باشد و چون بچینا شد بالانز بعد ايضا ذکر نموده که
 زراوند را بسایند و با عسل بپوشند و برنا شنارن از آب پستی بخورد
 بر دارد و ناظهر هیچ نخورد اگر گدازان اوقات طعم دهان خود را بشیرین
 باید گمان بر ذکور بودن چنین نماید و اگر طعم دهان خود را تلخ باید گمان
 بر اناث بودن چنین است و مجرب است اگر هیچ طعمی در دهان نیابد حمل
 نخواهد داشت و بفراط در مقاله پنجم از فضول ذکر نموده است که
 هرگاه زن مذکور بسن باشد رنگ بشه او بنکو باشد و اگر رنگ
 بشه او ردی باشد و چنین ذکور در اکثر امرد جانب این از رحمت
 و هرگاه حرکت کند اکثر در جانب این حرکت کند و اگر اناث باشد
 امر بعکس باشد **و قال** انشاع عروق ساق و قدم مست بحجه
 کثرت دم سوداوی و علامه آن ظهور عروق و سبط بودن خضر است

در ساق و قدم و این مرض اغلب عارض فاسدان و حمالان و اشخاص
 که کسبای آبسند حادث شود **علاج** باید منجی از نا جبرنی بقصد
 نیلوفر زو فاء خشک پر سیاوشان شاهتره کاو زبان ریشه کاسنی هر
 دو یک سپستان ده عدد ترنجبین پنج یک با عرق کاسنی جوشانید با آنکه آب
 کاسنی و شاهتره اگر بهر سده علان نموده بنوشند با بقاعد منداوله
 غنا منضج خفیف داده احتقان نمایند بدستوریکه مکرر ذکر شده و
 بعضی سهیل مشروب مطبوخ اقتمون دهند با آنکه سه روز منضج مذکور
 بنوشند و بکروز مطبوخ اقتمون خورند علی حال اسهال خلط سودا
 نموده در بین تنقبه دو مضد با سلفی نموده و اگر حاجت افتد از آن عرق
 ساق هر یک که سطرین باشد کسوده و دست کشیدن با سنفراغ تمام
 دم بشود و اگر باز هم حاجت باشد از عروق دیگر و همچنین عروق
 دیگر خون بکشد و کثودن رنگ مایض بنز نافست و از اغذیه مولد
 سودا اجتناب نمایند و محمد زکریا ذکر نموده که میاشد درین مرض
 عروق ساق غلیظ و ترنج و اکثر حدوث آن در حمالان و فوجست و
 علاجش مضد با سلفی و اخراج خون سوداوی از نفس عضو است و قال
 جالبوس اذا قطعت الدوائی الدوائی هر ل العضولانه یفقد طریق

الغدا **داه** الفصیل ان باشد که ساق و قدم بزرگ شود و در ناک و منقبه
 گردد مانند پای قبل و سبب ان بادم سودا فی غلظت باشد که ساق و
 قدم در بزرگ علامت ان حرارت ملس و کمودت لوست و با بلغم غلظت
 و علامت ان غلظت ساق و قدم است بدون حرمت و حرارت ملس
 بلکه باریک است **علاج** در ششم اول بدستور دوائی متعجب و مسهل
 سودا بکار برده و در بین شقیه بزودی ضد با سلب از دست مقابل
 نموده و اگر حاجت باشد ضد مایض نموده و همچنین حجامت ساق از
 نفس عضو نموده خون بکشد و بعد از اتمام شقیه ماء الحین با شربت
 افیمون و زنجبین داده و صبر و مردافا با عصا لجه النیس و شب
 سرکه کهنه مکرر طلا نموده ایضا اگر آب خاکستر ناک طلا نمایند و ضد
 و از قدم نازانوزا بعد از طلا نمودن دواها محکم پیار جیه ببندند و منع
 از راه رفتن و ایستادن نمایند خاصه هرگاه بسته نباشد و از اغذیه
 غلیظه مولد سودا اجتناب نمایند و اعتدیه لطیفه خورند و در ششم ثانی
 هر بامداد اطریفل صغیر خورند و هر سه روز یک دفعه سوربخان کبیر
 مشهور بمقیم الرقی بخورند و هفته یک دفعه عوصاب ترب با سکجین
 خورده فی نمایند با آنکه بدستور قبل متعجب و مسهل بطریق مندرج بکار

برند مرصرا اما با طلا نمایند و آب خاکستر ناک طلا نمایند قال الرازی
 فی داه الفیل هذا درم بعظم فی القدم و اذا عظم جدد و اسحق و انفر
 فلا علاج له **عرق النسا** و جوی باشد که از مفصل در ناک ابتدا کند و از جاب
 وحشی ران نزول کند تا بر او با بانگشان و سبب ان حرارت اگر باشد
 علامت ان حرمت لون و حرارت ملس و سن و فضل و ندرت مقدم و
 هرگاه برودت باشد علامت ان بیاض لون و برودت ملس و سبب
 علامت برودت **علاج** هرگاه مفضیات شقیه مفضی کامل
 نموده و هفته یک دفعه معنی از سکجین اب کرم با تخم ترب شبت در
 بلغمی استعمال نموده باید در ششم حار در چهارم یا هفتم شقیه و با سلب
 از دست غازی زده بیدر حاجت خون بکشد و در چند روز دیگر ضد
 عرق النسا نموده و بعد از ان ضد مایض کنند با آنکه چند روزی متعجب
 خورده انگاه بعضی مسهل در ششم حار مطبوخ لور بخان بخورند صفه
 ان پوست هلیله زرد چهار لکل بقیه کل سرخ هر یک سدک تخم کاسنی
 تخم کرنس هر یک دو ل سوربخان سفید یک ل در دو ل ابیجوشانند
 تا یک لک رطل با فی مانند انگاه صاف نموده زنجبین شرب حش هر یک
 دو ل در ان حل نموده بنوشند و در ششم بارد حب سوربخان کبیر بنوشند

صفه آن ابارج فطراده لشم حفظ مظهر پون سورنجان بوریدان
 ماهر هرج هر یک پنج ک زنجیل شطرح خرد ل نقل چند پید شریک
 کوید حب نموده بقدر ده ل تخمیا بخورند و در حال آب برک خیار
 ضماد کنند ابضا آب پنج سی طحلب و سرکه طلا نمایند ابضا روغن کل
 سرخ طلا نمایند و در بارد نرس بودینه عافتر حار و را کوید
 با آب غسل نمایند و فطر را طلا نمایند و محمد بن ذکر تاد در بره الساع
 نقل کرده است سورنجان نیم ک پوست هلیله زرد و ل حب ساخته
 بوشند عدیل ندارد فی الفور و جبراسا کن میکند و بعضی اجله هم
 صبریک ک مضیق باین مطلب کرده اند **مفاصل حار** وری والی
 باشد که مفضلهای دست و پا را حادث شود و هرگاه در کب و
 انگشتان پای بود نفرس کوید و سبب ان ضعف مفاصل و اضباب
 مواد باشد و این ماده زرد و به تخلیل رزوزیر که عضو عصبانی و
 ماده غلیظ باشد و علامات ماده دموی علامات غلبه دم و
 صفراوی علامات غلبه صفرا و شدت وجع باشد **علاج** بید
 نقبه کامل نموده که در مضجعات تخم کاسنی تخم خیار هر یک دو ل
 سورنجان یک ل داشته باشد اگر آب کاسنی دست ل داخل منفر

نمایند و الا بعض آب با عرق کاسنی و اوهارا بچو شاند و در
 سهلات پوست هلیله زرد و درد موی طرف عبر کلاب نبات
 سورنجان و در صفراوی لعاب اسپرن با ماء الشعیر بنوشند و سورنجان
 ریشه اریا صدف نریا ل شرد خنر طلا نمایند این صند ل بن باشد
 پوش در بندی با آب کشنر و کاسنی طلا نمایند ابضا در صفراوی
 لعاب اسپرن با سرکه زده ضماد نمایند و باید در دموی تخمیا در مضد
 نموده اردست محاذی مضد با سلیق نمایند اگر الم دریا باشد و اردست
 مخالف مضد کنند هرگاه الم در دست باشد و اگر مسورم باشد از آب
 برک خیار طلا نمایند و غذا نخورد آب ساده و سکینین و آب انار بن و
 کلابی و الوجه و الوی زرد بخورند و محمد ذکر تاد کر نموده که نفع میکند
 در نفرس حار مدرات بولی که حار بنا شد و ان فیل تخم خیزه کر مک
 و تخم خیار و سورنجان سفید و سفات هر یک یک کز افیون ثلث جر
 باید جمع نموده و فند شربت از ان چهار درهم با چهار درهم شکر بخورد
 باعث سکین و جمع میکرد و نفع میکند در ساعت **مفاصل** هرگاه
 ماده مفاصل و نفرس بلفم باشد علامات ان سفیدی رنگ و غلظت
 فارور و قلت وجع باشد و هرگاه سودا باشد علامت ان صلاینه و کوید

و شش جلد و فلت و جع صلابه و بطو و بنض **علج** در این قسم نیز
از اجزای کل بقیه بنو فر و فاء خشک کا و زبان پر سیا و شان سودا
نخم کاسنی ریشه کاسنی یا اصل السوس هر يك دو ك نر نجین پنج ك
بلیست ك هم اب شاهتره داخل متعیم كند و الا با عرف کاسنی دواها
بجو شاند و بنوشند و در یوم بعد بد سوز که مکرر ذکر شد متعیم
خفیف نوشید و حننه کامل نموده که پوست هلیله زرد و زرد
داشته باشد و بعوض مسهل مشروب هرگاه بلغمی ابارج فبقر یا ج
سور بخان و در سوداوی مطبوخ انهمون بخورند کوبا اولی خواهد
بود و اگر مضطبات مضد مضغی باشد مضد با سلیق کند و طرف
عصر هائیز کلاب نبات سور بخان بخورند و هرگاه در او ابل تنقبه در
نوع بلغمی باب تخم شبت و زرب و سکینین علی دوسه دفعه فی کند
نافع خواهد بود معیه سابله جند بید سرفزون صبر مرا فاباطلا
نمابند و بعد از اتمام تنقبه خاصه در قسم سوداوی چوب چینی بخورند
اگر چه جمعی قایلند که خوردن عشب در جمیع اقسام مفاصل و نفوس
نافست و بهتر از چوب چینی میباشد نهایت هر يك که سهل الحصول
باشد بخورند و غذا نخورند و آب کوشت بر و خرو و سبزه نان مرثای سبب

بالند و کر تکین بخورند و دوائی که محمد زکریا ذکر نموده که رافع جمیع
اوجاع مفاصل و نفوس دارد است و بالمره رفع مرض میکند ناخواه اهل
سذاب و و فر نخم و از بانه نخم کوفس هر يك جز فوق سنبل با دام تلخ فسطاط
مدحج هر يك نصف جزء جمع نموده روزی دو در هم بنوشند نهایت باید
که بعد از تنقبه بخورند **اشام او را م شوبرا** ورم خلطی و انتفاخ
و غلظی باشد که بجهت اصاب ماده باعضاء ظاهر میشود و ماده ان با
احلاط اربعه باشد با ماشه بارنج اتاوری که ماده ان دم باشد از
فلقونی حمزه کوبند و آنچه صفرا باشد حمزه و آنچه مرکب از هر دو باشد
حمزه فلقونی یا فلقونی حمزه کوبند با عنبا و زبادنی احد الخلطین اما و
بلغمی اگر مخاطه عضو باشد رخ کوبند و اگر متمیز باشد سلعه و و
سوداوی اگر داخل عضو باشد سرطان و اگر موکم باشد خازن بر و هرگاه
خارج عضو باشد اگر ظاهر بود صلابت کوبند و اگر ظاهر نباشد عدد و
آنچه از ناحیه باشد اگر عام بود اسنفای رقی و اگر خاص بود فیله
مانی و آنچه از ریح بود اگر مخاطه عضو و لبن باشد تهیج کوبند و اگر
مجموع و صلب باشد تنقبه و بیان هر يك گفته میشود انشاء الله و علی ابن
دین ذکر نموده که ممکن نیست ورم ارض را هم رسد بسبب لطافت و رقتش

اگر درم سودایی باشد میباشد صلب و ملتر آن سپاه و بارداست و
هرگاه از بلغم باشد رخنه و لونتش ایضاً است و ملتر آن بارداست و هرگاه
با انکت بفتاریم انکت فرو میرود و باورم بلغمی و سوداوی و جع
خلاصه نوحی که از برای ابر کلام میتوان کرد اینست که مرادس این
بوده که درم از صفر خاص بهم نمیرسد اما شور او نیز همچو اورام بود
بعضی دموی بود چون ماستر او دما میل و قاطات و بعضی ماده آن
صفر باشد همچو نمله نادر فارسی حمز و بعضی بلغمی همچو شرا تا لیل و بعضی
سوداوی باشد چون جرب و تا لیل و بلغمه و غیر ذلک و تفضیل اینها
نیز انشاء الله مذکور خواهد شد **فلفمونه** و در مین دموی و علامه
آن سرخی رنگ و در مست و فی الجمله بگوید مایل باشد و یا نمند و
ضربان و انتفاخ موضع وجع بود و هرگاه عضو سرمانی باشد شدت
ضربان و کثرت وجع **علاج** اگر مرض چندان استغداد نداشته
باشد و تب نباشد چهارک هلیله سپاه را بلغور نموده بلع نمایند و آب
گرم و نبات او غصب آن بنوشند روزهایی که هلیله میخورند ظاهرها
نخود آب گوشت بره و شبش الوچه و روزیکه هلیله نخورده اند آب
انارین یا نارنگی یا الوچه یا کاهو یا سکنجبین بخورند و بعد از صرف

هلیله اول باد و نیم اگر درم در اعالی بدست و ابتدای مرض است از
جانب مقابل ضد یا سلیق نموده بعد حاجت خون کم کنند و الا
از جانب موافق و هرگاه ورم در اقل بدست همین دستور فصد یا سلیق
نمایند و هرگاه حاجت ز لونیز بیندازند و در ابتدای مرض سرب سفید
فلع سنگ مرار سنگ آب کشتیر طلا نمایند اصدا صل فلفل افا فاما اینها
کل از منی آب کشتیر آب همیشه بهار آب کاسنی طلا نمایند و هرگاه
ورم در مدفع اعضا زنبیر است استعمال رادع نکند مگر آنکه باطر
ورم رادع طلا که انصباب نان نشود و در وسط مرض عدس کشتیر
سبز چخته ضما نمایند و در انتهای مرض هرگاه نشاسته اسیرن بزرگ
سفید عرف بنلو فر چخته بر بندند و هرگاه تخلیل زرد تخم مروید زکمان
شنبلیله جتازی ضما نمایند و هرگاه مرض مسفد یا آنکه تب با او
باشد نقیه کامل نموده و در بین نقیه بعد حاجت خون کم کنند و
الا از جانب موافق و هرگاه ورم در اقل بدست همین دستور
ضد یا سلیق نمایند و هرگاه حاجت افتد ز لونیز بیندازند و در ابتدا
مرض سرب سفید آب فلح سنگ مرار از سنگ آب کشتیر طلا نمایند
اصدا صل فلفل افا فاما مایل کلا از منی آب کشتیر آب همیشه بهار آب

اب کاسنی طلا نمایند و هرگاه ورم در مدفع اعصاب باشد استسما
 راجع نکند مگر آنکه با اطراف ورم راجع طلا نمایند که انصباب نان نشود
 و در وسط مرض عدس کشنر سبز بچینه ضماد و در انتهای مرض هرگاه
 نشاسته اسپرنه بر ز سفید عرفی بنلوفر بچینه به بندند و هرگاه بخلیل
 نزود تخم مرویدرگان شنبلیله بخازی ضماد نمایند و هرگاه مرض مسند
 باشد با آنکه تب با او باشد ثقبه کامل نموده در بین ثقبه کامل نموده
 در بین ثقبه بعد حاجت خون کم کنند و سایر تدابیر بکه مذکور شد
 معمول دارند **حرمه** ورمی باشد صفراوی و علامه آن سرخی و برانی
 لون و رمست و چون دست بر او بزند سرخی برود و چون دست بردارد
 عود کند و ورم در سطح جلد است و غلظت نیست مگر آنکه ماده آن بلخون
 مختلط با انفتاح ورم فی الجمله باشد و با لپیت و حرارت بود **علاج**
 هرگاه مرض چندان استسما نباشد و با او تب هم نباشد صحجا
 یک کاسه آب و زشک با ابغون با چاشنی فیل بنوشند با آنکه آب هندیانه
 با انار بن پاکا موسکینین مجد افراط بخورند و شبها اشغون و اش الوچ
 اشغون بخورند در ادعائی که در قلمونی ذکر شد استسما نمایند اصفا
 لعاب اسپرنه با عرفی بنلوفر زده ضماد انصا که و خا و شده ضماد نماید

ابصا اب برک خرفه اب کاسنی اب همیشه بهار اب کامو اب بخار طلا
 نمایند و دیگر اجنبی مجلات در این مرض نباشد بجهت لطافت ماده
 مگر آنکه مختلط با دم باشد انوفت باید ابتدا بدستور بکه در قلمونی
 ذکر شد فصد با سلیق با فیضال کنند و استسما بعضی مجلات نمایند
 و هرگاه مرض مسند باشد و تب با این مرض هم باشد باید ثقبه کامل
 نموده در منضجات اگر ممکن شود **اب کاسنی** بعد ریست ل داخل نمایند
 و بعد از اتمام ثقبه شیر الاغ و هم چنین شیر بز هر دو نافست و غذا
 روزها اما له خود اب ساده در او ابل و بعد بخود اب نم و بعد در سایر
 بهمان قسم که ذکر شد **سالمه** ورمی غلیظ باشد و ماده او در اغلب
 بلغم غلیظ و در بعضی بالسوداء بلغمی باشد و او را کبی و غلظتی باشد که
 که بر آمدن و خارج از عضو بود و بعد بخود اب باشد الی قدر دهند و آنرا
 با خلائق چون دست بروی نهند متحرک شود زیر دست **علاج** ثقبه کامل
 نموده که در منضجات کل کا و زبان روفاء خشک باد در بخوبی بر سبا و شانه
 اصل السوس را زبانه هر یک دول داشته باشد و در مسهلان نرید
 سنامکی بفتایح پوست هلیله زرد نمایند و هرگاه بعضی مسهل
 مشروب اب اریق ففرا با حب لوغان یا بخورند اولی دانست خواهد

بود و بعد از شقیه بدن از سوخته و بلبغم مرهم داخلون بگذرانند با آنکه
 حردل غلک صبر نیم مرهم که مخرج نموده بگذرانند اینجا خاکستر چوب
 مو با سرکه صندل نمائند با آنکه مرهم با سیلف بگذرانند و هرگاه سلعه
 غدوی باشد لا محاله باید پوست را بشکافند بدقت تمام که
 کپه سلعه پان نشود و سلعه را با کپه درست بپزند و بپزند و هیچ
 باقی بگذارند و الا عود خواهد نمود و هرگاه باقی ماند و اهای حاد
 حار باید گذارد که مغفقت نموده دفع آن بکند با روغن کاه و بر آن بزند
 تا بپسود و بمزاجی که مصطلح جراحتان است مرهم گذارند و امت
 سلعه که در فتنه کردن باشد آنچه بجز مرهم نموده اند اطباء سلف
 در دفع آن این دو است فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل فلفلونه
 دار چینی هل خولجان تخم قثاء الحما و نغاع هر یک بجز کوبیدن و نصف
 مجموع شکر اضافه نموده و با شیر کشمش که کوبیدن باشند معجون نموده
 بگذرانند فی محمد کرنا گفته است که هرگاه سلعه بزرگ باشد بنگان
 و پیرون بیاورند که توانی انگاه روغن بز باد وانی حار که مغفقت
 بشود و در چند روز پیرون بیاید **مرغان** و رمیت سوداوی صلب
 و بر حوالی آن رکهای منلی نیز سبز رنگ بپدید آید مانند پای خوجک

و ماده آن سودای محرقه زعفران با سودای مختلط با صفر است و اینها
 بعد از باطل با باد امی باشد و در اندامهای رخو نرم عصبانی چون خلق
 و حنجره و پستان و خصبین در هم و مضرب بهم رسد و بسیار باشد که منقر
 شود و از او چرک مغفقت آید و رنگ زخم سیاه و سبز و غیره باشد و لا علاج
 له **علاج** شقیه کامل نموده که در منقحات مغز هسته الوبالو تخم کاسنی
 داشته باشد و فصد کنند بعد حاجت و ماء الشعیر دهند و صندل
 و کلایب بر موضع بکشد طلا نمائند و بعضی مهمل مطبوخ افتیمون اوی خواهد
 بود و پس از انعام شقیه الجبن با شربت افتیمون و زنجبین و سکنجبین بنوشند
 و غذا از گوشت خورس بچه و بر و بزغاله و ماهی نان که از رودخانه صید
 نموده باشند بخورند و از اعذیه که مولد سودا باشد اجتناب کنند
 و هرگاه منقرح شود این مرهم بسیار نافعت صندل سفید اب
 فلع نونبای مغسول کل ارمنی با السویمه سائیدن و باروغن کل سرخ اب
 نا حریزی اب کشیز سبز لعاب اسپرن مخلوط نموده بموضع بیندازند
 و حوالی زخم را با کل ارمنی روغن کل سرخ طلا نمائند جالبوس ذکر
 نموده که همراه حدید قطع نمائند بجیشی که چربی از او نمائند تا خون
 بسیار از او آمدن و غرض مرض شود و بفراط میگوید اگر معالجه مجدد

کند مهلك است بايد بحلل با عندالاستعمال کتند مثل موم و روغن
و مغز کدوم و سفیداب با قلیل صبری و اگر مفرج شود مرهم بگذارند
خا زهر ورمی باشد صلب همرنگ بدن و جایگاه خوش استوار
و منشبت بلغم و اغلب در کردن حادث شود و حدوث آن از سوء
هضم و تخمه باشد و بعضی از خا زهر با وجع باشد و اسهل علاج میباشد
و بعضی بدون وجع و عسر العلاج باشد و ماده این مرض بلغمی غلیظ
باشد و از سوداوی خالی نبود **علاج** تنقیه کامل کند که در مستحبات
کل کار زبان ز فواء خشک و پر سیاوشان باد و بخوبی ریخته کاسنی
نخم کاسنی را زبانه هریک دول داشته باشد و هرگاه ابارج مفرط
مالوغاز با بعضی مسهل مشروب نماید ضرری ندارد و بعد از آن
تنقیه ماء الجن با چوب چینی بخورد و قلیل بسیار کند و قبل از
طعام ریاضت کشد و از اغذیه غلیظ و بقولات و محو ضات اجتناب
نماید و مرهم داخلون بر موضع بگذارند اگر خلیل رفت فیهما و الا
از جو زرش با رقت ضما نماید و پیه مرغ و اردک طلا نماید و اشوا
در سرکه کهنه حل نموده با غسل ضما نماید یا کشمش کوی مفسر که
دلق باشد یا موم و زرد بر اشایج مرهم نموده بر کهنه کشد بر موضع بگذارند

و مداومت کتند بیکرند سرکین که کهنه باشد با سرکه و عمل مخلوط
نمایند و ضما کنند و هر زمانی که منجر شود عید او از مروج بردارند شیخ کویدار
مرده را در دیک سفالین نموده و بکل حکمت گرفته اند و دهند تا خاکستر
شود انگاه او را با غسل و سرکه بالمناصفه مفرج نموده و سرشته لطیف
نمایند **دمل** بشوریش با رضوبری الشکل المولم سرخ رنگ و از جنس
خراجت و سبب آن دم خا زهر الطرطوبه فاسد است و منولد میشود
از روانه هضم و حتام رفتن بر امثلا **علاج** این اجتناب بر تنقیه مذکور
مگر آنکه بسیار هم رسد انگاه باید تنقیه نمود علی اتی حال ضد کنند و
هرگاه هسته نمر را کوید زرم نموده اندراب همجو مرهم بچند نیم
کرم مکرر در نیل بگذارند و بزراند و زود بصلاح آورد و کافی باشد و هم
چنین خمیر زرشا با روغن سیدانخبر سرشته نیم کرم مکرر ضما کنند و هم
چنین خمیر و شاب را بهم سرشته مکرر ضما نماید تا بطلعاب تخم
مرویدگان نیم کرم مکرر طلا نماید و کدوم را شخص روزه دار با صبح
ناشنا چاییدن بگذارند و پیا ز چینه در اش سبب نافست و ارد جو زرش
اب کشنده ضما نماید از تخم مرو با شرب با کل خطی و کثیرا با شرب مرهم
نموده بگذارند اگر نفع بهم رساند و منجر نگردد حتام بسیار نافست و هم

چنین بزرگان و زرق کبوتر ضما د نمایند و هر زمان که چوک ابد طوط
 ان چنان پاك كند كه مجل دیگر نرسد که در اغلب که ان رطوبت پس
 دمل دیگر بر آید و غذا اب نارین دهند و آنه و نارنگی بخورند و گوشت
 نخورند **غله جا و رسیب** غله صبور صغراوی باید که بند هیچ پهن کوف
 و یکدیگر متصل شود و مایل بصفت باشد بعضی باعث ناکل جلد میشود
 و برخی نمیشود و جا و رسیب شور صغاریت که راس ان سفید و اصل
 ان سرخست و یا ان خارش و سوزشی و الحی عظیم داشته باشد و سبب ان
 صفراء حاو حار مختلط باد مست **علاج** کلنگ در هضم اسهال صفرا
 نمایند شنبه صنداوله مذکور با عطبوخ هلبله باسل هلبله رزدر
 کوبید در چهار یک بوزن شده ابوون شب خنیا بند صبح تناول نمود
 اندک اندک بنات درد من نکاه دارند ثانی نشود و چند دفعه غبا
 این عمل کنند و در جا و رسیب و حمره مضد کنند و در غله و حمره بنات
 ما پیش و حض انافنا طلا نمایند و اگر نوع ماکل باشد صندلین باید
 کلار منی حضض سفید اب فلع پوش تخم کاسنی طباشیر کافور کوبید با
 لعاب اسیرن بعد رفتن معجون نموده در وقت حاجت با کلاب یا
 سرکه طلا نمایند این صندل سرخ فلفل شاف مناس سفید اب فلع

کلار منی هر یک جزء پوست بید و ح افیون هر یک مضاف جزء اباب
 معجون نموده در وقت حاجت با کلاب و سرکه طلا کنند و در غله بر
 نفس فرجه مرهم سفید اب بکزارند و اگر رنگ ورم حمرت داشته
 باشد مضد کنند و در جا و رسیب مازو پوست انار و صندل با کلاب
 و فندی سرکه طلا نمایند و غذا در مجموع اب انارین اب زرشک
 اب غوز نارنگی و لیمو و الوچه و کاهو سکنجین هند و آنه مغز خیار سکنجین
 اش غوز و اش نمراش لیمو خورند **جرب** شوریت صفرا و یا خارش
 و اغلب ظهور او میانه انگشتان بود و سبب ان فساخون و مخاطله
 صفرا و سودا مخرف باشد و بحسب اختلاف و اختلاط مواد انواع
 ان متعدد میگردد و کلنگ جرب برد و نوعی رطب یا بس نوع
 ان بود که در جرب خارش رطوبتی از او آید و این در اغلب از اختلاط
 بلغم مالح بود و نوع یا بس است که نهچین باشد و این از اختلاط صفرا و
 و دلیل است بر غلظت و پوست ماده **علاج** منضجات سودا و بلغم
 ما اب کاسنی و شاه تره بنوشند و اگر موجود نباشد منضجات و ابو
 اب با عرف شاه تره بچوشانند و بقواعد سفار فر شنبه کامل نمود
 یا آنکه بعد از خوردن منضج و منطج ماده مطبوخ افیمون یا هلبله خورند

و در صورت انقباض و مقضیات ضد نموده و اکثر تمام رفته و غذاها
 رطوبت چون استنجا مغز چارگاه و سکین امثال ذلک خورده و از اغذیه
 غلیظ و بقول بارده و اشیاء شور حامض اجتناب نماید و زین مقنول و قلیا
 نقره برک خورده کند شکر کله اسنج کوبیده با سرکه و روغن کل سرخ ش
 طلا نموده و صبح بخام رفته ابتدا با سرکه و آب اشنان شسته و بعد با آب
 گرم و بعد از آن روغن کل سرخ طلا نماید صفت طلائی که این سرابون در
 کاش ذکر نموده است که بجهت جرب رطوبتی نظیر است و ثابیل را هم قطع
 میکند خبث الحیدر کندش این را پس زراوند طویل کله اسنج سوخته اشنان
 و زینق ضله سنگ سفید مردار سنگ سفید کرده کبریت سبز در تخمین بازو
 زنجار سفید آب حیا لایان کوبیده با روغن کل سرخ و زینق و روغن حب
 الفار طلا نماید صفت طلائی که جرب پائین را نامغت بورق ملح فط
 کندش هر یک که معیه سابل شش آید در حاجت سرکه و روغن کل سرخ
 در حمام طلا نماید بعد در دو ساعت صبر نموده انگاه بشویند انضاد و
 اسلم مردار سنگ زاج صفر یا سوبه با سرکه کوبیده بکهنه در آفتاب
 گذاشته انگاه طلا نماید و حکیم احمد شکاری در شرح ابلای نقل کرده است
 که خاکستر انجیر را با کره کاو غدا در حمام طلا نماید و بعد از آن یک ساعت

شسته با روغن کل سرخ جرب نموده بخار است در بارها نجره شده ظاهر
 اینست درست باشد از آنکه این مرض در این ولایت و فورد دارد **سفر**
 فروچیت که حادث میشود در سرد صورت و سبب از مضرات غلیظ
 عفن فاسد است و اکثر عارض صبیان میشود و آن بر دو نوع است نوع
 رطوبی که از او چرک میاید و نوع پایی که خشک شده باشد **در علاج صحیح**
 سیلاب شاهرم پاییست که سکین بنوشند یا آنکه مطبوخ هلیله
 خورده انگاه ضد فبال کرده و از بعضی عروق سرکه ظاهر است خون
 که نموده و حجامت نقره کرده و اعذبه از گوشت طپور و خروس بچه و ماهی
 ریزه خورده و از اعذبه غلیظ شور اجتناب نموده و در نوع رطوبت از سرکه
 اشنان سبز نمک مکرر آدک نماید و در نوع پائین باید اعذبه مرطبه داد
 و هر روز حمام رفته و از روغن کدو و بنفشه و امثال اینها شست نماید
 و هرگاه ماده ان سیاه و غلیظ باشد یا بر شمع دلاکی تراشیده و اوجالی
 یا شید انگاه بر اهم مناسبت طلا نماید و جالبوس ذکر نموده و کاغذ
 سوخته با سرکه هرگاه در سعه رطوبت طلا نماید انفع و محمد زکریا گفته است
 که بهتر از خرف شور کهنه و نمک و نمک و سرکه در سعه نیست و بعضی
 از اکابر هم بصریح باین مطلب کرده اند و همچنین برک کشن خشک خرف شور

برك خازم سائیدن با سرکه و روغن کل سرخ طلا نمایند و حکیم احمد
شکابی ذکر نموده که من در سعه رطب در صورت دیدم و علاج او را
بعضد رطبه و زل و بخور آب کرم و حمام کرم رفتن کردم و کافور کل
ارمنی کلاب هم مالیدم **طاعون** او را می پاشوری بود که خارج شود با طب
بسیار و حوالی آن پاسبان پاسبان سرخ باشد و بان فی و غشای و غشی بود
و اکثر حدوت این مرض در حدیف و او اخر صیف باشد و سبب آن از آله
سمیه باشد که ابتدا عضو را فاسد کند و بعد ذلك کفایت رو به تودی
بقلب شود **علاج** باید نفوس قلب و میرید قلب بفرجات بارده شود
و افراس طباشیر خورده و استنمام طوب بارده نموده مثل کل سرخ کل بنفشه
کل بنلو فرود مکان باره نشیند و در حوالی خود برک پیدا با برک سبب
بریزند و بهر سبب در مکان خود بگذارند و نفس موصفا شرط نمایند
و خون او را با آب کرم نشیند و باد کش جزئی نمایند تا خون اندک اندک
برآید و مجموع اوقات را صرف حال قلب نمایند زیرا که علاج موضع سهل است
پس هرگاه حقیقتان دفع شد و نفوس قوی باشد نظر باید نمود هرگاه منفرج
شد باشد علاجش چون علاج اکله نمایند و قدری و محمد ذکر کرد که
که سر او را بپشت که فرار نمایند از بلادی که طاعون در او باشد و اگر

در عسکر باشد در موضعی بلند که باد بوزد منزل کنند و باید در این
ناخوشی نرشی بسیار خورند از فیل انار نرشی و نارنج و ترنج و لیمو
و ربوبات حامضه و غذا مغلظات خون خورند و صاحب خاصه
التجارب ذکر نموده که بهترین غذا پیر خوردن جد و ار کافور است با قلیلی
نرشی و بهترین طلا ها طلا نمودن جد و ار است و سرکه و آب کشین و کوب
طاعون را بریدن و با گوشت کوفته و بروغن سرخ نموده بخورند منع
ضرر طاعون میکند و مجرب است و باید استنمال از ادعاب کنند و فصد
نکنند نهایت صاحب خلاصه میگوید که هیچ ندیگر بهتر از فصد نیست
شوریت شوریت که خارج میشود با خطوط سرخ مثل زیانه آتش
و مثل پست از مائیت رفقه و در بعضی حارش میکند و بزودی
خشک گشته به هم میرساند و لتهت بسیار دارد و فریبست بجز لکن
اسرع ظهور او است صفرا و بنامیاست **علاج** غا هر با مداد هلیله سبنا
چهار آن بلغور نموده با آب کرم و نبات بخورند و فصد کنند و پس از فصد
ماء الشبیر خورند و شربتهای باره بنوشند و غذا آب انار بن و آب
هند و آنه و شوربای اسفنج از کوشش خروس بچه خورند و اگر منفرج
شود او را بپشت آرد تا خون او خارج شود و حوالی او را با کل ارمنی

طلا نمایند و اگر مقتضیات تنقیه مقتضی باشد تنقیه کامل کنند
 که در مضیات اب کاسنی اب شاهره داشته باشد و هرگاه بعد از
 تنقیه شیر الاغ خورند انقباض و رازی در فخر گوید که هرگاه در
 بدن بوری بهر سگ و بز و دوی خشک ریشه سپاه یا سبز بهر سگ
 و حوالی سرخ باشد نامیدن میشود بنار فاسی و جره و با اوله شب
 هست و سزاوار است که ضد کنند از موضع مقابل بحدی که فریب غشی
 باشد و چیزهایی که مرق و مرطب دمست چون ماء الشعیر و مغز خیار
 و اب هندوانه اب کاسنی اب کد و لعاب اسپرن بنوشند و بر موضع
 فرجه ادویه شد بدن القیض طلا نمایند و این دو بسیار نافست اند
 سبز یا سرکه کهنه ساین طلا نمایند یا آنکه شب و سرکه طلا نمایند
 یا شب و عشر اوز بخار طلا نمایند **فویا** خستونی است که حادث میشود
 در ظاهر جلد که رنگ آن مایل بر خست یا سیاه بیت و حدود آن
 از خون حار لطیفی است که مخالف با سوداء باشد و شدن است و بسیار
 باشد که مخالف با رطوبه غلیظ یا بلغم الحست و علامتش آن است که در
 زیر جلد است و چون فلس ماهی پوست می اندازد **علاج** چند روز منضم
 خورده بعد از نهم ماده مطبوخ افیمون خورند یا آنکه تنقیه کامل

کنند و بعضی سهل مشروب مطبوخ افیمون خورند و در مضیات
 اب کاسنی اب شاهره داخل نمایند و هرگاه بافت نشود بعضی
 اب دواهارا یا عرف کاسنی بخورند و بعد حاجت ضد شود
 خون کم کنند و بعد از تنقیه بدن ماء الحین یا شربت افیمون و سکنجبین
 و زنجبین بنوشند و از روغن کدوم طلا نمایند و چرک دندان صابون
 طلا نمایند و بادها را و شحم طلا نمایند اینها هلیله زرد و صمغ زرد
 الو و سرکه و مورد طلا نمایند و هرگاه مزمن باشد بطلا هائی که
 در سعه ذکر میشود بعد از حرکت موضع او انداختن ذلوط طلا نمایند
 یا آنکه شباف ما میثامر و عفرا و سرکه طلا نمایند و جالبوس ذکر نمود
 که هرگاه فویا فریب العمد باشد کفایت میکند او را رطوبتی که سبب
 میکند از کدوم هرگاه واقع بشود در ناله آهن و او را نگاه دارند حوالی
 آتش و هود هن الحظه **جذام** علت روتیه باشد که حادث شود از
 انتشار مرق السوداء در تمام بدن پس فاسد میگردد اند مزاج اعضا
 و هیات اعضا را و بسیار بود که در او خفاست کند افضال اعضا
 بسبب نا کلی که بهم میرساند و در حقیقت جذام سرطانیست عام
 و سرطان جذامیست خاص و اندک و علامه آن سرخ شدن رنگ بدن

جلا نمایند
 جلا نمایند
 جلا نمایند

و چشم و برزک شدن اواز و کوفکی صوت و دماغ و غفقن عرف و بوی
 نفس و ریختن موها و غلظت لبها و اشتقاق ناخنها و کرامت چهره
 و مهیب بودن بشر و بدن سبب داء الاسدش گویند و شاید بینی
 مناکل شدن بپند و هرگاه که نه بود علاج پیر نباشد **علاج** باید که
 منضجات سوداء نوشیدن و حشمتای مهمل سودا نموده و بعضی مهمل
 مشروب مطبوخ افتمون و ابارج لوغاذ با خورده و سوای روزها
 مهمل هر روزه شام رفته و مریخ از روغن بنفشه و کدو نموده و بعد
 از انعام بنفشه ماء الحین چند روزی خورده از غلبه مشغول بخوردن جو
 حینی شوند و بخورات مستعد نشیند و هرگاه منضجات فصد منضج
 باشد ضد باسلیق و اکل و لجن نماید و هرگاه مزاج حدث نداشته
 باشد خوردن معتبر سودمند بود و صاحب خلاصه البخاری ذکر کرده که
 ندهین بدن بروغن حار سی نافع آید و اهل هند را طریق علاج این مرض
 خوراندن زنجبخت و دستور خوردن چنانچه خیاب و الدین حنبل
 بجهت امراض سوداری که در عرض هشت نرسال مبتلا بودند و بعد از
 کردن این دوا بعد از هشت نرماه بالمره رفع مرض شد در آخر کتاب ذکر
 میشود و همچنین هر صباح خوردن فلدی از بول خود را نافع است خوردن

کوش افمی در این مرض بسیار بسیار نافست و دستور خوردن او نیز
 ذکر خواهد شد و غذاهای حار و طب باید خورایند و اجتناب از
 چیزهای سرد و خشک و مولد سوداء باید نمود و محمد ذکر کرده است
 که معالجه کردم جوانی را که مبتلا بود بدن مرض بقصد واسهال بطبخ
 افتمون و جوب مخمر سودا مداومت کردن حمام و ابرن و اغذیه مرطبه
 و راحت نمودن در چند روز پس عود باسهال نمودن چنانچه در مدت
 چهل پنجاه روز مهمل دادم پس رفع مرض بالکلیه شد و هم چنین ذکر
 نموده که مکرر بخیر کردم داغ سوزاندن را که در این مرض نافع بود و
 خلاصی یافتند از آن جمعی **اشک** حاصل میشود از احراق خون باشد
 علامت او کثرت ثور و شدت سرخی رانها و انتفاخ دیره و نقل اعضا
 و اگر از احراق صغرا باشد علامت او ثورات صغیره و سورش و رویت قرح
 شدن و پرونا مد زاب رفیق و فلت سرخی و سایر علامات صغرا و اگر
 از احراق بلغم باشد علامت او ثورات فلبه کبیره و سیلان آب صدد
 و سایر علامات بلغم و اگر از احراق سودا باشد علامت آن سودا بشر
 و فلت حرك و در بر ملتحم شدن فرجه و سایر علامات سودا **علاج**
 جمیع افشام و دوا اهل این مرض باید هر صبح بیست ل شربت عتاب و

و بیست ل عرف شاه تر و یک ل خالشی بنوشند و عصرها عرف کا و زبان
بسیست ل فرنجشک ل بنات سه ل میلهایند و غبا حجام رفتن بسیار
نافست و در قسم دمو و صفراوی فصد نمایند هر چند جلال الدین
محمد در جمیع اقسام فصد را بخوبی کرده است لکن بنظر خبر درست
نسبت چنانچه حکیم احمد شکانی بصریح بران مطلب کرده است و چند
روزیکه میگذرد بنا بگذاردند به ثقیفه کردن با آب کاسنی و شاه تر و
در هر حال مراعات حال سودا بکنند و در عوض فلوس مشروب اگر
مطبوعات متناسب هر خلطی داده شود بهتر است یا در قسم بلغمی حب
یا ارج استعمال بشود بهتر است و بعد از اتمام ثقیفه بنا بگذاردند چنانچه
چینی خوردن و یک اربعین هم چنین بخورند و در این مرض در جمیع اقسام
از حوضات صرفه اجتناب باید نمود مگر در دمو و صفراوی که
جایز است قلیل حوضت مجلا مراف مزاج لارفتن اگر مزاج جار
باشد مبردات و حوضات استعمال باید کرد و الا جمیع خلط و بدن
مخفی خواهد شد چنانکه مندا و است در میان مردم مخصوص در نزد
جراحها چیزهای حاره استعمال میکنند و قبل از اینکه ماده نضج یابد
و دفع بشود مجب جوع دادن مشغول میشوند و زخم را خشک میکنند

و چنان میدانند که دفع مرض کرده اند و پیمان را امتلا بوجع عظیم
و درد مفاصل و کدورت بصر میکنند تا **الب** را بشوربست صغیر
و بسیار صلب و مسند پرومروید طولانی و در بعضی مشتق و
سبب آن خلط غلیظ بلغمی یا سوداوی یا مرکب از این هر دو میباشد
علاج فصدله ادبیرا بخور نموده تا لیل را بسیار برد و آن بدارند
و این عمل مکرر کنند نافع اید ایضا تا لیل را محجور نموده و شتر برک
انجیر بران بچکانند با آنکه بنزاع بران زنند ایضا بعضی گویند از خون
موش طلا نمودن بسی نافست و طلا کردن منی آدمی بعد از زایش نمودن
قولون نافع اید ایضا از پنج روزه را با موز بیدانه گویند ضمه دکنند و
بعد از سه شبانه روز بکشایند از پنج بردارند و اگر چیزی باقی باشد
تکرار عمل کنند و طلا نمودن نون معمول دارند چند ساعت هم نافع اید
شونیز محقوف را ببول سرشته ضمه نمایند بسیار نافست ایضا از **ع**
با موز گویند ضمه دکنند ایضا طلا نمودن عسل بلادر نافست ایضا
شکوفه نینه را طلا نمایند ایضا کف سفید بکه در جن ناخن اسپ
در مابین ران آن همیشه طلا نمایند ایضا کو کرد روزه و زرنیخ روزه
شونیز خاکستر عقیق با سوتیه طلا نمایند و حکیم مؤمن ذکر نموده که بخور **د**

سفیدار از عجایب است العهد علی الراوی و اگر تایل بسیار منعقد
 باشد استغراق سودا و فسد نموده ندیر مطب نماید و چیزها
 لطیف خوردند و بجهام روند و مکرر بعضی از امیرزادگان در دست ایشان
 تالول بهر سپید و خضر شیر انجیر طلا کردم رفع شد بلکه کل موعات
 چنین است در رفع تایل **برص** سفید است که ظاهر میگردد در پیش
 و سبب آن ضعف قوه مغیره است از تمامیت تشبیه سبب سوء مزاج بلغم
 بارد و علامتش آنست که ابض اللون است و بران وزم و فرو رفته در جلد
 و لحم و موثقه از رو و پید است و سفید است و اگر سوزنی بران موضع
 فرو کند و طوبه از آن آید و اگر چیزی خشنی بدان مالند تغییر در رنگ
 او بهمنزسد و این دو قسم لاعلاج له میباشند و بهیو است که فرو رفته
 در جلد و لحم نباشد و موی آن سفید **علاج** باید شنبه کامل نموده
 استغراق خلط بلغم بشود یا بن قسم که منجم خورده و در حنثاتی که منجم
 بلغم حنثه نموده و بعضی سهل مشروب الارج لو غازی خورده و
 نید بل مزاج بریان و مشرود بطوس و خوارشات حار نموده بلکه چوب
 حینی باید خورد و از قیل بفت و نفت سفید خردل احمر خربزه میوز
 کندش خون و زنجیر سرخ بصل الفانر شطرج عافتر حاشون بوس

کبر طلا نمایند و از ادویه مقشره مفرجه مثل زاربه با سرکه و عسل طلا
 و ذرف کبوتر تخم زرب مار زبون فرغون طلا نمایند و ای هندی که در رفع
 آثار برص و بهیو حکیم مؤمن گوید مجرب است فط ملح شطرج هندی و زنجیر
 سرخ فلفل رنگار بالتوبه در طرف من سائید نگذارند و بعد از یک هفته
 در اقباب بمالند ایضا نوشادر باروغن تخم مرغ ناهفت بار زایل میکند
 ایضا دوائی که برص و آثار خمدار رنگ میکند شطرج سیاه خبث الحاد
 زاج سیاه رنگار رناس پوست انار شفا بوق بالتوبه با سرکه مکرر بمالند
 مجرب است **بهمن اسود** سیاهی باشد که در بدن ظاهر شود بسبب صفری
 محض و علامه آن آنست که چون چیز خشنی باو بمالند چیزی سبوس از
 آن جدا شود و رنگ او مایل بحمر است بود نوعی از سخن اسود زار برص
 اسود نامند و آن خشونت شدید است که مثل ماهی فلسی اندازند
 و سبب آن خلط سودا و پیت که عضو شرب نموده **علاج** بمقدمات و
 مسهلان سودا و شنبه کامل نموده و مطبوخ اقتمون خورده بعد
 از اتمام شنبه ماء الحین یا شربت اقتمون و سکینین و زنجیر چند روز
 خورده انگاه مداومت خوردن چوب حینی نمایند و در بین شنبه اگر
 گاهی مغبی صرف شود خالی از نفع نیست و بعد از حاجت هم فصد ضرر ندارد

ابو نصر دوانی ذکر نموده چهل و برص اسود که بغایت سودمند
 هلبله سیاه امله شونیز هر یک یک روزی سه درهم شام بخورند و صبح
 بسیار روند و غذای مرطب خورند شطرج فوه هر یک دو جزء مر اسنج
 زاج هر یک جزء و امک چهار جزء در سرکه که آهن را در آنش سرخ نموده
 در آب سرخ نموده باشند سرشته ضماد نمایند و نیز از نجران است طلا
 نمودن آب فناء الحمار که بفارسی خیار دشتی میگویند اینها خاکستر
 سوزاندن افی و فضله کرک را با کف برنج که در جن طبع هم میرسد
 طلا نمایند اینها تخم زرب شط کندش جو چرب السویه کوپید با سرکه کهنه
 خمیر نموده ضماد نمایند **کلف تمش** کلف دشانی بود که بر رو افتد و مایل
 باشد بسیار و نسیب سوزاء و حرقت اخلاط حادث گردد و غش نظم
 سیاه مسند بر بود و گاه بود چون کلف پهن گردد و خیلان خالها باشد
 و برش نقطهای خورد سیاه بود و بعضی گفته اند رنگ نقطه اگر مایل
 ببحریت باشد تمش کوپید و اگر مایل بسواد باشد برش و اگر مضطرب شود
 بعضی از آنها به بعضی و یک پارچه شود کلف کوپید **علاج** در جمیع
 اقسام استغراق خلط سوزاء محرقه را بمطبوخ افتمون و ماء الحین
 و مضد نموده و بعد از آن کلف تخم خرزه بون تخم خردل تخم زرب ضماد

نموده و لعاب بهدانه بار غفران طلا نمایند اینها تخم کدو را با آب تخم
 شنبلیله که جوشانید باشند طلا نمایند اینها پنبه را با آب صابون
 طلا نمایند یا آنکه زرشین روغن زیتون ارد زرشین طلا نمایند یا آنکه تخم
 زرب خردل با سرکه طلا نمایند یا مغل و سرکه طلا نمایند اینها طلا حجه
 کلف فسطاد ارچینی را ساینید با سرکه همچون نموده طلا نمایند اینها حجه
 کلف حب الحلب با دام مفشر تخم هندوانه مفشر و خاک زیتون با سرکه طلا نمایند
 اینها دوانی که حکیم مؤمن گوید بغایت نافعت زرشین زرب تخم زرب
 سه آل تخم زرب زرب فسط تخم با دام تلخ فلفل هر یک دو آل اشوبک آل بون ده
 مجموع را با آب سرشته ضماد نمایند اینها حجه خیلان و ناسیرا را اسرار و نبات
 مغز بادام تلخ مساوی با آب صابون بمالند و محذکره کر یا ذکر نموده است که این
 نسخه بسیار بنکوست حجه کلف صفت آن زیتون دو درهم با دام مفشر سه
 درهم زیتون با دام کوپید ناکشته شود انگاه تخم هندوانه را با هم با او
 کوپید و طلا نموده تا یک هفته نشسته و روزی ده دوازده دفعه طلا
 کند و بعد از یک هفته بشوید بیغیر دفع شدن است **اینان الشعر**
 مخفی نماید که تولد شعر اینان از بخار دانی چربیت که سفید
 میشود و در مسام قال جالبوس الشعر تولد و سفید من بخارات پندفع

الى الرأس والجلد من فضول الاغذية فماء امت تلك البخارات وسهل غلبه
 فوبه كان ما يولد منه الاسود والا كان ابيض **علاج** يابى دانت كه خفا
 وابتات شعر در ان چيزيست كه حرارت لطيفه جذابه وقوه قابضه دا
 باشد مثل مورد و تخم مورد با روغن مصطكى و اب مورد با انكه پوست
 كرد و اسوزايند با روغن مورد طلا نمائند با انكه روغن مورد با برك شفا
 و مازوطلا نمائند و ذلك موضع حجب الفار باعث ابتات شعر در ان موضع
 مى شود و بجنس هرگاه بار بنون و سر كه غلو ط معجون نمائند با انكه شونيز
 سوزايند با اب طلا نمائند با انكه از پيردب طلا نمائند ايضا حكيم نون
 ذكر نموده ضهاد مغر سر رو باه بالخاصه عجب الفغل است و مؤلف حاوى
 كبر و مذاق احتيا متقدمين را اعفاد است كه چون كندش را با روغن
 تخم مرغ ضهاد نمائند و در هر اعضا موم و ملند حتى در پست دست و
 محمد ذكر تا ذكر نموده كه هرگاه موى لحبه يا ابرو ضعيف باشد بگيرد كف
 خاكستر فصوص و با روغن زنبون كه نه معجون نموده و ذلك موضع نما
 اناب بگيرد كه مبر و باند در جميع بدن موى خاصه در جاحن شونيز
 اگر طلا نمائند و محمد ذكر تا ميكويد كه خبر او مرا مجربى كه بناقم چيز
 حسن و ابلغ دانم در ابتات شعر از بر سبب و شان كه داخل كند در عسر

لادن و امله و هليلج و صندل و زعفران و روغن مورد

لنا بجنس نان او را **في طويل الشعر** در طول شعر چيز هاى كه در
 از وجى باشد استعمال بايد نمود مثل برك كجد و كدو و روغن هاى
 كه در او حرارت و فنى باشد مثل روغن موسن و روغن مورد و خا
 و شستن موضع بابى كه حظل و برك ازاد درخت در ان خيسايند
 باشند و همچنين اب برك نان ازاد درخت عجب الفغل است و همچنين
 موضع باب چنند و خردل شسته انكه روغن مورد با روغن
 امله طلا نمائند و هم چنين است شستن موضع باب هليلج سياه
 اب نر مس اب چنند و ارد نخود بون زهره كا و اب خطى و ايضا
 صبر را كوبيد در اب مورد شب خيسايند صبح در حمام بغير ديك
 ساعت طلا نموده بعد شستن و از روغن مورد با روغن لادن
 با روغن شفا بون با روغن امله با روغن افنين طلا نمائند ايضا
 برك ازاد درخت و بر سبب و شان و مرا امله جوشايند از ان اب
 موضع بشويند طريق گرفتن روغن مورد انكه بگيرند اب برك مورد
 نان با انكه اب جوشيد انرا اگر خشك باشد با بكمپا ريك بوزن شاه
 روغن كجد و سه لادن اضافه نموده با نش ملايم بجوشانند تا اب
 رفته روغن بماند طريق گرفتن روغن لادن هفت ل و نيم لادن را در

بکچهار یک روغن مورد بکرم و زوبک شب خنیا بند پس در ظرفی نموده
 و دیکی پر آب نموده آن ظرف را در آن دیک جا داده و آتش زیر دیک نموده
 تا از بخار آن لادن در آن روغن مغل شود و همچنین گرفتن روغن مصطکی
 و سایر صمغ طریف گرفتن روغن امله بکرمند پوست امله پوشش خوش
 صنوبر و مورد یا السویه در آب خنیا بند جوشانند تا تمام فوشت گرفته
 شود انکاه صاف نموده همان قدر روغن کجدا اضافه نموده و جوشانند
 تا روغن باقی ماند **د آء الثعلب الحیه** علتش که موی ببرد و اگر پوست
 نیز با موجد شود داء الحبه گویند و سبب این مرض ماده روغن باشد
 که در منافات شعر استغفار باید و غذا از موی منع کند و این ماده
 اگر دم باشد علامات غلبه دم و حرمت موضع با او بود و اگر صفا
 باشد علامات غلبه صفرا و صفرت موضع و پوست و فتن جلد
 با او باشد و اگر بلفم بود علامات غلبه آن و اگر سودا باشد علامت
 او باشد پس **علاج** در د موی ثقیله بدستورات مذکور
 نموده و قصد بقدر حاجت نمایند و سیر و خردل دلت نموده تا سرخ
 شود بعد از آن تا با آنکه فرنیون با روغن بادام تلخ و روغن بیدلنج
 طلا نمایند یا آنکه پیاز دلت نموده انکاه مضوم و سبب و شاق با بونج را

در آب جوشانند و ابرادر روغن کجدا جوشانند تا آب بماند و از این روغن
 طلا نمایند و در صفراوی با پارچ فیهرا مطبوخ هبله سپاه اسهال
 صفرا نموده انکاه سرکه را گرم نموده دلت نمایند و از روغن کل سرخ طلا
 نمایند بعد از آن دلت نموده فندق را با پوست سوزانند با سرکه طلا
 نمایند با پر مکر در آن موضع بمالند ایضا آب حنظل آب برک بید
 لعاب خطمی مکرر موضع بشویند و در بلفم ثقیله بدن بجهت
 با نموده و از سکجین غصلی و خردل غرغره نموده و پوست فندق
 پیاز غصیل بادام تلخ حب البان طلا نمایند و در سوداوی تلخین مطبوخ
 اقیمون و اسطوخودوس کرده و ترطیب بدن نمایند و دلت بصل
 الفار و سیر نموده و از پیله خرس و شبر طلا نمایند ایضا گریب
 تا با روغن لادن طلا نمایند و از این کو بد تجربه کردم پیاز زرد داء
 الثعلب پس مستغنی شدم از غیر آن این ذکر نموده که معالجه کردم
 این مرض را مکرر با سهال بدون معالجه عضو کردم **معالجه فی السمتا**
 اگر شخص حار المزاج خواهد که چاق گردد قشر و تخم کنور را کوبیده با
 روغن بادام شیرین معجون نموده و صبحها بقدرد و ل بنوشند و آب
 انارین با روغن بادام سیاه بخورد و غذا های حری و شیرین کثیر

غذا بسیار خورد و بعد از صرف غذا بجام رود و مغز بآدام و فستق و
 پسته و شکر نقل نماید و غلب و ریاضت نکشد و با حیوانات و صدایان
 و معشوفان مجالست و معاشرت ننماید و مداومت تمام کرده در اینجا
 بسیار دهند و آب گرم بر بدن بسیار ریزند و اجتناب از زشها و شور
 و شدیهها نمایند و اسهال را مضمض کنند مگر بوقت ضرورت و شخص
 بارد المزاج باید شراب صافی ریختنی نوشیده و بهو و لعب مشغول بوده و
 غذا و سایر برندها بر بوق مذکور است جایس ذکر کرده که هرگاه اراده
 داری که سمن بهم برسانی بخور طعام و شراب مولد خون و ریاضت خفیفی
 مشغول شد بعد از ریاضت دلت معتدل نموده و در سه روز با چهار روز
 زفت بر بدن طلا نماید و همچنین ذکر نموده که بجهت شمیم بدن انتقال
 نمایند ببلادر طب الهوا و بجهت هزال بدن انتقال کنند ببلادر طب الهوا
 ايضا ذکر نموده که هرگاه هزال در عضو واحدی بهم رسد زفت طلا نمایند
 پس زیاد میکرد گوشت او را که زفت جذب میکند خون را بسوی آن عضو
 این ماسوئیر گوید که باز درادر شیر کوسفند حل نمود و حفته نمایند بنایت
 نافست و در وقت گوید که اشخاص سمین قادر بر کرسکی نیستند و امراض
 انفاقی و مسند است خاصه صرع و فالج **دری** **بسمه** دوائی که در شمیم

بدن عجیب الفلفل و مجرب است از روث سه ل نیم حجر البفرسه فراط ناز
 هفت ل چهار حصه نموده چهار روز بعد از تمام که چند عدد رزده نیم
 مرغ نیم برشت خورده باشند تناول نمایند و همچنین دوائی که عجیب الاثر
 و مشهور است پنبه ماهه شتر نه دانه نبات هجده دانه عنبر قلدی نرم
 سائید نه حصه کرده در اقل ماه سه روز و در وسط ماه سه روز و
 در اخر ماه سه روز تناول کنند و از غلب ان اب نبات خورند دوائی که
 موافق محروم المزاج است بخود سی دانه در شرکاو خسیانید و بدستور بخورند
 شیر کنند ناسه شبانه روز نگاه برنج شسته کدم خشتاش جو مقشر شکر
 سفید هر یک سی ل بادام شیرین سی دانه اضاف نموده بگویند روزی بیست
 ل آن در شهر بخند تناول نمایند و در طعام مکث بسیار کنند دوائی که مبر
 المزاج را نافست کچند مقشر بآدام بخود حب صنوبری کبار خشتاش هر یک یک
 مغز گرد وارد کنند و در مساجنه الحضر هر یک نیم جزء حب السمه ربع جزء
 گویند بعد مجموع شیر تازه اضاف نموده بخورند تا شیر را جذب کند و
 سه وزن ادویه عمل اضاف کنند و چون فریب الاغقاد شود ثمن جزو با و
 زهر کاونی در کلاب حل نموده اضاف نمایند و از سه ل تا پنج ل بعد از هضم غذا
 تناول کنند دوائی که این ماسوئیر زشت داده ارد بآدام و بخود وجود برنج

بالسویه عدس مقش باشد مقش خنک باشد سفید هر یک نصف جزء کجند مقش
 نصف جزء نان روغن دارچین بادام مقش نصف جزء در شیر شربجه و
 نصف جزء شیره کدوم بر آن اضافه نموده و صبحها بنوشند اینها یکبار یک
 شکر و یکبار یک ابراجوشانند تا آب تمام شود انگاه شکر و پیه کاه و روغن
 کل سرخ اضافه نموده بعد دو ساعت جوشانند صبحها بنوشند **در تب**
لهزل تبه مفضل هزال برخلاف تب نیست پس باید تقلیل در غذا
 باید نمود و غذاهای لطیف خورند و ریاضت و تعب شدید نکند و اغذیه
 و اشربه مالح باین حریف بسیار خورند و اغلب نانی که کدوم او را پاک نکند
 و سبوس نکرده باشند و نان دژت و جادرس با ادویه حار خورند و
 ناشناختههای بسیار کرم بابس روند و مضد و اسهال بسیار کنند و
 دواهایی که مضرند نبندنت زاج سندر و سالت زراوند خطیابا **در تب**
 ناخواه را زبانه تخم کرفس مرکب و مغزه او همچنین کوفی و فلافل دواء اللله
 اطریفل صغیر و طلا نمودن شوکران و پنجه و دلک بسیار دواء مفضل ناخواه
 را زبانه سداب زیره بالسویه مرزنجوش بون ربع لک جزء سفوف نموده
 صبحها بخورند و روفس ذکر نموده که خوردن آب بسیار کرم و غیره بسیار
 و فی نمودن باعث هزال بدست و این ماسویه ذکر نموده مداومت خوردن

دفتی کاه و دانه و مرزنجوش مفضل بدست و شیخ ابوعلی در قانون ذکر نموده
 که خوردن سرکه دمای خصوصاً ناشناخته است اینها در ساله با پیه
 ذکر نموده که حجر المسحرج البشب و بافوث اردق بالسویه کوبیده و از
 حریر بپرون نموده و باب لف الکرم همچون نموده بر پستان دختران پاک
 مکرر ضماد نمایند منع برزک شدن او میکند در مدت طویل اینها در
 مفرات اعضا جریبه ذکر نموده کرث طلا نمودن بر شب مفضل است
 اینها ذکر نموده بکمر طین جزء ماز و سبز سخن نموده با غسل روزی یکبار
 طلا نمایند و از آب کرم سرخ بشویند و ماهی سه دفعه این عمل کنند
فی کفیه ماهیه الحسی مخفی نماید که حی حرارتی غیر طبیعی است که
 مشعل گردد در قلب و یوستط روح و دم منبسط میشود و در تمام بدن
 و ضرر میرساند باضال طبیعی لهذا باید است که حی باعتدال خلق و
 تشیت حرارت غریبه و مغلق و منشیت را که اجناس ثلثه بدن که روح
 و اعضا و اخلاط باشد منقسم باین سه قسم میشود چنانکه هرگاه
 اولاً بالذات تشیت و مغلق حرارت غریبه یا روح ثلثه بدن که روح
 حیوانی و طبیعی و نفسانیست او را حی بوم خوانند زیرا که دوام او در
 بدن در اکثر بکروز است و این نوع حی را در کتابهای مفضل بدون

تقریباً به بیست قسم کرده اند و هرگاه اولاً و بالذات حرارت منشبت با
 اصلیه و غیر اصلیه شود خصوصاً قلب و افتاء و طوبی از اعضا که در
 حی دق کویند و اصناف این هم بواسطه رطوبات موجوده در بدن منقسم
 سه قسم میگردد اما تفصیل این مطلب آنکه مادامیکه حرارت در خلیل و
 افتاء و طوبی اولی که خلع صورت خلطی از آن شده است و هنوز قبول صورت
 عضوی نگرفته است و رطوبت ثانوی که از سوئی در واقع گذشته و
 بمثابه طل یا اعضا نشسته است مشغول است و او موسوم باسم نوع نموده
 دق کویند و هرگاه مشغول بخلیل و افتاء و رطوبات تله که با اعضا
 شده و عضو گردید نه ثابت صلابه عضو نشده گردد این قسم را قبول
 کویند هرگاه حرارت در افتاء و خلیل و طوبی را بر اصلیه که التضاف
 و پیوستگی اعضا اول حلفت از آنست و ماده از منی است که مشغول
 شود بخفت و مفتت کویند اکابر اطباق حضرت شیخ ابوعلی و قانون
 زده است رطوبت اولی و ثانوی را که در جلی نظریات قسم است بروغنی که
 در جراغت و رطوبت ثالثی را بروغنی که در فله چراغ آن بروغن را نشسته
 نموده است و رطوبت رابعی را که اتصال اجزاء پینه قیله از آنست و یک
 جزء از غصه پینه است اینست تفصیل حی دق و هرگاه اولاً و بالذات

حرارت ثلثت با خلط اربعه موجوده در بدن گردد و حال بیرون
 نیست با مغز و مغز را یکی از آنها غلقی پیرفته با مرکب مثل آنکه حرارت غلقی
 کوینه با داخل عروق حوالی قلب است با داخل عروق بعد از قلب است و
 با خارج عروق است بنا بر این مقدمات سمات خلطی عینی ده قسمت اگر
 چه خون در خارج عروق مشغول نمیکرد نه ثابت حی و موی هم برداشته
 غلبانی که بر نبیه عفونت نرسیده که سونوخوس کویند و حی و موی
 که بر نبیه عفونت رسیده که مطبفه کویند اما تفصیل اقسام عشره
 حی اینست اول سونوخوس دویم مطبفه سیم محرفه که حی صفراوی داخل
 عروق فریب بقلبست چهارم حی صفراوی داخل عروق دور از قلب
 که غلبه لازم کویند پنجم حی صفراوی خارج عروق که اورا غلبه خالص کویند
 ششم حی بلغمی داخل عروق فریب بقلب که آن را محرفه بلغمی کویند و این نیز و هر
 قسم بلغم بهر سه بلکه مختص بضم مالحست هفتم حی بلغمی بعد از قلب که
 ورا القه کویند هشتم حی بلغمی خارج عروق که او را مواظبه کویند نهم
 حی سوداوی داخل عروق و این بسیار نادر باشد و هم حی سوداوی
 و خارج عروق و این قسم بواسطه نواب منقسم با اقسام چند میشود
 مثل ربع و خمس و سدس و آنکه حرارت منشبت و مغلق برداشته

و اخلاط شده است مطلقا با ترکیب و از اجناسست مثل مرکب از
 دق و حی خلط و با ترکیب او از انواع اجناس مختلفه است مثل مرکب
 از حی غنی و لثه و با ترکیب او از اصناف بکثرت از یک جنس است
 مثل مرکب از دق و غیب خالص یا مرکب از دق و غیب غیر خالص و با ترکیب او
 از دق و نوع از یک جنس است چون ترکیب حی ربی و خمسی با الحله ایچه کتبی
 رخی بلغمی و صفراوی از دق و وجه خالی نیست با صفرا و بلغم منزع و مخلوط
 بر یکدیگر شده است از غیب غیر خالص گویند و با منزع و مخلوط نیست
 و در اشطر اغلب گویند و این مختصا بکصد و هشناد ششم میشود زیرا که
 اقسام صفراش است و اقسام بلغم ده و ضرب شش درده شش میشود
 و هر یکی از اینها با داخل عروق و غریبه از قلب است با داخل عروق بعد از
 قلب و با در خارج عروق و ضرب شش در سه بکصد و هشناد
 میشود بقیه ایچه را که اطباء ذکر نموده اند و اعتنائی کرده اند چهار قسم
 از اینهاست اول مرکب از غیب و ابر و بلغمی لازم که لثه باشد و دوم
 مرکب از غیب دابر و بلغمی دابر که مواضیه باشد سیم مرکب از صفرا و
 بلغم لازم چهارم مرکب از صفرا و بلغمی دابر اینست تفصیل حیثیات آنها
 انحصار کفایش این تفصیل و اقسام را ندارد **فی حی البوم** از

است

اسباب بادیه مسخره حادث گردد مثل ملاقات اش و اقناب و تناول
 اشیا حاره و انفعالات بدنی و اعراض نفسانی و در اکثر به تحس
 و فشره ابتدا میکند بدون نفخ و بر اطراف و علامه از کلیت انقباض
 بول با حسن بغض است و گاهی بجهت خطاء طیب در ابدان مرادیه
 مستقل میشود **علاج** کلیت صبیحا عرق کاسنی با نبات با عرق پند
 تخم کشنزد و ل تخم خرفه دل خاکشی یک ل نبات دو ل باب در شک
 با شربت لیمو یا در شک بنوشند مگر آنکه سده باشد که در اینجا
 ترنجبین خاکشی اب گرم بنوشند و سواى این بخصوص در نوع اسهال
 بجمام روند و صندل سرخ اب بخار یا کشنزد سبز کاهو یا کاسنی بموضع
 قلب طلا نمایند و اسهال شام مشمومات بارده کنند و غذا شور بای کدو
 و اسفناج خورند و همین که بن دو با خطاط گذارد اب انارین اب
 هندی و انه مغز خیار و امثال ذلک بخورند و در شتم غنی رفع غم و غضب
 کنند و اگر امثال ذلک بنوا او باشد چنانچه مذکور شد ترنجبین اب
 گرم خاکشی بنوشند و سه اب از نا جری خاکشی اکلیل الملک کوزبان
 ملک طعام هر یک دو ل شکر سرخ کز انکین هر یک هفت ل اما اگر کدو
 و ظهر نخود اب و شب شور بای کدو با اسفناج بخورند و سواى امثال

و سده حکیم احمد شکرانی بخوبی از آب لیمو یا شربت نارنج کرده است چه ایند
 وجه انتهائست لکن بنظر حنفی همان شوربای کدو یا بخود آب ساده بهتر است
 بعلکه اینکه تشخیص دادن اینکه آب است بوی میبست مشکلت محلا بشود
 مزاج روح و تمام در کل حی پوی لازمست و در املاقی تمام جایز نیست
حمی الدف علامت مطلق دف و فت و صلاب و نواثر بغض و ثبات
 او بر حالت واحد و حرارت در ملس چندانی نباشد مگر بعد از خوردن
 غذا باغی و بنظر حنفی این بهترین علامات نیست و لکن تجماع از اطباق
 منع میکند و بیمار را هلاک میکند و علامته ذبول شدت علامات
 مذکور و غور عین و تمام شدن رنگ و رخسار و بینی باریک شود و
 پوست صورت متده شود و اگر دهندیت در بول بهم رسد امید بر تن
 داشت فالج البوس خاصه علامات الدف ان بکون عروق الصوارب
 و سخن من المواضع التي حول الحبد **علامه** کلینا بزرید و ترطب باید نمود
 باین ضم که صبحها یک چهار یک دوغ کاو یا یکد آنک کافور بخورند و هر یک
 سابت دف زیاد میشود به نرید و ترطب بیشتر باید کوشید مثلا کافور
 باید علاون نمود یا آنکه در ماء الشعیر در چن چن ده عدد کو کار باید علا
 نمود و لعاب اسپرن باید و اشامیدن شرخ با شیر الاغ با فطرط یا

کافوری نفع بسیار دارد بشرط آنکه عارضه دیگر نباشد و اگر دوزخ
 بابت خلطی شده باشد جایز نیست لیسان مطلقا حتی آنکه در وقت
 ترکیب دوغ هم جایز نیست و غذا آب هندوانه و کاهو و مغز خیار و
 شوربای اسفناج گوشت ماهی و پاچه بزغال و امثال ذلک بخورند
 و صندل آب کافور آب خیار آب کشنیز اشتقاق نمایند و لعاب
 اسپرن با پارچه گان بر سر بیندازند و در این کل بقیشه بنویسند کل
 خطی کاهو به نشیند و بتمام معطل بروند و باد همان بارده چون
 روغن بقیشه قمرنج نمایند در فصل صیف در مساکن بارده نشسته
 بر آب بید در فرش بسیار بریزند و رجوع و عطش صبر نکند و
 اجتناب از تلین طبیعت کنند جالبوس گوید نفع معالجات خوردن
 شیر قناتست خاصه هرگاه از پس آن بخورند و الا در و شید کرم بنوشند
 ثابت گوید اصحاب دف اگر التهاب آنها شدت کند بجمعه خوردن شیر
 پر دوغ کاو عوض او بدین رودی ده درهم و زیاد بکن ناسی درهم
 یا ماء الشعیر سرطانی که فلیل کدو هم در آن بچنه باشند بد **ف**
حمی الطبقه علامت ان کثرت فلق و کرب و شکی بغض و وجع ظهر
 و سرخی بشیر و چشم و انتفاخ آورده و صدغین و لزوم **حمی** درون بغض

و عرفی الا در بحران و عظم بنف و لبن و سرعت و ولز بنف و هرگاه هم
روژه اشنداد کند مطبوعه منرا بد کوبند و اگر نقصان کند مناضه
کوبند و اگر بر یک حال باشد منوسطه **علاج** در بوم اول منضج خضبی
از تاجری بنفشه نلوف نغم خرمه و اگر سرفه کند نغم کدو هر یک دول **نخین**
بنجل بنوشند و اگر غش حشته لبه از خشابش و غیره بعد از اکل
الملک و پشه کاسنی هر یک دول کاشه جو منشر بزرگ سفید هر یک
هفت ل اب چشند و پیشت ل شکر سرخ کزنکین هر یک دول مغز فلوس
دوازده ل رو بند چینی نیم ل نرخیچین پنچ ل روغن بادام سه ل پنچ دفعه
ماله کنند و طرف عصر در سه روز اول نرخیچین پنچ ل خاکشی دول اب
کم بنوشند و روز بعد منضجی از تاجری بنفشه نلوف کاوزیان خار
خند و پشه حلی نغم خیار یا کدو و هر یک دول غناب سپستان هر یک
ده دانه نرخیچین پنچ ل بنوشند و روز سیم چون روز اول و روز چهارم
چون دوم منضج خورده اگر از معد خاطر جمع باشند ضد فیال کدو
بند و حاجت خون کم کنند و همچنین در هفتم یا نهم یا دهم یا چهاردهم
بند و حاجت خون کم کنند و بهین صابن بکر و منضج و بکر و مسهل
صرف نمایند سوای اتام بحران که مکرر ذکر شده منضج خورند و نا بار دهم

ناخوشی غذای روز ماء الشعر و شب اش کدو یا مفتاح و بعد از آن
غذای شب اش نمو یا الویه یا **سکچین** بخورند و در این ناخوشی هر قدر
لیشود لعاب اسپرن و عرفی نلوف لار منست و صندل سرخ اب کشین
نزاب خیار اب کاهو یا کاسنی کف دستها و پاها و پشانی بمالند و اگر
ماده میل بدماغ داشته باشد لخنهای که مکرر مذکور شد استعمال
نمایند و بعد از اتمام شفیه و رفع یا تسکین مرض چند روزی صبحها سکچین
یا بزوات بارده و خاکشی بخورند یا شربت بروری خورند و پرهیز نکنند
و غذا اوایل بخود اب و بعد از قصد اب نارین کاهو سکچین مغز خیار
سکچین اب هندوانه اش سکچین یا شربت نارنج بخورند **فی حمی العقب**
الحاصل بن صفراوی بود که ماده ان خارج عروق منقش شده باشد
این بن روزی اید و روزی بناید و با ان شعرین و نقض بود و در زمان
از چهار ساعت نادره ساعت باشد و زمان سرای ان از چهار ساعت
تا ده و نوزده ساعت باشد و زمان اندک باشد و این مرض اکثر در چهار
و منتهای ان هفت روز نکند و باشد که مرکب از دو غب باشد و هر روز
اید و علامات ان نشکی با غراط و غشبان و فی مرقه الصفرا و اضطراب و
سرعت بنف و نارین فارور باشد و محمدین زکریا نقل کرده است نقد

زمان نوید لبت برقت و لطافت ماده و ناخبر نوید لبت بر غلظت
و کثافت ماده **علاج** بنوعیکه مذکور شد تنبیه کامل نموده و بعد از
اماله اولیاد و بیم که از معدن اطمینانی حاصل شد طرف عصر بعوض بزنجبین
و خاکش باید لعاب اسپرن و زنجبین دهند و هرگاه حاجت باشد بشند
نیز قبل از غذا بعد از اطمینان از معدن مرقد عطر بهمرسانند لعاب
اسپرن دهند و همچنین در هفتم در هفتم ماء الشعیر خورند و هرگاه اماله
معدن نیز باشد در پونداریس اب ناخبری روغن بادام بر شکم طلا نمایند
و الا پارچه گانزاد را به همیشہ بهار اب گاسنی نرموده بر روی شکم
ببندازند و غذا مادامیکه نفع بهم نرسید بخود اب گوشت بر باقلبی
برنج و کدو بنوشند و از ترشی اجتناب بلیغ کنند و بعد از نفع ماده که
نفرسپا در هفتم با چهاردهم باشد اب انارین الوجه کاهو سکجین دهند
و در این مرض باید روزهای بن منفع خورند و روزهای راحت اماله
کنند و هرگاه مرض مرکب باشد که همه روزه اید در بین لرز اماله نکنند
و بعد از اتمام تنبیه چند روزی فرصت طباشر یا سکجین عرفید یا بنفشه
بخورند یا شربت بر روی خورند یا بنوش کوبد صاحب این مرض اگر محتاج
تجام شود برزد بر بد نیز روغن مسخی و بعد تجام رود **فی المحرقه** صفراوی

باشد که ماده ان در عروق متعفن باشد و صداع و اضطراب و بیخوابی
علامت ان لزوم حمی و اشتداد غبی کند و عطش بسیار باشد و صداع
و اضطراب و بیخوابی و هدیان با او بود و رنگ زبان خشن و سپاه باشد
و چشم فرورفته باشد و بنض سیرج متواتر و فارون ناری بود **علاج**
بعینه معالجه غبار مرخم دارند و در شدت ثیریدش از ان کوشند
پیشانی کف دست و پا را با اب صندل سرخ و خنیا با کاهو طلا
نمایند و صندل و کلاب بموضع کبد و قلب طلا نمایند و مبالغه در
خوردن لعاب اسپرن نمایند قبل از غذا و هرگاه معال با او نباشد یا
سرم نموده بدهند و از لعاب اسپرن مکرر دهند شو نمایند و اگر حوائج
کمال شد زاده اشنه باشد ماء الشعیر و فوس کافور دهند و لعاب اسپرن
حل کرده بر روی پارچه گان کشید بر روی شکم ببندازند و ثاماده
نفع بهمرسانند و ماء الشعیر باده اند غذا بکوفت شورای کدو و همچنین
که ماء الشعیر دادند عوض غذای روز است و شب بهمان متوال بعد از
نفع ماده روزها بقدر قوه اب هندوانه یا مغز خیار یا اب انارین یا
نارنگی بخورند و شبها بخود اب سکجین و شربت نارنج اهرن ذکر نموده
که صاحب این مرض قبل از نفع ماده اب بنج بنوشد زیرا که غلیظ میکند

ماده را واحدت میکند و رازی گوید منع نکند در این مرض
 مریض را از آشامیدن آب سرد و ربوب فواکه خامنه شیخ ذکر نمود
 که هرگاه اسهال در این مرض بمیرسد با فواکه طباشیر مسکه علاج کند
فی حسی لبا ضربه بت بلغمیست که در خارج عروق مغفقت شده است
 و این را ناسه نیز گویند علامه آن لزو شدت سرما و کثرت آب دهن و
 بلغمی و صمغ بنفش و هیچ صورت و زردی رخسار و این بت هر روز آید و آنرا
 زمان او هشت ساعت و اکثر او هجده ساعه باشد و مدت زمان او
 از هجده روز و منها این چهل باشد **علاج** نقبه کا
 نماید در مضطبات و فواء خشک را از بانه اصل السوس تخم کاسنی هک
 ل داشته باشد و در سهلات نیز با بونه سناء مکی هر یک دول پوشت
 هلیله زرد سه ل داشته باشد و بعد از آنکه چهار پنج روز اماله نمود
 آنگاه بعضی اماله روزهای اماله جبارج خورند یا آنکه سهل مشروب
 بنوشند که عبارت از منضج است بیل و با بونه سناء مکی کل سر
 هر یک دول پوشت هلیله زرد سه ل مغز فلوس دوازده ل و بوند
 چینی نیم ل و تخمین ده ل لیکن تخم کاسنی که در منضج نداشته باشد و بعد
 از اتمام نقبه صحنهائی سکین با یک ل مرض بسیار نافعست بیکرند ناخواه و با غسل معجون کنند

مفتخ خورند خاصه اگر نهیج صورت نیز باشد و غذا خود آب در او باید
 و بعد از آن خزیه بسیار شیرین نازک یا انار بخورند این خبر جمعی از اشیائین
 سکین و فرص درد معالجه نمودم که از شش روز هفت روز بیشتر نوبه نیامد
 طبیعی هندی ذکر نموده که بنکوترین معالجات در حسی بلغمی فی است لیکن قبل
 از هفتم فی نکند و محمد زکریا گوید که اعتماد دارم و در حسی بلغمی هر مدتی بود
 مثل غاف و شاهتر و اشق و کند و باد آورد و کرسکی بسیار و خوابیدن
 بر کرسکی و بعضی از اکابر این فن نقل کرده اند بعد از اتمام نقبه اگر باز
 نوبه باقی باشد صحنه با یک ل مرض و درد را باد و ازده ل شربت بر روی
 بدهند و وقت نوبه هر قدر ممکن بشود آب بسیار گرم بدهند بحدیکه
 عرفی باورد و بخور آب گرم هم بدهند و مکرر آب بسیار مفید است **حی**
المفت بت بلغمیست که ماده آن در عروق مغفقت باشد علامه آن
 بعینه علامات مواظبه است که ذکر شد لیکن با آن لزو و نقص نباشد
 در شبانه روزی شش ساعه فی الحمله شکین باید و باز اشناد کند و
 عرف نمیشود مکرر وقت مفارقت مرض **علاج** یعنی که در مواضع مذکور
 شد نقبه کامل کنند و سایرند بیراث که در اینجا مذکور شد بکار برند
 چیزیکه در این مرض بسیار نافعست بیکرند ناخواه و با غسل معجون کنند

و بخورند و انفع و اعجب شوند با علست که هر روز بنوشند
 ذکر نموده که در حجابی که ارض را بنا شد در چنان آب کرم بر سر مکرر آنگاه
 و شیخ در قانون ذکر نموده است که دلالت از معالجات نافعه است بجهت
 صاحبان حی بلغمی و قدر بلغم لایح است دلالت بقصص اصناف ذکر می نماید
 که هرگاه صداع غارض شود در این مرض استعمال مژگانات با بونجه نمایند
 و دست و پا را در آب کرم بگذارند و شد ساقین نمایند بقوت تمام آهن
 گوید شیشه کرده اند اطبا حی بلغمی را بچوب نر که خواهند بسوزانند
 و دوش بسیار است و سعله و انش او که محمد زکریا گوید که در این
 مرض از نقویت معدن خاصه بمصطکی و کند و سعد و امثال ذلک
 غافل نباید شد و ثابت در ذخیره از جالبیوس حکایت نموده که در آن
 میگوید هر روز حی بلغمی میباشد و رفع نمیشود مگر بعد از رقاء بدن از
 خلط مولدان و حادث میشود در اکثر با عله در فم معدن همچنانکه در
 حادث نمیشود مگر با علت طحال **فی حی سوداوی و لذایذ و لذایز**
 و ربع ب سوداوی باشد که ماده ان در خارج عروق متعین گردد
 و این ب یکروز آید و در روز نباید و نوبت او بیست چهار ساعت
 باشد و باشد که دو روز آید و یکروز نباید و ان را ربع معکوس

گویند و ب ربع مطلقا از سوداوی طبیعی با اخلاط سوخته حادث
 شود و این بدترین اقسام ربع است و علامه ربع است که ابتدا لرز
 شدید کند و استخوانها و اعضا درد بردارد و چون کرم شود کرمای
 ان با فراط باشد و هرگاه از احراق خون حادث شده باشد علامت
 ان حرث و غلظت بول و تشنگی و سرمای اندک و عرف بسیار بود
 و بعد از حیمات او رام حادث شود و آنچه از احراق صفرا بود علامه
 ان تلخی دهن و تشنگی با فراط و نبض سریع و متواتر بود و بعد از حیمات
 صفراوی حادث شود و آنچه از احراق بلغم باشد علامه ان این نبض
 و غلظت بول و دور آوردن زارن بود و اضطراب کمر و بعد از حیمات بلغمی
 حادث گردد و آنچه از احراق سودای طبیعی بود علامه ان سوء خلق
 و صلابت نبض و کدورت فارون بود اگر ب سوداوی ماده ان در
 عروق متعین شده باشد علامتش است که ما ان روز و شغیر و عرف
 نباشد و بنوبت ربع اشتداد کند و در باقی از زمان فانی باشد و او را
 ربع لازم گویند **علاج** اطبای این زمان تا چهل روز معالجه نکرد
 بند پیراث جزئی چون خوردن کلفتند و سکیهین یا آنکه خوردن سکیهین
 بر فردی و هم چنین خوردن سکیهین و آب در وقت عطش و خوردن

نخود آب خاصه از گوشت بک و اش سکنجین با سرکه دوشاب چقدر
 دار و امثال ذلك الکفای کنند و امر می نمایند مریض را بزرگ بفولان
 و جوابات از قبل نخود و عدس ماش لوبیا و سایر اغذیه مولد سودا چون
 کسک ماست پنیر باد بختان و ماهی شور و بعد از چهل روز ملاحظه باید
 نمود که ماده او از چه خلطیست نفیه و استفرغ آن خلط می کند بنها
 که مکرر ذکر شده مثلا اگر سودای محرق باشد در منجیات بسفایج نذای
 پر سیاوشان کل کا و زبان زوفا خشک می کنند چون ماده عصبیه
 دارد در مرض ربع باید در روز منجی داده و یک روز مهمل و روز
 مهمل قبل از نوبه باشد و روزهای نوبه و ماهای مناسب خلط
 هرگاه بچند ساعه فاصله فی نمایند بسیار مناسب و بعد از صرف
 پنج بوم اماله دوسه مهمل مشروب با حب افتمون هر یک مناسب
 بوده بخورند و شروع بخوردن ماء الحین نمایند با شربت بروری با
 سکنجین افتمون هر یک مناسب بوده بخورند و در بین نفیه در شتم
 دموی و سوداوی ضد باسلیق نمایند و هرگاه طیب چندان حذافت
 نداشته باشد ضد را کشایند اگر خون غلیظ سیاه آید که کم کنند
 و اگر خون رفیق سرخ باشد فی الفور به بندند و غذا از همه بهتر نخود آب

خروس پیر است خاصه که قدری بسفایج در آن کشد و حکیم شنگانی نقل
 کرده است که حب الشفا در ربع دایر سریع الاثر است و حقیق هم مکرر تجربه کرده
 و اختلاف در نسخه بسیار است لکن ترکیبی که منذ اول حضرت اینست
 جوهر مائل سدل زنجبیل آریوند چینی مصطکی دول نرم کوفته ماکلا
 حب سازند و عبا بتمام روند نهایت عرفی نکند و دلك ملازم نمایند ابو
 سهل مسیحی در کتاب شصم از ما به ذکر نموده که حمام در او ابل مرض که ماده
 نضج نهم زمانید ضرر دارد و شمع ذکر می نماید که ندر چند در این مرض
 است که روز نوبه روزه گیرند اگر مانعی نباشد و چری نخورد نامنفع
 شود نوبه و روز دهم بتمام روند و اگر ماده نضج بهم رسانیده فها و الا
 قدری آب گرم بر سر بریزند بعد بکه بدن ملنذ شود نه آنکه خلط را
 شوران در آورد و روز سیم مفعی استئمال کنند نهایت ضد در آن ضرر
حمی الغشبه نبی باشد که چون شروع کند غشی حاصل شود بسبب
 بلغم غلیظ بقلب و علامتش است که دوران چون دور می بلغم می باشد
 و در اکثر صورت تهیج بهم رسانند و بدن را ضعیف می کند و گاهی هم این
 بت از ماده صفراوی رفیق خالص روی می بهم میرسد و علامتش است
 که دوران مثل دو غبست و صورت تراشیده و باریک می گردد و بدن لاغر می شود

و میبکاهد بزودی **علاج** در هر دو قسم تنقبه کامل کند بنجاح
 نهایت در روز غشی البته حفته فویه جایز نیست و در قسم بلغمی حنث
 و مضجعات فی الحبله مدتی داشته باشد یعنی دود از مضجعات و نه
 بلغم اضافه کنند و در ایام تنقبه طرف عصرها اگر بلغمی باشد عرف کلوز
 بیست ل فرنجیک دول بنات سدل و اگر صفراوی باشد عرف میثک
 فادر هر نوبت یک تخم کشنیز دول شیر خشک سدل میل نمایند و در حین
 غشی دلت بسیار نمایند و کلاب با آب سرد بصورت بپاشند و اگر
 شود سکینین و آب گرم دهند بلکه فی شود و صبحها یک تخم کونز با
 سکینین عسل بخورند و غذا نخورند و شیخ ذکر مینماید که این بت صعبه
 العلاج است و علاج آن اسفراغست مندرجا مضجعات لینه از اسفراغ
 لطیف با اسفراغ قوی شروع نمودن و جالبیوس کان کرده است که عاجزند
 اکثر مرضی از اسفراغ بدلت و بهتر بپاشد که اندازن تابا فین است
 و از نرو تا بکف دست بخورند حشی دلت نمایند و بار عود کنند بمثل اول و
 در نوع صفراوی علاجش چون علاج محرقه است از خوردن لحا پیر
 و ماء الشعیر و الحله و سایر نداب و صندل کلاب به پیشانی کف دست و
 پاها طلا کنند و موضع قلب و بندد سنه و پاها آب سیب و بر و صندل

و کلاب و خبار طلا نمایند و چیزی که نفع عظیم در این مرض میکند روز یکبار
 فادر هر معدنی صبح با آب ریحان یا آب بهرامی ساند سه روز
 بنوشند و غذا چند روز اول شور بای کدو و گوشت خورسجه بعد
 آب هندوانه طباشیر در صفراوی و آب انار و امثال ذلك و شبها
 اش آب لبوحی **لوبانی** نبی باشد که در و با حادث شود بیست منقن
 نمودن هوای عصفه و بانی مزاج روحا و علامه و با است که هوا
 مکنه باشد و باران کم آید و حیوانات ذکبه الحرح حون لك و
 هدهد و خطاف بگریزند و حشرات زیر زمین چون مار و موش و
 عقرب بروی زمین آیند و علامت آن بت کرم و الهباب و فوثر
 نفس و تشنگی و خشکی دهن و فی و سقوط اشها و غشیان و وجع
 مکنه و عظم محال و غشی و تن برار باشد **علاج** کلنا فانوی که
 در معالجه و با ضرورت نبرد و تخفیف و تطیب است لهذا
 باید ثقیل اخلاط بدن نمود دمور البفضد و سایر را با سهال فی و
 ثقیل در غذا نیز باید نمود و ابهای کوارای بسیار سرد نوشند
 و هرگاه آب بلد کلنا خوب نباشد ثقیل سر که در آن ریخته شود
 و سرد نموده بنوشند یا آنکه قدری کل پاکیزه خوب در آن ریخته

بپوشانند و اگر عرق کشند اولی خواهد بود و همچنین در کون سفالین
 نان کرده ناخته کند و هر روزه ربوبات بارده فاصنه و فرغ کافور
 لعاب اسپرنه و اش نمزندی و سماق و لادن کلانی و بیه و سبب بخورند
 صندلین کافور سرکه کلاب بخار آب سبب و بیه بر سینه و موضع
 قلب ملائم نمایند و استنشام کنند و سرکه و کلاب بر اطراف خانه و اوطاق
 بپاشند و بر یک بید کل سرخ مورد برک انار کشنر سبز بر فراش و محل
 جایگاه بریزند و بیه و سبب و سرکه و پیاز و سپرد را و طاق نگاه دارند
 و عود و عنبر و لادن مشک کنند و میعه مصطکی صندل سفید مرکبا
 مکرر بخور نمایند و از حمام و جماع و درون و بطن و شرب و گوشت
 احتراز کنند و محمد زکریا گوید پارچه گان را در کلاب و کافور نش
 نموده بر سینه بگذارند و هم چنین در دست گرفته بپوشند **حمی**
الجدری و **الحصبه** بسبب غلبان خون حادث شود بهتر بنواهند
 که سفید رنگ و قلیل باشد و در یوم سیم الی هفتم ظاهر شود و
 بدترین اقسام آن بود که سیاه سر و بسیار باشد و در روز اول ظاهر
 گردد و علامت آن بن مطبفه و ظهور ابله و درد لشت و خارش
 بینی و خشک اعضا و سرخی چشم و اضطراب و تشنگی و در حلق و

نفس است و ماده حصبه صفرا باشد و کوجک ترا ابله باشد و او را
 تنوی نباشد و با پوست راست اند **علاج** همین که در و لایق ابله
 هم رسد باید اطفالی را که ابله بیرون نیاورده بخوردن مبردات امر
 نموده به نظفه و بضمه کوشید و ضد و حجامت کنند و بعد رفوق
 خون کم نمایند و اگر حی مذکوره حادث شود صبحها عقاب سیستان
 هر یک پنج عدد کل بنفشه آل نرچین سه ل بدهند و عناسه آب و کل
 خطمی کلید الملك ناجر بزی هر یک سه ل شکر سرخ گز انکین هر یک
 پنج ل اضافه کنند و غذا شور بای اسفناج یا شرب با از گوشت خورند
 بچه دهند و آب کشنر سبز و زیت مطهره در چشم و گوش و دماغ و
 دهن بچکانند و از هوای و عطریات و اکثر بوها اجتناب کنند و بعد از
 ظهور ابله صبحها خاکش یا قلیل نبات و آب گرم دهند و در روزی هم
 یک روز یک آب مالک کنند و در هفتم و نهم انار و شرب و ارشج حصار
 دهم الی ما بعد خوردن جلوسری ندارد و اینست آنچه معمول باهل
 بن زمانست نهایت آنچه از اکابر این فن از قبیل جالبوس و سایر رسیده
 و اضافا سببی بجهت ترك وضع او بعقل نمیرسد است که همیشه حمی
 ظاهر شد ضد و حجامت کنند و روزها ماء الشعیر بالغاب اسپرنه

دهند و آب کشتن و کافور بجوشم و گوش و دماغ بچکانند و بعد از ظهر
 ابله ضد و اشامیدن مبرداش جایز نیست بلکه باید مرصع اکرم بنویسند
فی شطر الغب والغب الغیر الخالص چنانچه سابقا مذکور شد نبی که
 مرکب از بلغم و صفراست اگر بچشنی است که مخلوط و مجروح بیکدیگر
 چنانچه می واحد است او را غب غیر خالص گویند و این مرصع بسیار
 طولانی و اگر مخلوط و مزوج نباشند و متمیز از یکدیگر نباشند شطر الغب گویند
 در این هنگام با این مرد و خلط داخل عروقند و لا رنند با هر دو خارج و
 دابر با احوال خارج و دیگری داخل و علامات آن مرکبت از علامات
 بن صفراوی و بلغمی **علاج** در بوم اول مقبی از ناخبر بری بنفشه پیلو
 خار خشک کاوزیان ریشه کاسنی هر یک دو قطاب سپستان هر یک ده
 عدد و زنجبین پنج ل بنوشند و در ایام بعد منصف خف نوشیده از غب
 حشنه لیزار حشایش که مکرر ذکر شده بعد از ده ربه کاسنی اکلیل الملک
 هر یک دو قطاب کافور جو مقشر بزرگ سفید هر یک هفت ل شکر سرخ
 کرنگین هر یک ده ل مغز فلوس دوازده ل ریوند چینی نیم ل زنجبین پنج ل
 روغن بادام سهل بچند دفعه عمل نمایند و طرف عصر زنجبین خاکشیر
 آب کرم بنوشند و پس از آن که همین ضابطه سه چهار پنج بوم مالک شود

و مراعات ایام بحران را از دست نداده مسهل مشروب بنوشند
 انکاه صبحها یک ل فرس درد که اجزاء آن کل سرخ تخم کاسنی هر یک
 شکر سبیل الطیب مصطکی هر یک ل فرس ساخته با هفت ل
 شربت بر فوری با بیست ل سکجین بنوشند و غذا در ایام شفیه الی
 بوم چهاردهم مرض بخود آب ساده بعد از آن خرزبه بسیار نازک با انار
 منجوش مرکابی یا هفت و بخود آب سکجین و شربت نارنج نیز
 مفید است و سایر اشام حیات مرکبه موفوفت حدیث ضعیف
 و ترکیب معالجات او از مفردات چنانچه محمد ذکر نماید کر نموده لا ممکن
 تصور جمیع الحیات المركبه مع علاجها المخصوصه بها بل بدیغی للطیب
 ان یجهد التعرف لصور الحیات المفردة مع علاجها بها یجهد التعرف
 الحدس فی معرفه المركبات و بمنزله علاجها من علامات المفردات **۲**
تخصیص البحران بحران در لغت معنی فصل و خطاب است چنانچه شیخ الزهیر
 میفرماید البحران معناه فصل فی الخطاب و در اصطلاح این فن
 جارات از تغییر است که عارض مرض میشود و مال او بخیر بصحت موت
 شود دفعا او قبل از ظهور شیخ الرئیس و صاحب الصناعات گفته اند
 البحران تغییر عظیم حدث دفعه بعد از آن تقسیم کرده اند بحر از ایش شمی که

که میشود و بنا بر این تعریف بحران از دو قسم بیشتر نخواهد بود مگر آنکه
 توجیه کنیم کلام حضرت را با اینکه منظورشان بحران نام بوده چنانچه عا
 فاضل جالبیوس در این موضع بنکوست و فرموده است المحضو باسم البحران
 ما كان حدوثه عن هذه الأنواع دفعه على حال برار باب عقول دکه
 مخفی نخواهد بود که امراض بر سه نوع است مرض ترکیبی و مرض تفرقی
 و مرض مزاجی اما مرض ترکیبی و تفرقی را بحرانی نمیشد و مرض مزاجی
 هم اگر سادج باشد بحرانی ندارد و اگر بادی بود و ماده مزمن بود
 بحرانی نیست بنا بر کلام سابق چنانچه جالبیوس هم در ثالثه ایام البحران
 اشاره بدین مطلب نموده است پس بنا بر این مقدار بحران مختصر است
 بسوء مزاجات غیر مرضیه و اکثر بحرانیانچه از اکثر اکابر این فن این خبر
 بدین شهر است چنانچه جالبیوس در ثالثه ایام البحران ذکر نموده اصناف
 التغير الذي يكون في المرض ستة اما ان ينتقل اليها قليلا قليلا
 و اما ان يجمع فيه الاثران و هم حينئذ يسهل مسيحي در کتاب پنجاه و دوم
 از مایه ذکر میکند که اصناف البحران ستة احدها التغير الذي يكون دفعه
 الى الصحة و يقال له بحران جيد و الثاني التغير الذي يكون دفعه الى الموت
 و يقال له بحران روى و الثالث التغير الذي يكون في مدة طويلة الى

الى بحر دفعه و اما ان ينتقل اليها قليلا قليلا

بقوله

بر و يقال له التخلل و الرابع التغير الذي يكون في مدة طويلة الى الموت
 و يقال له الذبول و الخامس التغير الذي يكون مركبا من التغيرين الى
 السلامة و هو ان يتغير اولى الى البرء دفعه مقدار ثمان ثم الباقى في
 مدة طويلة و السادس التغير الذي يكون مركبا من التغير الى الموت و
 هو ان يتغير اولا الى الفساد دفعه الى مقدار ثمان ثم يتغير ثمان ذلك الى
 مدة طويلة فهايت انچه خبر را بطر مبرسد بنا بر این تفصیلات باید
 اقسام بحرانی هشت باشد و دو قسم دیگر او را ملغقت نگرییده اند یکی
 تغیر که عارض میگردد قلیلا قلیلا پس منجر میشود دفعه دوم تغیر که
 عارض میشود قلیلا قلیلا و منجر بموت میشود دفعه مثلا سوء مزاجی
 که عارض زید شده است و هشت درجه تغیر با مزاج ان را منجر
 ساخته در هفتم طبیعت بحرانی قلیلی نموده و یکدرجه از سوء مزاج
 رفع نموده و شش درجه باقی ماند بود در چهاردهم بحرانی نموده البرء
 رفع مرض شده و بالعکس پس حدوث تدریجی بود و مال او منجر بتغیر
 عظیم دفعی شده باری تفصیل این مقالات باعث اطباء کلام میشود
 و این مختصر کنایه اش اظهار ندارد خلاصه کلام آنکه میتوان تشبیه کرد
 طبیعت و بدن را بدو شخص منار غلبه میروند پیش حاکی بر افاده و حاکم

کواه شاهد از آنها مطلب بعد از آنکه شاهد آوردند آن حاکم
حکمی بر آنها خواهد نمود پس حاکم آن طیب است و شاهد و کوله دلا
بوم انداز و حکم عمل اینجا نیست که در بوم بجران حاصل میگردد
و همچنین اکابر اطباء تشبیه کرده اند طبعیت و سلطان و مرض را
باغی و بدتر از مملکت و روز بجران را بروز قتال پس اگر در این روز سلطان
که طبعیتش بر دشمن که مرضش غالب شود و او را از مملکت براند
جران جید نام گویند و اگر غلبه با الله بر عکس بود بجران روی نام
گویند و اگر بر دشمن فایز آمد و صورت او را شکسته نهایت دشمن بر
جای خود نمکنت و احتیاج بروز قتال دیگر است که بالمره او را مضطر
کند او را بجران جید نام میگویند و عکس را بجران روی نام گویند و
هرگاه سلطان بر دشمن غالب شود او را از شهر پایتخت یا طرف مملکت
دواند او را بجران انتقالی گویند پس همچنانکه روز جنگ و مصاف امورات
حایله چون صبح و خوف و تغییر میآید در روز بجران غیر امورات
حایله مثل غلق و اضطراب و سوء حال مرض و فایز میشود و هم چنانکه
الآت جنگ معتد است اسباب بحرانی نیز پنجست اول بجران یعنی و
علامت آن ضیق النفس و غشایان و ثقل نفس و تلخی دهان و وجع قفس

و سقوط نفس و ظلمت و عشاوت در چشم است دوم بجران بر عاف و
علامت آن صمم و طین و دوی در اول و اشتغال در سبزه موع و بر جستن در
پیش چشم و سرخی صورت و خارش در بینی سیم بجران بر عشت و علامت آن
موجی بودن نفس و ندانوت در نفس و اشتیاق و احمرار خلد خصوصاً هرگاه
بول در چهارم مضغ باشد و در هفتم غلبه شده باشد چهارم بجران
با سهال علامت آن معض و قتل در بطن و غدد در شراستیف با ثقل و
مراغ و نفخه در شکم و وجع ظهر و انضیاع براز و عدم علامانی که
دلالت کند بر حرکت نفوس خصوصاً هرگاه مرض صفراوی باشد
و بول ایضاً باشد و پنجم بجران با دار و علامت آن ثقل در مثانه و غلظ
بول و کثرت بول در سایر آیام و عدم علامات میل ماده بسوی حبه
د بکر و مخفی نخواهد بود که بحرانی که بعرف و ادرا شود نافر خواهد بود
و در وقت و بحرانی که در ابتدای مرض واقع شود رمی خواهد بود و در
وقت زیاد نافر و در وقت انتهای نام و روزهای بجران را باید قاعده
طیب حاذق آن باشد که بر بید طبعیت بجهت الی در مقام دفع مرض است
از این آلات پنجگانه که ذکر شد بهر آنی که در مقام دفع میخواهد بر آید
از همان فاش مدد و کمک باورسانند مثلاً اگر علامات رعاف ظاهر است

مدد کند و فصد کند و اگر علامات عرف ظاهر است امر بلك بايد
 و من علی هذا فانها بت حضرت جمال و منطبقين این زمان را فاعل است
 که میگویند در روز هجران باید طبیعت را بحال خود گذارد و استغفار
 در روز هجران جایز نیست و بدین سبب روز ششم و هفتم و همچنین
 در سیزدهم و چهاردهم در هر دو روز منصفی مرض میدهدند در اغلب
 و اکثر امراض و آب حفرات نیست که در ایام هجران ضد میکنند و غایب
 از این معنی گشته اند که اعظم استغفارغات فصد است چنانچه چنانچه
 و بفراطه بصری کرده اند که الفصد استغفار کلی پس در صورتی که ضد
 جایز است در جرح ضرورت استعمال معنی و سهل و ممد در الجایز
 نباید دانست باری باید دانست که بنا بر ایام هجران از اهل بحم است
 که معین نموده اند زیرا که از تغییرات فرد بدیدند که تغییرات ضرورت
 بسیاری در عالم بهم میرسد که یکی از آنها تغییر در طویات عالم است چنانچه
 می بینیم در جرح تحت الشعاع و اجتماع آب در باها که میشود و او مع
 حیوانات و چشمها که میگرد و در وقت استنبال آنها و او مع حیوانات
 زیاده میگرد و بعضی مثل می شود و در اکثر نزلات بهم رسد و همچنین
 در نصف نصف در آن که نزاع باشد تغییرات چند نیز لایحه که بهر دست

و ماده مرض در طویات از طویات عالم پس عارض میشود از برای مرض
 تغییری لاحاله بحسب تغییر احوال بشر پس احتیاطا باید که احسان تغییر
 در آن نموده اند از روز هجران نام نهاده اند و تفصیل این مطلب است
 که از هنگام اجتماع تا اجتماع دیگر نیست نه روز ثلثی تقریبا میشود و
 روز نصف و ثلثی که ایام اجتماعی باشد کم می نمایند و باقی می ماند پس
 شش و نصفی تقریبا روز نیست و هفتم و هجران گرفته اند و نصف او
 سیزده روز نصف میشود پس روز چهاردهم و رهم هجران گرفته و
 او که شش روز و نصف و ثمن میشود نیز از طرفین هجران گرفته اند
 که از یک طرف هفتم میشود و از یک طرف نیست و یک نهایت این مقدار
 باید در صورتی نتیجه بدید که مرض اول ماه ناخوش بشود چرا که
 میگوید از تغییرات فر تغییر در طویات عالم را لازم دارد و ماده مرض
 چون در طویات بهر مرضی که در بیست و پنجم ماه مثلا ناخوش میشود
 چه مناسب نیست و از تغییرات فر علی القی حال هر هجری لازم دارد
 روزی که مندر به روز هجران نیست که بعد واقع میگردد و از او
 استدلال میتوان نمود که در طویات روز هجران خواهد شد بانه چنین
 روز را اقطار روز انداز گویند و او تقریبا میماند هر ربع از تمام دور است

که عبارت از چهارم و نهم و یازدهم و هفتم و بیست و چهارم باشد
چنانچه چهارم مندر بهضم است اگر علامت او نیک بود و الا بیستم و نهم
نیز تواند مندر باشد اگر مرض خفیف بود چون غب و نهم مندر چهارم
در اکثر و یازدهم است در اقل و چهاردهم روز بجران است و مندر
به بیستم یا بیست و یکم و انداز چهارم به بیست و یکم بود و انداز بیستم
بیست و چهارم و بیست و چهارم و بیست و چهارم به بیست و هفتم و مخفی
نماند که محب بخریه چنان یافته اند که امراض حار مطلق در اکثر روز
چهاردهم بجران میگذرد و احدا را در هفتم و حاد در هفتم در غایت
فضوری در چهاردهم و امراض قلیل الحد در هفتم و بیستم و بیست
چهارم و امراض مزمنه در چهارم و ششم و هشتم و صد و بیستم و شیخ
الزکری میفرماید که بعضی از امراض مزمنه یافت میشود که بجران او در
ماه هفتم و همچنین در سال هفتم و سال چهاردهم و سال بیست و یکم است
حکیم بفراط میگوید که بجران بر دو قسم است بجران ازواجی و بجران افرادی
و افرادی افوی بجا رینست در اکثر امراض و اکثر عده مثال بجران ازواجی
چهارم و ششم و هشتم و دهم و چهاردهم و بیست و چهارم و افرادی مثل
ستم و پنجم و هفتم و نهم و یازدهم و هفتم و بیست و یکم و بیست و هفتم

بیماری که در هفتم و بیست و چهارم است

وسی و یکم **فی علامت الحمی** ثبات قوه و اشتها و سلامتی عقل و ذهن
و حسن خلق و سینه متنع شدن افعال الحالت و ظهور ثورات برب
و بینی در حیات و بجران جید در ایام بجران و خواب رفتن بیمار
در شب و خفت و راحت بعد از خواب و نقض طبیعی و قوه نبض در
سواء حرارت در اجزای بدن و شیخ الزکری ذکر نموده اقشراق العار
غضب الاستفراغ من العلامات الحمیه **فی علامت الحمی** عدم علامات
مذکوره و دوام صداع در امراض حاده و ضعف قوه و غور عینین
و کمودت سفیدی چشم و چشم را در یکجای داشتن و بسیار انگشت در
بینی کردن و حدث بر بینی و کشاده ماندن دهان و شفتین با پی و بر
شدن گوش و بینی و پیچیده شدن لب و بیرون شدن باز افاد و دروی
از مردم کوزا شدن و دست بر جامه و دیوار مالیدن چنانچه کوبان چهری
خواهد طلبید و سکوت بسیار و حرف زدن بسیار و اضطراب در
روزهای غیر بجران و هر لحظه بر جستن و نشستن و التماس ز سریدن
و پرفتن پیش از هضم در عاف مفرط بی ظهور خفت و عطسه در اول
مرض و برهم سودن دندان در حیات حاده برودن اطراف با وجود
حرارت و ضعف نبض و وجع احشا و حدوث رعشه و سواد زبان

و ثورات عدسی سیاه و رغاف سیاه اندک و بول سفید و سیاه و
منن بینی و حدود حنای در غیر ایام بحران و طالب شدن لهای
نارینک و سیاه و نبر شدن ناخن و کشید شدن پوست پیشانی
و کشاده ماندن چشم و بسیار بود که نزدیک مرگ مرض و وجع ساکن
شود بی سبب ظاهر و سبب است که طبیعت از جنات نومید گردد و
نرگ نصرت کند **دستور اشامیدن چوبی** چنی باید دانست که چو
چنی در بلاد اسلام در سنوات قبل نبوده تا آنکه در اوایل مایه ناسع
بد سناری طبعی مستامولانا نور الله در این ولایت بهم رسیده و مذکور
نموده که از خوالی ظلمات می آورند و اهل فرنگ بسیار از امراض مزمنه
بدان علاج میکنند بتمارض اشک را و بهترین او است که چون بشکند
و نکش سرخ باشد مانند گل شفا لو و سست نباشد و بسیار صلب و
سخت نباشد و سبک هم نباشد و بسیار سنگین هم نباشد و کم کوه باشد
و متوسط ارضه و گیر باشد و چون چو شاند جو شیده او برنگ شراب
و چغانی بود و طعم آن بجلون مایل باشد و طبعی تمام باید و هشی بر
روی آب ظاهر گردد و کهنه و گرم نده نباشد و مراج او را مولانا نور الله
و سالک الدین و سایر اندمین در درجه اول حار و رطب دانسته اند

رحیم مؤمن و برخی دیگر از مناخرین مرکب القوی دانسته اند مایل
بجراحت و پوست در او غالب بر حرارت علی له حال حبه اشک
و امراض مزمنه و فروح خبیثه و امراض سوداوی چون جرب و حکم
و بن ریع و نواصیر و درد مفاصل و جذام و داء الفیل و سایر امراض
بارده و داء و داء القلب و الحبه و اكله و ما للجولیا و سرطان و عرق
و برص سیاه و قطع عادت افون بی نظیر و محلل و مدبول و عرف
و مغوی بیه و منفی خون و روح از کثافات و حبه امراض معدی
نیز مفید است و دستور اشامیدن او است که پس از آنکه استقر
خلط مودنی را نموده باشند ابتدا روزی دو ل پیچ مذکور را نازک
تراشیده با یکن یا سه چهار یک اب در دیک سنگی نموده سرد یک
سپوش گذارده اطراف او را بچرخ محکم گرفته باشد ملاهی از چوب
و اگر نباشد از چوب موجو شاند تا بنصف رسد و فاعله است
که سوراخی در وسط سپوش دیک نموده ابتدا نصف از او بردارد
نموده سپوش را بر روی گذارند و چوب از آن سوراخ در دیک نموده
به بید چرخه درازد یک چوب نر شده اجازا پنبه به پیچد و شمشیر را
رخنه و سرد یک را محکم گرفته چو شاند و گاه گاهی چوب مذکور را از

تغذیه مذکور در دیک کنند و رفت که آب بان نشان رسیده دیک
 از روی اش بردارند و آب را در شیشه نموده صبحها بعد از یک کاس
 کرم نموده با چهار پنج ل نبات بنوشند و باقی را در وقت عطش بعض
 آب بخورند و غذا را از آب چینی طبع نمایند و جوهای جوشیده را
 و بعد از یک هفته که بدینوال رفتار نمودند انگاه روزی دو ل نیم جو
 چینی طبع نمایند و بعد از یک هفته دیگر سر ل بهین فاعده زیاد
 کنند تا چهار ل و اگر حاجت باشد تا پنج ل هم حاضر است و ولد لاجد
 شهر حجه و فرضات خبیثه مداومت خوردن پنج ل مذکور نموده روزی
 ده ل طبع نموده میل فرمودند و هم چنین شخص طبیب معندی را
 اعتماد آن بود که چندان دقت و سعی و اهتمام در تحصیل پنج ل مذکور لازم
 هست زیرا که اگر خوب او یافت شود مثلا سه چهار ل کافیست
 و الا اگر بد باشد ده مار بلکه پنجاه که طبع کنند همان اثر سه چهار ل را
 البته خواهد داشت علی ای حال بعد از عشره ثانی از ابام خوردن
 هویج شش روز یک دفعه بخورید بشنید باین ضابطه که بعد از آنکه دیک
 از روی اش بردارند و بعضی را بر هته نموده بر روی کسی نشاندند
 و لحافی با طرف او گرفته و دیک را آورده در زیر کسی گذارند و آنکه

آنکه سر بوش را از روی دیک دور کرده بقدر دوسه پال از آب ببار
 گرمی مریض بنوشند و همین دهن را از لحاف پیرین بدارد که باعث غشی
 و خفقان نکردد تا آنکه آب سرد شده دیگر بخارنداشته باشد مریض انگاه
 با همان لحاف از کرسی پزیر آمدن و خود را گرم پوشید اسراحت کنند
 تا عرف او سرد شود و احتیاط از هوا بسیار باید نمود باید مجموع این آب
 در یک شبانه روز لا محاله صرف شود و در بین چینی بجام نزنند مگر بوقت
 سردی و رفته برفدی بزنند و از لیمات و حوصات و بقولات و اکثر میوه ها
 احتیاب کنند و شربینی با فراط هم خوب نیست بلکه تغذیه در اعتدال
 اولیست بلکه برهنه باید موافق علت باشد چه اگر محرور المزاج را
 تا ازین با بعضی اعتدال بارده و ترشهای خفیف دهند انفعست و اصلا
 ضرری نخواهد نمود و در خصوص خوردن نمک احتیاب نیست بعضی گویند
 که چون مضور از اشامیدن این چوب زرفی مواد و تغذیه مسلم و شکیل
 و طویانیت و ملوحت سبب تغلب اعضای گردد چنانچه طفل را در
 وقت تولد باب نمک میشود لهذا ممنوعست و برخی دیگر میگویند
 که ترك عادت شئی غیر مضاد و اعتدال غیر معتاد جایز نیست و جمعی
 دیگر و این خبر به تفصیل قابل شده میگویند در امر از مزینه و اورا حلیه

ترك اولی و در بوائی امراض بقلیل کافیت خلاصه بعد از آن که
 در بعین باد و اربعین بعد در حاجت همین ضابطه پنج مسطور در خوردن
 انگاه جو بهای جوشانیده که ضبط نموده اند به نصف ایام در صد
 اشامیدن ای نموده مثلاً یک اربعین خورده اند آنها را بیست در صد
 کنند و اگر در اربعین خورده آنها را سچل شصت کنند باین قسم که مقرر
 روز بروز کمتر باشد تا روز آخر دول افتد و بعد از فراغ چند روز
 باید هم بعوض آب عرف بید مشک یا کلاب یا عرف را از بانه حبیب
 هر مزاجی بنوشد و هرگاه هم آب خالص را هم بخوشانند تا نصف شود و
 بخورند ضرری ندارد خلاصه قبل از یک هفته البته آب بخورند و
 هرگاه نمک را ترك کرده باشند بدفعات مداومت کنند و همچنین
 برودی هم جماع نکند **طریق اشامیدن قهوه چینی** بنوعیست که
 مذکور شد باید از دول شروع نموده الی پنج شش در نیم من بوزن
 شاهاب بدستور سابق به جوشانند تا یک چهار یک شود انگاه صبح نصف
 و از عصر نصف دیگر او را گرم نموده با چهار پنج ک نبات بنوشند و
 شرایط اشامیدن مثل شرایط خوردن چوب چینی است از خوردن آب
 و نمک و نکردن جماع و زنتن حمام **طریق اشامیدن شیر بز** باید

چهار یک بوزن شاه شیر سر شیر گرفته بر سرخ زراغ چینی که از ولادت
 او بگناه گذشت باشد و غلبه از قبول بارده چون کاه و اسفناج کرده
 باشد گرفته در دیک نان فلفلی سفید کرده بعد سه چهار ل ابلهوی بخورند
 در آن ریخته بر سر اش گذارده و از چوب الخیر پوست گرفته من البدایه
 الی التها به بر هم زنند و از هر یک که در اصفهان پوشن میگویند اش بسیار
 شد نموده همان که از دیک بالا آمد فرب با آنکه خواهد بریزد افروفت
 بعد سه چهار یک دیگر اب لیمو بر آن بپاشند و اش را سبک کنند
 تا شیر در دیک بجای خود قرار گیرد تا بنا اش را بشکند تا فرب بخورند
 شود باز بهمان طریق سه چهار یک اب لیمو بپاشند و اش را سبک کنند
 تا قرار گیرد باز هم همین عمل را تجدید کنند که سه دفعه شده باشد انگاه
 از روی اش برداشته سه چهار لافک سفید برابر روی چهار پایه
 بسنه اندازان کر یاس درین فذری از آن که صاف شده در ظرف درین
 ریخته شده چون چشم کر یاس هنوز نیک نشده آن صافها را برداشته در
 در آن کر یاس صافی درین زد و دوسه دفعه این عمل کند تا چشمه کر یاس
 نیک شود انگاه بگذارند تا مجموع بپاید و صبح از سه حصه نموده یک حصه
 او را تا سه ل الی هفت ل شربنی که مناسب مزاج آن شخص است چون شیر

سطوح و دوس در امراض دماغی و شربت امپون در امراض بلغمی و سودا
و شربت برزوی در امراض صفراوی و شربت بنفشه در امراض الاث
صدر بنوشند و چهار صد قدم بفاصله راه بروند حجه آنکه طبیعت
او را زود تر نفوذ دهد و هرگاه شهر را در وقت اشامیدن گرم نمایند
اولی و انسب و اسرع نفوذ خواهد بود و از این ساعت الی یک ساعت
فاصله حصه دیگر را با پنج ک ل الی ده ک ترنجبین یا شربت بنوشند
و بلا فاصله چهار صد قدم دیگر راه بروند و بهمان فاصله حصه دیگر
با هفت ک ل الی بیست ک ل سکجین یا هر چه طبیعت صلاح داند حجه مرخص
بخورند و بهمان قدر راه بروند و بعد از سه چهار ساعت غذا از قبل
کا هو سکجین و مغز خیار و نخود آب نر و اشال و امثال ذلک بخورند
و شبنم یا نرطعام یا بزغله کدو یا اسفناج یا رنوس یا اش سکجین و شربت
نارنج از این مغولچه چربها بخورند خلاصه باید طیب ند برون تصرف در
دوا و غذا کنند که شیر سه مجلس را لا محاله فعل کنند و از غذاهای غلیظ
منجر و حلویات و چیزهای شدید الحموضه اجتناب کنند نهایت دشواری
خبر در اغلب است که مکهوم صد و پنجاه بوزن شاه شیر مذکور را فلفل
کاشه در آن شیره کشیده نادمه شود بقاعده و ساختن بنر و فنی که شیره

شد در کبسه و ریخته ابله و شربت در ظرف نگاه دارند تا دهنتی باز در
آن بهم خواهد رسید صبح آن دهنت را گرفته بطریق مذکور به برند
این شتم بهتر بریده و صافتر میشود و بهیچ دهنت و خنی در آن باقی نماند
و پنبه او هم بمیخسفت شده بکار میخورد **یسنو را شامیدن شیر الاغ**
شیر الاغ سفید دوسه ساله که چهل روز از ولادت او گذشته باشد
و به بقولات بارده مناسب غلیف کرده باشند روز اول بیست ک ل او را
در شب همراه پنبه کف او را گرفته سه ل الی پنج ک ل نبات مانند در آن
مخلوط کرده بنوشند و روزی ده ل شیر زیاد کنند تا یکصد و بیست ک ل
برسد چند روزی یکصد و بیست ک ل خورده انگاه ده ک ل ده ک ل کم کنند
تا بیست ل برسد اگر دیگر حاجت نباشد قطع کنند و الا بهمان فامد
ده ک ل ده ک ل بالا روند تا یکصد و بیست ک ل و دوسه روز هم یکصد
بیست ل را خورده بد سنور اول کم کنند تا به بیست ک ل رسد و موقوف
کنند و غذا و پر هیز مثل ماء الحین است سواى آنکه لا محاله نان
در این مرض بنا بد خورد پس از آنکه ده یا زده روز شیر را بد سنور
مذکور اشامیدند بیک روز صبح بعوض شیر ترنجبین و آب گرم و یا
آنکه خاکشی و نبات خورده از عصف بهج آب کامل یا فلوس بنوعیکه

در ایام تنقیه احتقان مسموم نموده که اگر فضولی از شیر باشد دفع
 و همچنین ضابطه را مرعی داشته پنج اب کامل حفته نمایند **دستور**
اشامیدن شیرین زن جوانی که از ولادت او چهل بوم کمتر شش ماه
 بیشتر نگذشته باشد و آبش نباشد و صحیح المزاج بل معتدل المزاج
 باشد و دخترزائیده باشد و اعذبه مناسبه با و خورائیده و خورائیده
 روز اول پس از اینکه تنقیه کامل نموده یا ترده شیر او را با سدر یا
 بنوشند و روزی پنج شیر و یک لبنات علاوه نموده تا بنودل برسد
 چند روزی بود که را خورده بعد پنج پنج که نمایند تا بپا ترده برسد
 لبنات را هم باید همان ضابطه که نمایند اگر حاجت باشد همین فاعله
 یک دفعه دیگر پنج لبنات علاوه نمایند تا بنودل برسد و باز برگردند
 تا بپا ترده متعال و ترك کنند و سایرند این از احتقان و پرهنه بنوعیه
 که در شیر الاغ ذکر شد **دستور اشامیدن عشب** مخفی نماید که عشب
 التار است و آن با سهین برکت و چون مغرب او نویز است
 لهذا در این زمان اشامیدن آن مندا و لست و موافقت مزاج
 باره رطبه و مفرامه حاره است و فاعله خوردن او است
 که عشب پیدا کند که دفتی و صلب باشد و چون بشکنند وسط او

سفید باشد پس روزی پنج ل او را بنموده در دوسبت لکله
 و عرفی بید مشک و عرفی را زبانه هر یک مساوی یکسب خنیا بنده
 و بطرفی چوب چینی در دیک سنگی نموده بجوشانند تا نصف رسد
 پس صاف نموده سه حصه کرده هر حصه را صبح و ظهر و شام با قدر
 لبنات نیم گرم کرده بنوشند و تا دو و از ده روز همین پنج بپاشانند
 و بعضی زیاده بر این هم بخورن کرده اند و در سایر اوقات اگر عطش
 بهم رسد آب بنوشند و غذا بخود آب و طعام نان مرطبی سبب
 و با لک و امثال ذلک بخورند و از لبنیات و ترشها و سبزهها
 و میوهها و آب سرد و هوای سرد اجتناب نمایند و ثقیل درنگ
 کنند **دستور اشامیدن عرف چهار** عرف چوب خنیا ربه ننهائی مسهل
 شخصی از اکایر ذکر نموده بود که عرفی از پوست و برگ و چوب و غیر
 چهار گیرند حبه ظریف النفس عظیم النفع بود و چندین کس را بدان معنی
 کرده اند و طریق گرفتن عرفی او است که چهار من چوب چهار جوان
 جوهر در سبنا خوب را خورد نموده در آب دو شبانه روز
 بخیسانند بعد او را مالش بسیار داده در دیک کرده بکن عرف
 از آن کشیده و مراد از آن دانههای مدور خاردار است و همچنین

عرف ریشه چهار که چهار من ریشه راد و شبانه روز خبایند بکن
عرف بکیرند بجهت نفوین بدن و ضعف معدن را و نفوین عصب
و نفین بدن و امراض بارده و رعشه و اسهفاء و درد معدن نافع است
و قوه بسیار میدهد و چون در امراض بارده استعمال کنند از لبنیات
و محوضات اجتناب کنند و قدر شربش ده الی اچهل است و صبحها
ناشنا باید خورد و زمان مداومت او بگاه الی ششاهست و بعد از
کشیدن عرف مذکور ناچهل روز استعمال نباید کرد و هر قدر بماند
مضر است و استعمال او قبل از بیست روز مورت زجر میشود و هم
چنین است زیاد خوردن او و غذا و سایرند بپزات مثل اشامیدن
عشبه است **سور خورین کوش افغی** باید افغی ماده رشف
مایل بسرخ جوانی که از آب و عمارات و سوره رارها بوده محصل
نماند اما علامت مادگی است که چهار دندان دارد بخلاف نر که او
دو دندان دارد و علامت جوانی آن سرعت حرکت و دایم سرانگاه
داشتن است و باید در آخر بهار صید شود و بجای مثداد زمانی
سر را با دنباله بهم بسته بعد چهار انگشت از سر و دنباله بکسر
قطع کنند و هرگاه بعد از قطع که خون و بچرک باشد باید او را استمال

نموده و پس از قطع کردن پوست و پراکنده اندرون او را برین کرده
با آب و نمک خوب شسته بعد از آن نمک و شیت و قلی خولجان باو
باشند در دیکه نان تلخی نموده اب با قلی روغن زیتون و نخود علاقه
نموده و بچند ناهار شود انگاه اب و بچند گوشت او را بخورند **طریق**
خوردن زرنج باید زرنج رزد و کلوخه که درش باشد خصل نموده
خوب سخی و صلابه کرده در ایند سه وزن زرنج هلبه سیاه سبز
سخی و صلابه نموده اضاف و مخلوط کرده با شرم شکر تخمیا جها
بعد بخودی کرده اگر مزاج کمال حدث را داشته باشد و معناد
بیشتر باشد روز اول بعد بکاش شروع کرده هفته بکاش علاوه
کنند تا هفته چهارم بعد بک نخود بخورند و بعد از آنکه طبیعت اجتناب
بهم رسانند در هر روز بکاش بایش زناید کنند تا بعد بکاسب
مزاج و حاجت باشد رسانند جناب والد حضرت **موسی** خورد و
کاهی بیشتر تناول میکنند و میفرمایند جمیع قوای بدنی را نفوین کرد
و میباید در او ابل از محوضات اجتناب نمود **مصل** در بیان
احوال بعضی ماکولات مذلوله انکور بعضی غلب و به ترکی از
نامند در آخر درجه اول کرم و زرمعدن از مرجه غلبه و سمن

بدن و صاف کنند خون صالح در اغذیه بهترین ميوها و رافع
 امراض سوداء و مصلح حال سینه و شش و مضر معد و رطبه و ریحی
 و فواید ریحی و سد کبد و طحال و مورت تشنگی و مصلح غلظت
 ترشست و ملین طبع و آب خوردن بعد از انکه مضر معد و
 مورت اسهال و بنهای عفن و پوست و دانه و مولد ریاحست **انار**
 عبری رمان گویند شیرین و در سردی معتدل و در درجه اول
 تر و با قوه قابضه و مولد خلط صالح و نفاخ و مدربول و حال و
 مفتخ و طین طبع و مورت تشنگی و خوردن او بعد از طعام سبب
 اخذ غذا و حجه امراض کبدی و سیرز و خفقان و صاف کردن
 او از و صاف کردن بدن و نفوذ غذا و رفع جرب و حکم نافع و
 ترش او در دوم سرد و خشک و قابض و مدربول و مسکن حرارت
 معد و غلبان خون و رافع خمار و فی **انجیر** عبری نین گویند در
 اول گرم و در دوم نیم تر و موی و کثیر غذا تر از سایر ميوها و سبز
 الاخذار و مسکن حرارت و تشنگی و معرق و ملین و طبع و
 مسهل برفق و مسمن بدن و مفتخ سده و مفتوی جگر و رافع سده و
 ورم و طحال و بواسیر و عسر بول و هزال کرده و خفقان و در بود سعال

و درد سینه و خشونت قصبه و ریح **الوجه** عبری ادرك گویند
 در اول سرد و در دوم نیم تر مسکن حدث صفرا و ملین طبع و راس او
 مسهل بعصر و قاطع فی و نفاخ و مضر معد و مصلح کلفند و رب
 او قابض و آب برک او کشته گرم و آب الوجه ترسیده حجه سرفه
 حار بسیار نافعست و مضر **الوزیر** عبری اجاص گویند و این شامل
 الوی بخارا و الوی سرخست در اول سرد و در دوم نیم تر ملین و مرق
 و مسهل صفرا و رفق و مسکن حرارت و فی صفرا و حجه بنهای حار
 و صداع حار و خارش بدن نافعست **الوال** عبری الحوباء و بروی فراص
 گویند در دوم سرد و در اول خشک و قابض و مسکن تشنگی و حد
 خون و صفرا و مفتوی معد و رافع غشيان و التهاب و چون او را
 شیره کشید با عشرين راز بانه بنوشند حجه سنگ مثانه و حرقة البول
 بعد بلیست **امرن** عبری خن گویند در اول سرد و در آخر دوم
 خشک قابض طبع و قاطع اسهال صفراوی و مولد سده و سنگ مثانه
 و مصلح شکر و عسل و بدش برنج میباشد و کاورس هم در جمیع
 افعال این لجن میباشد **اسفناج** عبری اسفناج گویند در آخر اول
 سرد و تر و گویند معتدلست ملین طبع و با قوه جالبه در ادعیه و ریح

الهضم نر و که نفخ نراز سا بر بول و حمة امراض سینه و التهاب و تشنگی
 و بنهای حار و درد شش و سل و پخته او حمة درد سرد و درد کمر و مفاصل
 حار و اورام حار و ضا د خام او حمة در کلو و فلفلونی و کوبیدن بنوی
 و انفجار دمل نافست **امره** بربی رهش کوبند و آن کجند بود ادم
 مفتر است که از سائیدن روغن از و بهر سد کرم و تر و ملین صلا
 ظاهری و باطنی و مفتخ و منضج دمل و مهبی و مفسد اشتها و غلبه
 و مصلح سر که است و آنچه از مغز سینه و نرد الو و شفتا الو و غیر آن
 ترتیب دهند چون اصل آن چیز است در خواص **انجک** بربی دایج
 ابروج کوبند و آن دانه امرود جنکلیست در اول کرم و در رطوبت
 و برشته او مایل بخشکی سهل و مدبول و مسمن بدن و غذا ثبت
 در او غالب و موافق سینه و خجره و اعضا تشنه و اکثار او مفسد
 معده و مصلح شرب بنهاست **بارخا** در دویم کرم و خشک و مقوی
 معده و مفتخ سددی که از غیر خودش بهر سد و خودش بفتنه فسد
 ملین صلا با است و باروغن صلا با است و باروغن ملین طبع
 و با سر که قابض و مدبول و بالخاصه مصدع حار و موثر در
 بهلول و عانه و بواسیر و مولد سوداء و مفسد رنگ و مصلح بخن

اوست باروغن و گوشت و سرکه **سپا** بربی مصل کوبند و در او
 سیم کرم و در اول سیم خشک و بارطوبت فضله و مقوی شهنوبین
 خصوصاً پخته او با گوشت چرب و دافع مضرته هوا و بانی و طلعون
 و اختلاف ابها و مدبول و حبض و مفتخ حصاء و پخته او کثیر القذاست
برنج بربی از کوبند در دویم خشک و در حرارت و برودت مفید
 و بالخاصه در محروم المزاج برودت احداث میکند مسدود قابض
 و تنهایی قلیل غذا و حمة زجر و اسهال دموی و احقان رحم و امراض
 گردد و فنانه مضید است **به** بربی سفرجل و بنرکی هبوانا منداست
 او در برودت فرسب الاغذال و در اول دویم نرم مدبول و مقوی
 معده و دل و دماغ و مفتخ و ترش او در اول سرد و در دویم خشک
 و در ثقبه معده افوی از شیرین و جرم سرد و قابض و اکثار او سهل
 و حمة بر انگبین اشتها و ضعف حکم و معده و برقان و صداع مزمن و
 نزلات و منع صعود بخارات انصباب سوداء و اسهال و تشنگی و دافع
 مسفی است **بانلا** نان اش در اول سرد و تر و خشک در دویم خشک و
 مقوی باه و مسرع الاخذار از معده و غیر مسدد و با فوف محله و منفع
 و رطوبت فضله و حمة فرجه امعاء و اسهال و فی و شقیه الان صلا

و تقویت آن و مافع ریختن مواد رفیع از دماغ و مسکن سعال **پاچه**
 عربی کراع نامند بهترین همه پاچه کوفته و بز بکسله است لزوج
 و در هضم و بعد از آن هضم مولد خون صالح رفیق و منع عمل غذا
 و حمة نافعین و صاحب بواسیر و سوداها و محرق و سحر و خشونت
 خلق و سینه و شقاق لب و زبان و سرفه با بس و سل و دق و نفث
 الدم و عسر بول و هزال مغز و صاحبان زخم و شکستگی استخوان
 نافع و آب و ملین طبع و بحمة سرفه حار مفید است **پیر** عربی
 جبن گویند نان او در ویم نرم و مغزی معده و روده و مقوی کرد
 و تلین طبع و لد خلط صالح و خون و در هضم و سیرج السلوک در
 اعضا و پیر کهنه نمکسود و درد ویم کرم و خشک و قاطع بلغم و
 مقوی اشتها و محقق رطوبات و معطش و مولد حله و حرکت
پودنه عربی فودنج گویند در اخرد ویم کرم و خشک و مدبول
 و با غسل مدر عرق و بخند او حمة داء الفیل و بیت بلغمی و سودا
 و جذام نافع و طول او حمة دفع زردی و برقان و یا غسل و
 نمک حمة دفع کرم معده و حب الفرع و جلول او حمة حبس حبس
 نافع و قاتل چپین است **سینه** عربی قفق گویند درد ویم کرم و خشک

و بارطوبه فضلیه و مفتخ سده جگر و مولد خون صالح و مسکن
 و مقوی معده و حمة درد جگر و فی و غشایان و مغز و سرفه مزمن
 و تقویت دل و حافظه و ذهن و دفع خفقان و برودت جگر و لاغری
 کرده و حمة برقان و سپر ز نافع و حافظه و ذهن و دفع خفقان و
 برودت جگر و لاغری و مصدع محررین و مورت شری و مصلح
 سرکه و ز شیههاست **بار** **شر** عربی لوز الحلو گویند در اول کرم و ز
 و مفتخ و حافظ قوتها و جالی اعضای باطنی و ملین آن و ملین طبع
 و خلق و موافق سینه و مقوی باء و مسکن حرقة منی و مسکن بدن و با
 شکر کثیر غذا و حافظ جوهر دماغ و بوداده او مقوی معده و قابض
پیدمشک عربی خلاف بلخی گویند جالینوس سرد و تر و دیگران
 در اول کرم و مایل بخشکی دانسته اند عرق او در جمیع افعال قوی
 تر از عرق پید و کلاب و ملین طبع و مولد خون صالح و مهبی و موافق
 سینه و شش و مرطب دماغ و مفتخ سده و مصلح حال جگر و فساد سیر
 و مسکن و مقوی سپر کرده و حمة ابله و حصیه نافع است و مفسد معده
 و سیرج الاستحالة خلط حاضر و مصلح سکچین است **نوش** **سپا** درد ویم
 سرد و در اول خشک و قابض و مطفی حدث خون قانع صفرا و زادع

و مانع ریختن مواد با اعضا و مواد حاره بخلق و زبان و مسکن عطش و
 بنه استنها و غرغره اب او حجه روع غلبه مواد و تقویه خلق و خشک
 او حجه فرجه امعاء ناهفت **خنده مرغ** مایل بکرمی و مرکب القوی
 سفید او در دوقیم سرد و زرد او در اول کرم و زرد کثیر الغذا
 و قلیل الفضول و مولد خلط صالح و مهبی و مقوی دل و بدن و حجه
 خشونت معد و دروده و مثانه و نفث الدم و منع نزلات حار و بسینه
 و اصلاح ان و مقوی شخصی که خون از او بسیار بیاید و موافق مزاج
 سودا و است **ترنج** بالک نیز گویند و بکرمی ازج گویند پوست او
 در دوقیم کرم و خشک و درش او در اخر دوقیم سرد و خشک و تابض و
 مقوی دل و مسکن فی صفراوی و مقطع مره الصفرا و با قوه زیانیه
 و ملطف و مشهوی صاف کننده روح و خون از صفرا معد و معاء
 و حجه خفقان حار و تقویه معد و جگر و شکن حرارت احشا و
 پرفان و تشنگی و اسهال صفراوی و کبدی و خمار نافع **ترنج** بکرمی
 کرات البطل نامند در سیم کرم و در دوقیم خشک و خوردن او بعد از
 غذا مانع ززش شدن غذاست و ملین طبع و مدد حبض و بلطف و
 مهبی و رافع قوی و مفتح سد جگر و مقوی بکرو قوه هاضمه و منفی

قصه ریه و اب او فاطح بواسیر و محرک باه و زره از پیاز و بر هضم
 تر و نفاخ و مفسد لثودندان و مضر مزاج حاره و منجر و محرق خون
 و موردت نار بکرمی چشم و مصلحش کثیر و کاسنی است **تر خاله** بکرمی
 تر خون نامند در سیم کرم و خشک و محقق و مقوی معد و بخار
 و مقدره الله و مشهوی و خوشبو کننده دهان و محلل رباح و اخلاط
 لریحه و مفتح سد و مصلح هوائی و بانی و طاعون و خائیدن او
 حجه فلاح و اکثار او محرق خون و فاطح باه و مصلحش بقول یارده **رب**
 بکرمی فجل نامند در سیم کرم و در دوقیم خشک مدد بول بعد از طعام
 هاضم و مخرج رباح و محرک اروغ و اندک تلین و بنکو کنند رنگ
 و رخسار و مداومت او باعث رو بایندن موی که ریخته شده
 باشد و اب او مفتح سد فی خصوصاً با عسل و اکثار و موردت
 معض و تقن خلط و مضر سر و خلق و دندان و مصلحش عسل و زیره
 که در سر که خبثت بایند باشد **نهوج** در دوقیم کرم و خشک و کثیر
 غذا و سزج الهضم و مهبی و لطیف و مولد خون صالح و جالس
 السهال و حجه قالج و لقوه و امراض یارده دماغی و جگر و معد و حجه
 ناهین و ضعیف الاحشاء بیلر ناهفت **تر هندی** در سیم سرد و

دویم خشک مسکن عشان صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و
 خلط عرقه و در حوضات مسهلی سوای او نیست و مطفی هيجان خون
 و حجه خفقان حار و حله و جرب و فلاع و عطش و بنهای حار و بنهای
 غشیه و کرب و شرج محدودین بیدیل و انکار او مورت سح و معال و
 مضر سیرین و مولد سده و مصلحش کبر و ختنش و بفته است **چند**
 ببری ملق کویند مرکب القوی و حرارثش در اول و باقوه قابضه و
 رطوبه مانده و حالی و محلل و مبرد و مطفی و جرم الخناس طبع و مانده
 او ملین و قلیل العذا و قنای و مفتخ و مقطع بلغم و ناطخ شده با بوزیه
 و اکثر او مورت فوای و غشی و مصلحش بخن او باعدس است **جو** ببری
 شجر کویند در اول سرد و خشک و قلیل العذا و باقوه قابضه و
 محفف و رادع و مسکن عذبان خون و صفرا و تشنگی و مورت لاغری
 بدن و مضر مثانه و مصلحش روغنهای و الینون **حریره** ببری بطبخ
 نامند بقد مراتب شیرینی که دارد حار و در دویم تر و نا شیرین او چون
 حریره کرم در اول سرد و در دویم تر و جمیع او سرچ الاستحاله بخلط
 غالب معدی و مصلحش سرکه و انارثش و مدر بول و مخرج حصاة
 و جالی و سرچ النفود و ملطف و مرطب و مدر عرق و شیر و مسهل انچه

باورسد و مصلح حال کرده و نا شتا خوردن او مورت بنهای صفراوی
 و بر بالای طعام موجب تخه میشود **خار سبز** ببری قشد نامند در
 اخرد ویم سرد و تر و مسکن حرارث صفرا و خون و التهاب احشا و
 رافع تشنگی و مفتخ سده جگر و مدر بول و مخرج حصاة و رافع **صفیه**
 که اسهال حار بهم رسد حجه سهای شد و پرفان و درد سر و
 نرشی خبار مطفی حرارث و بسیار در هضم است **خار خضر** ببری قشتا
 نامند در اخرد ویم سرد و تر و مغز او مسکن حرارث و تشنگی و مدر
 سنگ کرده و مثانه و حجه التهاب معد و جگر مضید و لطیفتر از
 خبار سبز و سریع الهضم از آن و پوست و گوشت او مولد رباح و فوای
 و در هضم و خلطی که از او بهر رسد مسعد عفت است **خارما** ببری
 نر کویند در دویم گرم و در اول خشک مهبی مبردین و موافق سینه و
 شش و کثیر العذا و مولد خون منن و مغوی کرده لاغر و حجه فالج و
 اعیا و درد دوا و امراض بارده بلغم و درد کمر و مولد سودا و سده
 جگر و سیر و محرق خون و معفن اخلاط و صدع و مورت فلاع و درد
 و درد دندان و مصلحش روغنهای و ختنش و بادام و ابانار است **خار کور**
 ببری سمار الوحش کویند در دویم گرم و در سیم خشک و غلیظ و مولد سودا

و مرق و پیه او حجه مفصل و تحلیل رباح غلبه و طلای پیه او حجه
کلف و غوبا و با فط حجه درد کمر و کرده و با شیر مرصعه حجه دفع کرپه
اطفال و مغز سر او حجه بولد در فراش مهب **خرکوش** بعربی ارب و نمود
نامند در اول سیم کرم و درد و نیم نرطلاء خون کرم نان او حجه ضعف کلف
و بن و شوربت که آب سبند از آن ترشح کند و جوش و خشکی که در سر
هم رسد مفسد و مسکن در دهان کهنه و پیر ما به او بعدد فراطی تا نیم آل
با سر که بنوشند حجه سرع و تحلیل شیر منجد در معد مفسد است
خوک بعربی خنزیر نامند گوشت او را در اول دویم کرم و در سیم
ثرو شیرین و در طعم مثل گوشت انسانی موافق بن لحوم است براج
انسان و هم او بعد از انقضای جرم بدن میشود و مفتح سد و سمن
واکل او مورد حرص شدید و فساد عقل و ذایل شدن مرقف و غیره
و سبب صداع مرقن و داء الفیل و مفصل و مفسد معد و مصلح
خمر است **خفاش** مفسد تخم او را در آخر دویم سرد و در اول ثرو منوم
و منخج مواد رفیع صفراوی و ده درهم او با شکر حجه خشونت سینه
و سرفه حار با پس و نفث الدم و بی دق و حرفه مثانه و امراض خان
ان و مفوی حکم صغیف و کرده و سمن و با غسل مهبی و مداومت

اوقه باه است **قو** بعربی نجض کوبند در دویم سرد و رطوبه در
او غالب بر پوست و مسکن غلبان خون و محرک باه محرورین و شته
و مثن و مصفی حدث سمومات حار و حجه تب دق و تشنگی بند
حار و التهاب حکم نافع و دروغ در بنهای خلطی مفتح میکرد **دتر**
بعربی خندوس نامند مایل بحارث و در دویم خشک محلل بلغم و خون
جامد و قابض طبع و ثقیل و تقاخ و غذائیت او غالب و ضاد بخته
او در سر که بجه جرب مفتح و نفث ناخن مفسد است **روغن** بعربی
زبد کوبند در اول کرم و در آخر ثرو ملین و منخج و مفتح سد و
حجه نصفه صوف و نصیر و خشونت خلق و سرفه خشک و اورا
ظاهری و باطنی و ادرا فرمودن فضلات و طلای او با الخاصیه
غذیه بدن میکند **ربا** در دویم سرد و خشک و قابض و حجه التهاب
و تشنگی مفرط و نهانند و فی و خمار و دفع فساد خواش حوامل و
فساد رنگ و رخسار و دفع غم نافع و اناردان قابض ثرار رقت و
رب انار ترش در افعال قوی تر از آب است **رب** **نوش** در دویم سرد
و در اول خشک و در جمیع افعال نایب مناب نوشت و حجه امراض
دهان و ورم حار و در عضل خلق نافعست **ربا** در دویم سرد و

خشک و لطیف و با قوه فابضه و مقوی معد و احشا و جگر خار
و مفرج و فاطع فی و تشکی و غشیان و مسکن حدث صفرا و خون
و حجه رفع مستی و خمار و بواسیر و طاعون و وبا و خفقان و ولس
و اسهال خان و پرفان و بنهای خار و خرباک اشها و منع بروز دمل
و مورت فولنج در مبرودین و مصلح شرب عواست **رب عون**
در دوقیم سرد و خشک و فاطع تشکی و مسکن حرارت و التهاب معد
و حجه اسهال مزای و بر آنکچن اشها و حفظ جنین و تقویت احشا
و غشیان صفراوی و رفع خمار و منع قبول مواد و آرت انار ملجوش
حجه ب صفراوی مجربست **زرد آل** ببری شمش و بزکی اربک نامند
و افشام میباشند و در دوقیم سرد و نر و مفتح سده و ملین صلابات
و شیرین او ملین طبع و موافق محررودین است تا مادیکه در معد
نزش نشود و حجه تشکی و التهاب معد و شکن غلبان خون و صفرا
ناعست و سر به النفض و نفاخ و مولد اروغ نزش و مضر تبردین است
و مصلح شکر و باد با نشت **زردک** ببری جز نامند در دوقیم گرم
و زهره و ملطف مدبول و مفتح سده جگر و فاطع بلغم و مقوی
معد و ملین و حجه سرفه و درد سینه و معد و جگر و اخراج

حصه و مزای او بغایت مهبی و مقوی احشا و رحم و هاضمه و
جرا و طی الحضم و نفاخ و مضر محرودین و مصلح ادویه خان **شک**
ببری اینها را ریس گویند در دوقیم سرد و خشک و با قوه فابضه و
مقوی معد و جگر و دل و مانع ریختن مواد با اعضا و فاطع صفرا و
تشکی و مسکن حرارت معد و جگر و غلبان خون و مولد ریج و مصلح
میچک و قابض طبع و مصلح شکر و شیریه نفاست **سبب** ببری
نفاخ نامند شیرین او در اول کرم و در دوقیم نر و نزش او در اول
سرد و خشک و نزش و شیرین او در حرارت و برودت معتدل و
در اول خشک و مجموع او مقوی دماغ و دل و جگر و خفقان و
عسر النفس نافع و شیرین او مفرج ملطف روح جوانی و سر به الاستحاله
صفرا **سبب** ببری قوم گویند در اخر سیم گرم و خشک و بار طوثر
ضربه و محلل و مدبول و حیض و عرف و مفتح و جالی و جاذب
و محقق دطوبات معد و مفاصل و حرارت او شبیه بحر حرارت غیر
و ملطف و رفیق کتله خون و باقوت نر با قوه و رافع مضرت انهای
مختلف و هوای و بانی **سنان** در دوقیم سرد و خشک رافع و مقوی احشا
خان و قابض و رافع صفرا و حجه فی و غشیان و نفث الدم و زرق

لدم و در بیهوشی و سعال مرین و معده رنج و صرع و بعد و امعاء و کمر
بول نافع و مضر جگر و معدن بارده و مصلحش مصطکی و انیسون است
شراب ببری خمر کوبند نان او را یکسال در دویم کرم و در اول
نرواز یکسال نادر و سال در سیم کرم و در دویم خشک و دو ساله او را
چهل سال پوست او در سیم و اولی است که ناسه ماه از او نکند
استعمال نکند و غوی زین امثال زرد عقیق رقیق و ضعیفین همه
نان سفید است باید در ششکی و کرسکی و پیری و غضب مفرط
نرسد مکر ماهی بکوبند **شلیج** در اول دویم کرم و در اول زکیر العتلا
و میچ باده و مدر بول و مغوی با صر و مفت حصاة و رافع سعال
و ملین طبع و سینه و فقاخ و در هضم و مصلحش زیره و شیرینجاست
شلیل هلو شفا بهترین هر شلیل و بعد از آن هلو و پس از آن
شفا لو میباشند در اول سرد و در دویم گرم و ملین و مسکن ششکی و
عقبان خون و صفرا و بخارات حار با سبه و حبه بنهای صفراوی
خالص دموی و دفع بد بوئی دهان و خشکی دماغ و ز طیب مزاج
سوداوی و در امر حبه حار و معتدل باده و منتهی طعام و مضر رطوبت
و اعصاب و سریع الثفن و مودت شرشهای مزمنه و مصلحش

مرای زنجبیل و عسل **سیره** در اخراول نرو در دویم کرم و مولد
خون صالح و مسمن و مقنع و مداومت او با شیر نان و اندک بادام
حبه هنر مال مفرط و حفقان و ضعف احشای عجیب الاثر و باندک سرکه
حبه برقان و سپرز و با اندک زعفران حبه دفع هم و غم و غضب شدید
و با سداب حبه صر **شکر** در اول کرم و در اخراول نرو و ملین طبع
و خلق و سینه و شش و جالی رطوبت آن و حبه سرفه و احشای بول
و حرثه آن نافع و مولد خون معتدل و محلل رباح و شکر سرخ در
کرد و در اول و انواع شکر صالح الغذاء و مسمن و مبهی و سریع الثفن
و مانع پیری **شیت** در اخراول دویم کرم و در اول آن خشک و ازاد
بکار و محلل و منضج و مدر بول و حبض و شیر تخم او در این فعل قوی تر
و مسکن معض و مقنع سد و هاضم و با نر با قه و حبه برقان و امراض
بلغمی فاقط و فواق و ضعف معدن و جگر و سپرز در بود سنگ کرد و مثانه
و فوایج و منع فساد اطعمه و حبه امراض الان مناسله لغت **شاهی** که
ره نرک باشد ببری جرحه کوبند در دویم کرم و در اول خشک و مدر
بول و مقنع سد و جگر و سپرز و مفت حصاة و مولد متی و محرک جامع
و ضاد او با زهر کا و حبه ازاله مزاج و خوردن او ناسد رافع بد بوئی

زیر بغل و مصدع صدر و منجر و مظلم بصر و مصلحش کاسنی و سرکه است
 بمری لین کو بند مرکب القوی و مهبی و مسمن منفع و سیرج الحضم و کثیر
 الغذاء بنکو کتد رخسار و مولد منی و مدر فضلات و مقوی جوهر دماغ
 و زنیاق سموم است بقی و حافظ رطوبات اصلی ملین طبع و مرطب دماغ
 و سیرج الاستحاله مجلط غالب معد و مصلحش عسل و شکر و خوردن او
 با وجود اخلاط فاسد در معد مھلک و ثار معد نکد شنه خوردن چرب
 و خوابیدن بر روی او مفید است **شش** بمری ریه نامند فابل غذا
 و خفیف و مھربن اوشش بزغاله و بیه شش ماهه است نابلک ساله حجه نافع
 مفید و مداومت او کو بند موجب میل است و مصلحش سرکه و طلای
 خواب یکاب او که بینک باشد چهل نابل و قویای باین مفید است **شک**
 بمری لجه النیس نامند در آخر اول سرد و در سیم خشک فاطع نفث الدم و جھر
 و اسهال مراری دموی و رافع فرج امعاء و فرج ریه و ضداد و مقوی اعضا
 ضعیفه و فم معد و جگر و محمد بن ذکر نیا خوردن او را رافع سموم دانسته
شش بمری جل نامند بچه او نادر و ساله مھربن از سایر کوشش در دویم
 کرم و در سیم خشک و مقوی باه و اعضا و حجه بن ریح و عرف النساء و
 برقان و حرقه البول نافع و مقوی باه و اعضا و حجه بن ریح نافع مولد

امراض سوداوی و اخلاط غلیظه و مصلحش ادویه حار و شراب کھنہ
 و زنیاق کبر و سکھ است **عسل** در آخر دویم کرم و در اول ان
 خشک حالی و مقطع سیم و رطوبات و مقوی جوهر و حرارت غریبه
 و جاذب رطوبات از غنی بدن و منفع دانها و کھا و زنیاق سموم نادر
 و رساندن ان با اعضا و حجه فضول مانعی و سینه و قصبه ریح و ریه معد
 و جگر و سیرج و اسهال و برقان و حصاه و عسر بول فالج و لفوف و انواع
 رباح و نفوذ اشنه نافع و کھنه او مورث جنون و محرث اخلاط
عسل بفارسی مرھک است نھایز درین بلاد عدس مشهور است
 در حرارت فابل با اعتدال و درد ویم خشک و بعضی درد ویم سرد و
 خشک دانسته اند جالی جلد و جرم او قابض و اب طینح او مسهل و حجه
 سرفه و درد سینه نافع و خوردن ان بی سرکه نقاخ و با سرکه مقوی معد
 بسیار **غاز** مرغیست از اردک برزگز و در افعال مثل اردک و از ان
 کرثر و غلیظ تر و روغن او محلل و منفع و حجه رباح و میچش شکم و استسقا
 و درد مفاصل شیرا و ضداد نامست **غور** بمری خضر کو بند در
 اول دویم سرد و در آخر ان خشک و عصان او سرد و خشک و مطفی
 حرارت خون و صفرا و فامع صفرا و مقطع معد و مقوی جگر و بدن و

جالس طبع ومانع اضباب مواد ورافع سستی اعضا و تشنگی و
معد سرد و مضربه و مولد ریاح و مض و مصلحش کفشد و اینون
و انجیر است **مرئی** برمی مهبیه نامند از جمله اقدیه لذیذ است
که از ارد برنج و شر تر نپس میدهند حجه رفع فی طعام که از پنجن
سودا بعد ناشی شده باشد نافع کرم و تر و حجه مایه لجنی و چون
و درد سر و بینی و فزیه کردن بدن و تولید خون صالح مؤثر است
مندی در اخر اول کرم و خشک و مهبی و مفوی اعضا خصوصاً معاء
شخص ضایع و زیاد کنند جوهر دماغ و قلیل الغذاء و بوده باندک
قلقل منجیع فی و مصلحش ماء العسل و بن ب و شکر است **فاخته** در
خرد و نیم کرم و خشک و مهبی پخته او حجه فالج و رعشه و امراض
عصبانی و ریاح غلیظ و نفیج شد و نافست و مورت پنچائی و
کباب او در هضم و مصلحش روغنهای و سرکه است و فطور خون کرم
او حجه بیاض چشم مؤثر است **مرئی** از فاخته کوچک تر و بی طوشت
درد و نیم کرم و خشک موافق مبر و پین و مرطوبین و مولد خلط فاسد
و اکثار و مورت و سواس و جذام و مصلحش روغنهای ادویه لطیفه
و ندهین روغن و سپه او موجب سرعت حرکت اطفال و تخم او معین

نظف اطفال **مرئی** کرم و مهبی کرم کوبند مرکب القوی و در اول کرم
و خشک و مهبی و بنکو کنند رخسار و مولد منی و منوم و مانع صعود
بخارات بدماغ و مانع منی و باعث سرعت حرکت اطفال و نیم پنچ او
مسهل و مهبی او قابض و رافع خمار و ارتعاش و سرفه مزمن و آب مطبوخ
او نفی بدن و عروق مسکن درد سرد در کمر و زانو و درد حجاب و احشا
نار یکی چشم که بسبب بخارات و رطوبات باشد و مضر سوداوی **مرئی**
و بواسیر و مضر و پین و مصلحش پنچن یا کوشن فزیه و روغنست **کلاب**
برمی فبط کوبند مرکب القوی و بارطوب غلیظ و قوه مقننه و محلل و
مهبی و مدد با لخاصیه رافع خمار و مولد سودا و مصنف دماغ و مضر
روی و قلیل الغذاء و مسدود و در سایر افعال مثل **مرئی** است مقرر پنچن
او و روغن زیتون و ادویه لطیفست **کلاب** ماء الورد است مرکب القوی
و مایل بر سردی و با حرارت لطیفه و مایل بر طوب و با قوه قابضه و بعضی
سردی و خشکی او را بپسند کرم او حجه نفث الدم و خشونت سپنه و در
معد و معاء و مغض بارد و حار و درد جگر و سودا و حجه خفقان و خلط
او حجه نفوب دل و رفع غشی و پیهوشی و نفوب دماغ و حواس و با لخاصیه
مضربه و باعث سفیدی پوست **کلابی** شیر برمی کثرا کوبند معتدل

مایله بحرارت و درد و بیم تر مفرج و مغوی معده و هاضمه و دل و رافع
و خفغان و نزلات و سوزش مثانه و ملین طبع و یا قوت فایضه بعد از تلذذ
و معدل خون و مرطب دماغ و حجه دفع سمیت فطر مقید و مولد نفخ و فوایج
و مصلح او مرتب زنجبیل و دانه است **کل ای ش** در اول سرد و درد و بیم خنک
فایض و مغوی حبه و معده و مشه و مسکن حرارت خون و غلبان صفرا و دفع
ششکی و بعد از طعام مسهل بعصر و قبل از آن فایض و مولد خلط صالح و سد
مضر متایج و مصلح او غسل و جوارشات و کند است **کل اس** در اول سرد
تر ملین طبع و سریع الاستحاله بخلط غالب و محرک باه و محررین و بعد از
طعام مودت تخم و مضعف معده و حجه خشونت خلق و شش مقید است
و مصلحش جوارشات و صمغ او کرم و خشک و جالی و مغری و در قطع
سرفه مجرب و مغوی باه و محرک اشتها و رافع خشونت حلق و مست **کرو**
بهری جزو نامند مفر او در اول کرم و درد و بیم خشک و یار طوبه فضیله
و ملین طبع و محلل و مسهل و مانع نفخ و خوردن ده ل او که باده آ باخبر
گویند باشند در تلین طبع مجرب و بر بان کرده او با پوست حجه شش
و مودت عدم خلق و شوردهان و مصلح او آب انار بن و مضر محررین
و مصلحش خنکاش **کرو** بهری فرع گویند درد و بیم سرد و تر و ملین

و مفتوح و مدد بول و عرف و مسکن ششکی و قلیل غذا و با نمر هندی و
شکر حجه اخراج صفرای سوخته و حرارت دماغ و سواس و جون
و درد سری که از بخارات حار باشد و مودت فوایج و بنهائی سریع
الاستحاله بخلط غالب و هرگاه ارمعه فاسد گردد مولد خلط سیمی است
و مصلح او زیره و ادویه حار است **کلک** بهری فیج نامند درد و بیم
کرم و خشک و کثیر غذا و سریع الهضم و مهبی و لطیف و مولد خون صالح
و جالس اسهال و حجه فایج و نفوذ و امراض یارده دماغی و محرک و معده
و سینه و احشای نافع و در مزاج محروم و در هوای کرم و یارده دماغی و محرک
و معده و سینه و احشای نافع و در مزاج به شراب مصدع و مودت
خارش بدن و مصلحش سکینین و زرشک است **کبر** بهری سام
نامند در آخر دوقیم کرم و در اول و دوقیم خشک و یار طوبه فضیله و بچه
خانگی او بهتر از سایر و مغوی کرده و مولد خون و منی و مسمن و فاطح
اخلاط یارده و حجه فایج و نفوذ و در عشه و اسهفاء زنی و طبیلی نافع
و مضر محررین و مصدع و محرر خون و مصلحش بختن با آب غون و سرکه
و خوردن کاسنی و بخار است **کجشک** بهری اصغر نامند و درد و بیم کرم
و خشک محرک باه و مسمن بدن و موافق مرطوبین که ریاح در آن تولید

کند و گوشت آن ملین طبع و جرم او فا بیض وجهه استسفا و مالمج
 امثال ذلك وضعف جگر و پرفان وضعف باه خصوصاً نخ و مغز سر
 او که در وقت هیجا گردد و مضر محروم و مصلح او آب انار و امثال
 ذلك **کرده** ببری کلیه و در اصفهان فلو و ترکی بو کرک نامند
 بطی الهضم و مولد خلط غلیظ و سریع الفساد و مقوی کرده و کمر است
 و بهترین او از حیوان جوان فربه است و مصلحش ادویه چاه و آبکار
 و سرکه و پیه او ملین و ادرام صلیبه است **کان مېش** ببری جاب
 مېش نامند گوشت او کرم و خشک و بسیار غلیظ و حبه اصحاب
 ریاضت و هنرال و کلیه نافع و مولد سوداء و مضر درد مفاصل و
 امثال است و مصلحش آب کامه دارچینی و ادویه لطیفه و بخور و مو
 شاخ او باعث کرختن انگشت **کا و** درد ورم کرم و در سیم
 خشک و غلیظ و در هضم و موثر امراض سوداوی و بعد از هضم
 نام مقوی بدن و مسکن و فاطح بر از رفیق و حبه اصحاب ریاضت
 و فوق نافع و باعث نفق خون و مضر صاحب نفوس و مفاصل
 و موجب نفث فجاءه و مصلحش تخین با عسل و سرکه و ادویه چاه
کرم درد ورم کرم و خشک مفتح سده و حکر و سیر و ممد

بول و حبس و منفی کرده و مثانه و از قوه ادرار مخرج چنین و محلل
 ریاح و نفخ و مهبی و محرک باه و اشتها و فی رافع سح و حبه دیود
 ضیق النفس و فوان و برودت احشا و درد ببل و درد و عصبه و
 لرز بلغمی و عرف النساء و منقص و کد اخن سنک مثانه مفید و ترش
 مضر حوامل و مضره بجهت تحریک باه و محرک صرع و مقصد شیر و
 مصلح او انیسون **کاهو** ببری خن و بزرگی خاس نامند درد ورم
 و تر و سریع الاخذار و مولد خون صالح رفیق و رافع ضرباب و
 هوای و بانی و مسکن حدیث خون و صفرا و مفتح سده و ممد بول
 و منوم و زادع ادرام حاره و مسکن تشنگی و مانع منشی و خمار و حبه
 پیوست سوداء و صفرا و حله و جنون و جذام و پرفان و درد پستان
 و حرقه مثانه و بول و درد سر و انگشت **لبو** در جمیع خواص مثل
 ترنجست و پیوست زرد او درد ورم کرم و خشک و مقوی معد
 و حال و فا بیض و محرک اشتها و معین هضم غذا و مفتح سده کرده
 و محلل فو لنج و رمی و ادرغ ارند و مزاج و ترشی او بسیار خوب
 نهانه ترشی او سرد و خشک و لبوی شیرین در منافع ضعیف است
 لیکن بضر عصب تبست **لوبا** سرخ او در اخر اول کرم و سفید او

مایل با اعتدال و محله و مورد می و مدر شیر و بول و حیض و مسمن
 بدن و جلوس در طبع او مفتی نفاس و مخرج چنین دند و مرده
 و مشبه حجه در دگر و کرده مفید و در هضم و قفاخ و مولد خلط
 غلیظ و مصلح او خردل و آب کامه **ماست** بعرجی بن الحامض کوبند
 در دویم سرد و تر مرطب و مغوی باه محروم و مسکن تشنگی و غذا
 او نسبت بدوغ زیاده و در سایر افعال فریب با و مضر معدن سرد
 و با کث و در هضم و مسدود و مولد خلط خام و مضر نهایی بر کتب
 و عفن و مصلح او معالجین حاره است **ماش** در اخر اول سرد
 و مایل بخشکی لطیفتر از غدس و کم نفختر از سایر جوابات و مولد خلط
 صالح و مسکن حرارت و التهاب صغیر و قابض و موافق کرده و مغوی
 عصب و بهتر بن اعتدیه صاحبان بنهای حاره و حجه سفر و ورم لثا
 و در سرد و ضعف با صر و نزلات مفید و قاطع باه و مضر دندان
 و در هضم و مصلحش در باده روغن بادام و در غیره جوارش کوفته
مرغ بعرجی و جاج کوبند مرغ جوان فربه در اخر اول گرم و در
 رطوبه معتدل و خروس نسبت مرغ حرارثش کث و جوجه مرغ
 نسبت بخروس حرارثش کث و از طب بر طوبیت فضلیه و مرغ پیر

حجه فو لج بسیار مفید است و محلل و ملین طبع و مخرج سوداء و کوش
 خروس چون زیاد کنند و صاف کنند منی است **ماهی** بعرجی سمک و
 بزرگی بالغ نامند و اقسام او زیاده از حد حصی است و بهترین او
 و ضارقی است که در آبهای سرد شیرین سنگدار بعد المنبع صید کنند
 و در همان روز تناول کنند و این قسم در دویم سرد و تر و لطیف و
 صالح غذا و مرطب و مهبی محروم و مصلح اخلاط حاره و مسمن و
 حجه فضبه ریه و فرجه شش و سل و پرفان و دق و سرفه بالین و ضعف
 کرده و زجر و مغض نافست و معطش و آب بعد از او مضر و مصلح او
 ابکا هه است **ماهی و سگ** در فارس میگویند نازان او در دویم گرم و تر
 و خشک نازک سودش گرم و خشک و مهبی و مولد خون صالح و مغوی رحم
 و معین حل و با سکنجبین مسهل حب الفرع و مطبوخ او با پیاز و زره که
 با روغن کرده کان سرخ کرده باشند با زرده تخم مرغ بغایت محله باه و
 محروم و مصلحش ربوب خامضه **مویز** بعرجی رزیب کوبند در اخر
 اول گرم و در اول تر و مفتح خلط غلیظ و محلل با اعتدال و حالی معدن
 و امعاء و قهر باه محروم و موافق فضبه ریه و مسمن و مغوی جگر
 و حجه سفر بلغمی و امراض کرده و مثانه و فرجه امعاء مفید و مضر

محرورین و مصلح سکنین و میوه های ترش و خنک و مضر کرده
 مصلح غنایت **مرز** یعنی صغیر گویند در اخرد و نیم کرم و خشک
 محقق و مقطوع و مقنع و محلل بلغم در براح و باثر یافته و مشهور و لطیف
 اعذبه و منفی معد و جگر و ریه از رطوبات و مانع صعود بخارات
 بدماغ و مصدع محرورین و مصلح سرکه میباشد **نغناغ** در اخر
 دویم کرم و خشک و بغایت مغوی معد و دل و قوه ماسکه و هاضم
 و فم معد و مفرج و مرقق خون غلیظ و محلل مواد و رباح معد و محرک
 باه و اروغ و کشته افشام کرم شکم و گویند مولد رباح است مصلح
 کرفس است **نارنج** در اخرد و نیم سرد و خشک و بالرتوخی که موافق
 سینه و نزلات و سرفه حاد و جمیع اجزای او بهتر از ترنج و عرف او
 که بهار نارنج گویند در دویم کرم و خشک همه صفت دماغ و
 نفیج و نفویره اشها و باه و درد سینه و قولنج ریج و پیچ و خفقان
 و غشی نافع **نارچیل** در اخرد و نیم کرم و در اولان خشک و ملکش ان
 بسیار کرم و خشک و باضرن است و مغز نارچیل مولد منی و مسمن کرده
 و کر و بدن مبرورین و مدر خون و همه نظیر البول و سردی مثانه و
 در مفاصل مزمن و خوشبوئی دهان و رافع مواد بارده بلغمی و سودا

وضع جگر و فروج باطنی و بواسیر و جرم او در هضم و مولد خلط غلیظ
 و مصلح ان سکر و نبات و مضر محرورین و مصلح میوه های ترش است
نان یعنی خبز گویند بهترین او نان کدوم سفید مغسول است که
 بعد از عدال پخته باشند نان کرم مسخن و محقق رطوبات معد
 و نان نان سبج الانجدار و خشک او در هضم و محقق و افشام
 مورد تشنگی و بار از پانه و زیره و حلبه و سیاه دانه مشهور و
 مقنع و محقق و محلل و باحت **نخود** یعنی حبص گویند در دویم کرم
 و در اول خشک ملین طبع و مدر بول و حبض و عرف زیاد کستن
 شیره منی و مبهی و مغوی شش و مسمن بدن و مغوی حرارت ترزی
 و مولد خون صالح و کثیر العذا و منبه اشها و خوردن برشته او حبه
 بواسیر موی از بوده است **هندوا** یعنی بطنج هندی و دابو غر
 و دلاغ نامند در اول سیم سرد و در اخوان تر و مسکن حدت صفرا
 و خون تشنگی و مدر بول و ملین طبع و با سکنین همه تقطیع سد
 و ادرار بول و پرفان و مواد محرره و اغاث بر هضم و مضر سیرت بارد
 المزاج و مضر معد هر دو مصلح کل کنند و غسل و فند **هر** در صفرا
 حلیم گویند و از گوشت و کدوم ترشید میدهند و گوشت مرغ بهتر از

سایر لحومست کرم و زو کثیر الغذاء و مسمن بدن و کرده و مفوی عصب
و باه و موافق سرفه و خشونت سینه و پابس المزاج و در هضم و مسدود
و مصلحت در مردن سکین و در مردن انکور است **ابارج فبقر**
فبقر بمعنی تلخت بجهه شدت تلخی ابارج فبقر گویند متمبه لارست
باسم ملزوم بجهه امراض بارده فولنج و نفوه و اسر خاء و مفید و منقعی معده
و دماغست و قدر شرب او دوک است **صفه** ان مصطکی دارچینی
اسارون سنبل الطیب حب بلبلان عود بلبلان سلیمه زعفران هله
یکم صبر سفوطری دو وزن مجموع بسیار نرم گویند و بیخه بالما
اسیرنه حب نمایند **ابارج** لوغاد با بمعنی دوائی الهی است چون دوا
بسیار مبارک کثیر التفتست مستحی بان اسم گردیده و شقیه بدن میکند
از افضی و اطراف بدن با سهال کرم و خشک بجهه صداع و شقیه
بیضه و دوار و سواس و جنون و سرع و صمم و فالج و امراض اذن و
عین و برب و ربع و جمیع امراض بلغمی و سوداوی و اوجاع مفاصل و
نقرس و عرفا النساء و داء الحجه و داء الثعلب و بهق و برص و جذام
و خازر و اورام بارده نافع و مفوی معده و مفتخ سده و مدد طبع است
صفه ان شحم خظل پنچل میا ز عضل سرخ کرده شده غار یون سفون

خریق سودا شق اسفول و فند بون هر یک دول نیم افشون کما در پوس
مفل صبر خاشا هو فار یون سادج هندی فراسبون جند سلیمو
فلفلین دار فلفل بسفاج زعفران دارچینی جاو شیر سکین جند بیدتر
مرفطرا سالون زراوند طول عصان افشین فر یون سنبل اهریک
دول خطبانا اسطوخودوس هر یک یک ک نیم دواها را کوفته و بیخه
با عسل بقدر کهابت بر سر شده قدر شرب دول الی سه ل **ابارج**
جالنوس منافع او چون منافع ابارج لوغاد باست بل بجهه فولنج و
اسر خاء و سلس البول و نفطیر البول انفع ازوست **صفه** ان شحم
خظل سفون یا هو فار یون غار یون فر یون اشق میا ز عضل سرخ
کرده شده خریق سپاه اهریک سازنده ک بسفاج افشون مفل ازرق
کی در پوس سلیمه فراسبون اهریک نر لمر صاف سکین زراوند طول
فلفلین دار فلفل دارچینی جاو شیر جند پید مشرفطرا سالون اهریک
چهارل با سه وزن عسل سر شده با مطبوخ موافق بلبلانند **اطریفل**
کی بجهه سوء هضم و برودت معده بخصیص امعاء و ریاح بواسیر
و اسر خاء معده و مثانه و نفوت باه نافعست **صفه** ان پوست هله
کاملی بلبله امله نیم کرم از هر یک چهارل شطرنج هندی نانخواه معشر

از هر يك هفت ك نيم سنبل حماما بل و ج از هر يك دول دارچيني
 يك ك فلفلين نادر مشك طع هندی از هر يك سر ك نيم خبث الحاد بل
 پيست ك خرد ك ده ك نوشادر دودنك باروغن بادام چرب نموده
 با سه وزن ادویه غسل بپوشند **اطر بفیل صغیر** حبه استرخاء معد
 و بواسیر و نفوب دماغ مفید است **صفان** پوست هلیله سبزه
 هلیله زرد هلیله کابلی امله هلیله با لتویه کوبیده و پنجه و باروغن بادام
 چرب نموده با سه وزن ادویه مجموع غسل بپوشند فلد شرب دول نیم
 سر **اطر بفیل** کشتیری حبه نفوب حواس و منع بخارات بدماغ و
 ریختن سودای سوخته بمعد فلد شرب چهار **صفان** پوست هلیله
 زرد و هلیله سبزه هلیله کابلی هلیله امله منفی هر يك جزو کشتیر خشك
 نصف مجموع باروغن بادام باروغن کاه چرب نموده با سه وزن مجموع
 غسل بپوشند **اطر بفیل** رمانی از ترکیات حکیم مؤمنست سهل صفا
 و بلغم و سوداء حبه قطع مواد نری و دافع صعود بخورات بدماغ و منفی
 معد و دماغ و حبه مالینو لای مانی و فوایج رحم مفید و فوایج نا
 دو سال باقی و فلد شربش حبه اسهال چهار ك الی شرب و چون
 مداومت کنند هر روز يك ك با دول موافق جمیع از حبه است هلیله زرد

هلیله کابلی هلیله سبزه کل بقیه محموده بوداده از هر يك ده ك نرید
 سفید خراشیدن بروغن چوب کرده کشتیر خشك از هر يك پيست ك پوست
 هلیله امله مفید کل سرخ طباشیر کل بنوفرا از هر يك پنج ك صندل سفید
 کبیرا از هر يك سه ك روغن بادام شیرین سی ك ادویه و کوفته و پنجه
 عناب سپستان هر يك صد عدد کل بقیه ده ك جوشانیده صاف کرده
 با يك وزن و نیم شیره هلیله و يك وزن غسل کف کوفته بقوام آورده
 بپوشند **بخور** حبه صداع و درد دندان زبا کرادانش سرخ کر
 در شراب با سرکه و آب مزوج انداخته سر را بخاران بدارند **بخور**
 دیگر حبه مواد نری چند عدد و يك را درانش سرخ کرده در ماست
 کاه انداخته سر را به بخاران بدارند **ایضا** بخورد دیگر از دو پوست
 چار بخورد دهند **تر باق** اربعه در سیم گرم و درد ویم خشك حبه
 سموات ملذوعه مشروب و ریج غلیظ که در معد و امعاء باشد
 بسیار نافع و حبه اوجاع کبد و طحال و صرع و خفان نیز بسیار
 نافع و مورد صداع و مصلح شیره خرفه فلد شرب يك ك است
صفه ان خطیانا حبا الغار زراوند طویل مرصاف هر يك جزو
 و دواها را کوبیده صلابه نموده با سه چندان غسل کف کوفته بپوشند

فوّه او ناد و سال با بپشت **نوبای غوره** حجه نفوب چشم معبد
 و حافظ صحت آن و مانع انحرار مواد بجهه نفوب روح با صرو
 فرح چشم مفید و نوبای کومانی را در اثنای سرخ کرده و در آب
 کشن سبز سرد نموده و بر روی سنگ سماق صلابه نموده آب غون
 بقدر بکه روی او را بپوشاند بر روی او ریخته در افتاب گذارده
 تا خشک شود و یا در بطری مسطور ناسه دفعه افلا بعد از آن نرم شده
 استعمال نمایند **جوارش** چهار عرق عرق کاسنی عرق کاوزبان عرق بیدمشک
 کلاب هر یک چهل اویش پنج آب جوشانیده صاف نموده با بپشت و پنجه
 شکر سفید بقوام آورده از اثنای برداشته مغز هل مصطکی هر یک دو
 صابون یک ل نرم کوبیده اضافه نمایند حجه نفوب معد بارد لیکن
 نه بحد افراط و تخفیف رطوبات و هضم طعام مفید است **جوارش**
 عود سبیل الطیب سبیل روی مصطکی تخم کرفش بادبان روی از هر
 یک ل عود مرهاور هر یک سه ل فر نعل سیاه هلیله کابلی
 فرنجشک هر یک دو ل و نیم فر فر سنک کل سرخ قصب اسرین هر یک
 دو ل جوز بوا یک ل نیم با یکوزن نیم مجموع عسل سرشته قدر شرب
 دو ل **جوارش** دیگر سبیل روی مصطکی فر نعل هل جوز بوا هر یک دو

جزء و هلیله کابلی فر فر تخم کرفش بادبان روی در مباد پوست نریج
 بادرنجوبه از هر یک یک جز و تخم ان سیاه زنجبیل هر یک نیم جزء
 مشک با زاه هر یک ل دو و نیم ل با یکوزن و نیم مجموع شکر سفید بقوام
 آورده بر شند شربت **جوارش** مهمل سفر جلی حجه فو لیج و شفیه
 معد از فضول و تخفیف رطوبات معد نافعت **صفه** آن پنجاه و
 دوازده شیرین از پوست دانه پاک کرده را در شراب ریحانی و الا
 داخل خمر جوشانند تا ممتز شود و در کرباسی بیرون کرده باد و وزن
 به عسل صاف کرده بجوشانند تا بقوام ابد از روی اثنای برداشته
 زنجبیل دار فلفل از هر یک سه ل دار چینی یک ل نیم هل فائله و تخم
 هر یک دو ل و نیم مصطکی سه ل نیم سفوفیا هفت ل شرب بپشت
 کوبیده و پنجه مخلوط نموده بر شند قدر شربت چهار ل **جوارش**
 شهر یاران حجه برودت کبد و معد و فو لیج و عسل البول نافعت
صفه آن قرفر فر نعل سلیمه دار چینی جوز بوا سبیل الطیب هل مصطکی
 فائله حب بلسان و تخم ان از هر یک چهار ل سمفونیا دو ل نیم سفید
 حب الیل هر یک شربل مند سفید بقدر مجموع کوفته و پنجه با
 عسل بر شند شربت چهار ل **جوارش** جا اینوس بهترین جوارش

حجه نقوب اعضا و ورودت مثانه و صداع و سعال بلغمی و بوی
 و نفوس و حصاة کلبه و مثانه و تخلیل ریاخ و فو با و بعضی مضدا
 گویند مداومت این موی سیاه را محافظت کند **صفه آن** سنبلی
 فافله سلیمه دار چینی خولجان فرقل سعد زنجبیل قفل سفید
 دار قفل شط عود بلسان اسارون تخم مورد مضب الزبد زعفران
 هریک دوک مصطکی پنج ک فند سفید بقدر مجموع ادویه را کوفته
 و پیخته یاد و چندان عسل بپوشند **حوال** سفر جلی قابض حجه
 نقوب معد و کبد و حبس طبیعت و فی فاضلت و رنک راهم
 بنکو میکند **صفه آن** بکیرند به ترش پوست و دانه بیرون کرده بنجاء
 ده نار بطریقی مذکور پیخته و با عسل بهمین وزن بغوام آورده و قفل
 دار قفل زنجبیل هریک سه ل فافله فرقل سنبلی الطیب ارجی
 زعفران هریک ل نیم گویند و پیخته اضافه نموده بپوشند فند شرب
 دوک **حوال** عود ترش ترکیبات حجه نقوب هاضمه و اشتهای
 طعام و دفع بلغم بسیار فاضلت **صفه آن** عود فحاری قرقل دار
 قفل قفلین فرنجشک فافله زنجبیل مصطکی سادج هریک دوک و **غفر**
 یک ل اب به اب و زشت هریک ده ل اب انار پن بیست اب لبوسجی

با پنجاه ل عسل بپوشانند تا بغوام آید و هزارا کوفته و پیخته مخلوط نموده
 بپوشند خوراکی نیم ل تا یک مثقال **حب** فو با با حجه صداع و درد چشم
 و امراض بارده دماغی فافله **صفه آن** صبر سفوطری فار بنون مصطکی
 افشین از هریک یک ل تا یک ل و نیم **حب** شب یا چون استعمال
 این حب در سست بد این حجه شیپار و نامیده اند حجه نقیه دماغ
 و قلب از سوداوی محرق از بلغم مفید است **صفه آن** افیمون غار بنون
 زبد هلیله کابلی اسطوخودوس از هریک ل فزرا یک ل و نیم عود هند
 نیم ل شرب از یک ل تا دو ل **نوع** دیگر اگر بلغم محرق از صفرا باشد زبد
 افیمون سناء مکی شاهره مصطکی از هریک دو ل هلیله زرد و دو ل
 نیم کل سرخ سفونیا نیم ل با اب سبب شرب حب نموده فند شرب
 دوک **حب** سعال رت السوس کثیر افیمون بهدانه مفسر طباشیر
 با فافله بالسویه یا لعاب بهدانه حب نمایند بقدر ماش برزک **ابضا**
 حجه ضعیفی النفس و سرفه شدید و ضعیفه صوف و دیوانه فاضلت با دام
 شیرین تخم کتان بریان کرده کثیر حب الصنوبر صمغ اینسون اصل السوس
 رت السوس نبات شکر بالسویه یا اب را زبانه بپوشند و حب
 نموده آرد زبزیان نگاه دارند **حب** سعال کند مبعه سائله مرطاف

از هر يك لافون ربع لجه سازند بقدريك دانك **جمله** است
 مني حكيم مومن كويد بغايت مجربست دانه نمهندی راسه چها
 روز در اب خپسانند پوسنا ورا گرفته بجز مغز او را باد و جزو
 فند كويد حب ساخته دود كه بقدرخودی باشد استعمال
 كند **حب** تله صمغ عربي كبريا رغنفران سنبل الطيب نشاسته تخم
 كاهو افون بذر البج پوست پنج لفاح سرشته حب نمايند **انهم**
 حكيم با فني رغنفران بذر البج افون صمغ عربي تخم كاهو سنبل الطيب
 پنج لفاح رب السوس نشاسته سرشته حب نمايند **حب** الشفا
 از مخزعات شاه ابوالقاسم نور بخش است و چون اكثر استعمال آن
 بطريق حب است بدن موسوم شده و بماء الدوله ميگويد حب
 الشفا در بنايت الهي است و باعث بر اين حضرت امام جعفر صادق
 شدند زيرا كه مدت يكسال بت ربع داشتند و اجبا از عالم او
 عاجز شدند اخرا امر اين حب را دود فقه ميل فرمودند صحت يافتند
 و بر همزي ندارد و حبه صداع مزمن و حمي دموي و حمي مخز و ذئ
 الجنب و مخذير رفع بسيار ميكد **صفه** آن زنجبيل يك ل رويند چني
 دول جوز مائل سه ل ادويه را كويد بخته باد و وزن مجموع عمل مخز

سازند و نگاهدارند در وقت خواب بقدرخودی بخورند **حب**
 الشفا از تالف حفر كه در رفع حمي ربي و ساير حيات مجربست
 زنجبيل رويند چني هر يك ل جوز مائل مصطكي هر يك سه ل ر
 كويد با كلاب حب نمايند **دواء** المشك حبه رطوبه معد و خفقا
 سوداوي و وزم رغنفران ناختواه تخم كرفس از هر يك چهار درهم صبر
 سفوطري افشين از هر يك هشت درم رويند چني شش درم جند
 بيد ستر بگرم و نيم مراد را ب حل نموده با سه وزن مجموع عمل خا
 برشند **دواء** المشك يارد مغوي اعضاء رئيسه حبه خفقا
 حار و ناخمين و محروم الزاج نافعست **صفه** آن مرزابد سبب كرها
 غيجه كل سرخ ابريشم مفرض طباشير كل كا و زبان كشيز خشك تخم خر
 صندل سفيد رز شك بيدانه از هر يك پنج ل فلفل كل ارمني شسته
 هر يك سه ل نشاسته دول مشك و روق طلا هر يك ل غبر استهب
 و روق نقره هر يك دول فند سفيد دو وزن ادويه بار ب سبب نوبل
 اب انار بن نوبل عرفيد مشك و كلاب هر يك پنجاه ل بقوام آورده
 برشند و اگر با فوف دول علاوه كنند اولي خواهد بود **دواء** المشك
 حبه خفقا و مره السودا و بادهاي زنان اسبن و ضعف قلب

معد با درد نافع و بنکو کشته رنگ و رخسار است **صفحه** آن زرد
 دار فلفل از هر یک دود آنک اشته بهمنین ایض و احمر ساذج
 هند و چند پید سر فر نعل سبیل الطب فافله کجار از هر یک چهار دانه
 مشک یکدانه نیم و روغن زرمبله در هر یک درم لؤلؤ کد باسد
 ابریشم مفرغ غیر محرق یکدرهم و نیم باسیل عسل صاف اشتریده
 بسرشد **در** الکرم کبیر حبه امراض جگر و سبز و برودت و
 غلیظ آن نافع و می کشاید سده جمیع الاث غذار او پراکنده
 میکند باد های غلیظ را و ادرار میکند بول را و حبه دردهای مثانه
 و کرده و درم که از مواد غلیظ باشد و حبه اسهفاء و صلابت
 رحم و مثانه نافع و از نابغات جالینوس است **صفحه** آن زعفران
 غاف هر یک هفت ل سبیل الطب اینون هر یک چهار ل مود و
 سارون ریوند مظر اسالینون فوه هر یک چهار ل مشط شیرین سلخ
 ففاح اذ خرج بلسان فوه هر یک ل رب السوس اسفولوفندون
 حبه مرصاف هر یک سه ل روغن بلسان نیم او فیه کبر روی اول
 با عسل بسرشد نند شربت یکدرم با شراب و عسل بنوشند **در**
 الکرم صغیر منقول از کامل الصناعات بحه و جع سبز و جکرو

وضعف معد و امراض شکم و زرد اب ناعست و بنکو کشته رنگ
 و رخسار است **صفحه** آن سبیل الطب ریوند چینی زعفران سلخ
 هر یک دو ل دار چینی مرصاف مشط المرففاح اذ حرار هر یک ل ادویه
 کوبیده و پنجه با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشد
 نهایت مراد در شب خنسانند **در** شمشیر حبه بیاض رفیق و جرب
 و حکه و حمره ملیمه و بیابای معد و حرث و و معد حاره ناعست
صفحه آن شمشیر مامیشا بالسویه در اب جوشانیده سه روز در آن
 اب گذاشته بعد پیرون آورده و خشک کنند از مغز مقشر او ده ل صمغ
 سمائی صمغ الوارز و ثبناث از هر یک دو ل کرد اسپرنه که از کوبیده
 او جدا شود دو ل اینون و د و نخود و زرد نمایند **در** اربعه حبه
 البنام و خشک بودن زخمها مجرب حبه مرکی دم الاخون کنند از زرد
 با السویه صلابه مفرد از زرد کنند با بروی مرهم مناسب بپاشند
در حبه خشک کردن زخمها چوب اینوس را سوزانیده با قدر
 کات دوزر نمایند **در** حبه اسفاط دانه بوا سیر مجرب و بیابا
 کو کرد زرنیخ را با المنا صفر کوبیده و شقیه باید بروغن کچند کنند و
 جذب و با فروع و اینق بقطر نمایند و در چین شقیه باید بروغن اشتر

نرمی باشد **صفه** آن فطاده درم فلفل خرفون هریک سه درم
 عافیه چهار درم جند بیدستر دو درم و نیم شراب کهنه صد درم
 روغن زیت پنجاه درم فلفل عافیه چهار نیم کو بکرده در شراب
 خیسایند و بعد جوشانند تا بصف رسد و بعد روغن براده
 ریخته چندان بجوشانند که روغن بماند نگاه از آتش برداشته سایر
 دواها را علاوه کنند بعد از سختی و صلابه بسیار **سقوط** مغزی بجهت
 رخبر و اسهال صفراوی و غیره **صفه** آن جازی تخم خلی هریک هشت
 که صمغ عربی نشاسته کل سرخ هریک پنج که ارد جو بیست که **سقوط**
 دندان قبل ترس در منبر یا استویه سختی و صلابه نموده از نیم ل تا یک ل
 بر روی مضیق باشند و بنوشند و بعوض سهل فعل نموده که مهار دفع
 خواهد نمود **سقوط** حجه اسهال اطفال از مجرب است و در غیر اطفال نیز
 مفید است حب الرمان بوداده را بسیار نرم ساییده طباشیر سفید
 مصطکی سفید تخم مورد کل سرخ کل ارمنی صمغ عربی کثیرا هریک یک ل
 سفوف نموده با اطفال نیم ل صبح و نیم عصر یا شربت به یا شربت سبب
 ترش بدهند **سقوط** حجه حرثه البول و وجع حبس البول مجربست فخر تخم
 خیار مغز تخم کدو و تخم خرفه حشاش سفید هریک ده ل نشاسته

کثیرا دوا رب السوس هریک سه ل بذرا بنج سفید دوا فند مسکو
 همه دوا از این را بروی مضیق مناسب باشند بنوشند **سنون** حجه نفوذ
 لثه و دندان و قطع خون نافست **صفه** آن پوست انار جز و کلنار
 عصف شب بمائی عافیه از هریک جزوی سمان یک جزو نیم با سرکه
 و آب کشیز و مورد فرس سازند **سنون** از نالغاف حکیم مومست
 حجه رو پابندن گوشت و دفع خون و منع ریختن مواد بر آن **صفه**
 آن سعد طباشیر کل سرخ مورد کلنار و فلفل کات هندی کرناج
 افاقا از هریک جزو سمان سه جزو **سنون** حجه جوشش دهان و
 قلاع بسیار مجرب و مفید است فوینای هند را با فلیلی کل ارمنی بسیار
 سختی و صلابه نموده در دهن پاشیده و از آب ناچری مکرر شسته
 درد و دفعه با سه دفعه شستن با لمره دفع مرض میشود **سنون** حجه
 دفع خون دهن فوینای هند را با پوست هلیله رزد سائیده و
 پاشیده دهن را با آب ناچری و خارشتری بشویند **سنون** حجه
 رو پابندن گوشت لثه و دفع قلاع و خون و استحکام دندان مجرب
 حجه است پنج مرجان سفید و فرمز کهر یا مسمی کلنار فارسی طباشیر
 کرناج شاذنج و دع که کجی کوبیده نامند دواها را سائیده دروش

خواب پیا شد این صدف ارد جو پیا شد **شریب** مفتح حجه **شریب**
 دست و پا و سوء الفهنه و سایر امراض و سدن ماسار و بنهای
 مرکبه نافع و ملین طبعست **صفه** ان تخم کاسنی ریشه کاسنی هر
 یک هفت ل کل سرخ تخم کشوث در کان سینه از هر یک پنج ل
 بنویز کا و زبان از هر یک دول خبیانید جو شایند صاف نموده با
 بیست و پنج ل شکر سفید بقوام آورده از روی ایش برداشته چنانچه
 ل ریوند چینی نرم سائید اضافه نماید و خوب مخلوط کنند فدر
 شرب دول در اطفال و در سایر از پنج ل تا هفت ل **شریب** برور
 مفتح سدد و مدد بول حجه بنهای حار و بنهای مرکبه و ضعف
 حکر و صفرای غنی و اسهال حار نافعست **صفه** ان تخم و ریشه
 کاسنی هر کدام هفت ل پوست پنج راز پانه تخم خزیه تخم خارین
 تخم کشوث در کان سینه کل سرخ پوست پنج راز پانه کومک تخم
 خارین از هر یک پنج ل سرکه چهل ل بر روی آن ریخته و تهر را بگذارد
 ضرور است آب علاون نموده و خبیانید صاف نموده با بیست
 پنج درم شکر سفید بقوام آورده فدر شرب تا هفت ل **شریب**
 اسطوخودوس حجه صرع و مالینجی و صداع بارد و امراض چشم

و ثوبت دماغ بل جمیع امراض دماغی را مفید است **صفه** ان
 اسطوخودوس هفت ل عود الصلب بر سبا و شان از هر یک سه
 ل اصل السوس تخم خطمی کا و زبان کل سرخ کل بنفشه راز پانه پوست
 پنج کرفس از هر یک دول مور منقاسپستان از هر یک دو ارده دانه
 خبیانید جو شایند صاف نموده با بیست و پنج ل فدر بقوام آورده
 فدر شرب هفت ل **شریب** بنفشه حجه بنهای حار و ذات الحجب
 و ذات الصدر ذات الریه و سعال و صداع و درد چشم و درد
 کرده نافعست **صفه** ان دول بنفشه خشک را خبیانید جو شایند
 صاف نموده با چهل ل شکر سفید بقوام آورده و اگر بنفشه نان بهر
 با بیست ل شکر بقوام آورند فدر شرب تا هفت ل **شریب** عتاب
 حجه ماسرا و ابله و حصیه و غلبه و زیادتی خون و امراض سودا که
 که محترق از دم باشد نافعست **صفه** ان چهل ل عتاب حراسانی
 خورادر یکجا از یک اب خبیانید جو شایند و بدست بمالند و
 صاف کنند و با پنجاه ل شکر سفید بقوام آورند فدر شرب تا
 هفت ل **شریب** فواکه حجه ثوبت معد و قلب و احشا نافع
 و رافع فی میاشد **صفه** ان اب سیب اب بر انارین اب کلابی

هر يك بيست ل اب در شك اب غوره اب لپو هر يك دمل با
 چهل پنجاه ل فند بقوام آورند **شراب** کوکبا ر حبه منع مواد تزی
 و ریش و سبزه و شش و پیچوا بی نافست **صفة** ان چهل عدد کوکبا
 با پوست و دانه کوپید و خبثانید جوشانید صاف نموده با چهل
 ل شکر سفید بقوام آورند و قدر شرب تا هفت ل **شراب** صندل
 حبه نفوین معد و رفع اسهال و سبلان خون و ضعف قلب
 و جگر حار نافست **صفة** ان بیست ل صندل سفید را نیم کوکب
 کرده در پنجاه ل کلاب دو شبانه روز خبثانید صاف نموده با
 کلاب سابو و بیست و پنج دم شکر سفید بقوام آورند و اگر
 خواهند بسیار قابض باشد که ناردان ترش ددان خبثانید
 صاف نمایند **شراب** ورد مکرر مسهل حبه احتراقات و جرب و
 حکه و امراض جگر و سده و سودای رفیق و ضعف کرده و صفرای
 سوخته نافع و مورد تشنگی و مصلحت نخم کاهو بنا شر مصطکی
 یا دبان روی از هر يك ل بازاء بکرطل ریت که نودل باشد در
 میان شرب بریزند تا بجوشد فاعده است که پنجرطل ابراجوش
 آورده چهار رطل برک کل نان را در چهار دضه بریزند با این طریق که

در هر رطل کل که بریزند يك رطل اب که جوشید صاف نموده
 ان کلها را دور بریزند و يك رطل بکرکل را در همان ابها بریزند
 و بجوشانند تا بکرطل دیگر اب دیگر بجوشد باز صاف کنند و کل
 نان دران اب بریزند تا چهار رطل کل همین نوع ریخته شود پس
 با هم وزن اب که ربع چهار رطل است شکر سفید علاو نموده بجوشانند
 تا بقوام آید و قدر شرب هفت ل تا بیست ل و اگر با سکنجبین بخورند
 اولی خواهد بود **شراب** مفرح کل کاو زبان کاو زبان بنفشه بالسویه
 خبثانید جوشانید با چهل ل شکر بقوام آورند قدر شرب هفت
 ل **شراب** خمیر مایه از البغات حکیم مؤمن است کوکب حبه نفوین هاضم
 بمرینه ایست که میرتوان کرد و منفی معد از اخلاط مخضره و رافع
 بلغم و مهبی است **صفة** ان خمیر مایه کهنه یکصد و بیست ل اب غناع
 خردل هر يك بیست ل شب بمای محرق ل در یکن اب بجوشانند و پنجاه
 ل عسل علاو کنند شرب شود قدر شرب هفت ل **شباب** حبه بوا
 خونی که به چوبه طلع نشود **صفة** ان کچید معر چشم کهر باشمی دم
 الاخون کلنا و فارسی روغن کوهان شر بالسویه شفاف سازند بقدر
 دو بند انگشت و استعمل کنند فی الفور خون بایستد و از اسهال است

سبحان ختم که محبت
بیاورد از شیر

۲
 ۲
 ۲

مدرسه
طوبیاء

بورہ اہمتر
۲
سفر اہمتر

سوره مکر
۲
بسم الله الرحمن الرحيم

$\frac{2}{\text{میدار}}$

روایه از شیخ
بازم قرص نازک سی
را خا خا نموده

ده روز امانت تا مراجع
گرفته بعد با مهر وقت

خفتن بخشم بکند از سر
و بر دانه گیر بزمایه

شَبَاف که حجه خون مفقد مجرب است اعم از بواسیر و اسهال صفه ان
مرصاف افافا صمغ برنج بوداده بدز الیخ بالسویه با اب مورد سرشته
شَبَاف سازند شَبَاف حجه فولج بغایت نافست برك سداب برون
ناخواه برون ارمنی بالسویه با اب مورد سرشته شَبَاف سازند شَبَاف
فولج نوعی دیگر برون ارمنی هفت ل شحم حظل مغل سکیم از هر يك
سه ل و نیم سفونیا يك ل و نیم شکر سرخ هفت ل شَبَاف سازند بقد
چهار انگشت شَبَاف ایض حجه رمد نافع بود و در دصعب و اینست
صفه ان کثیرا صمغ عربی هر يك سه ل از زوژ دول سفید اب قلع
هشت ل با العاب مهدانه با سفید نخم مرغ سرشته شَبَاف سازند و
اگر ربع ل افون اضافه کند بخدیر و ردع او افوی و شَبَاف ایض افون
نامند و اگر همین فلد کند اضافه کند حجه رفع فروح افوی و
شَبَاف ایض کند ری خوانند شَبَاف اخر حجه سلاقی چشم و جرب
و حکم و عشاو و سیل و بیاض نافست صفه ان صمغ عربی سفید اب
قلع اشق از هر یک یک زور بخار شاد نج از هر يك نیم جز و شَبَاف سازند
شَبَاف ما میا کل ما میا کل ارمنی بالسویه با العاب مهدانه سرشته
شَبَاف سازند شَبَاف انار رفع انار و الخام فرجه و حجه رمد

我

نافعست **صفة** آن رب سوخته خاص حرف سره نوینای کرماتی
صمغ عربی کنیز از هر یک هشت ل افلیپنای دهمی سفیداب قلع از
هر یک چهار ل افون نیم ل با اب رازبان سرشته شفاف سازند
ضاد حقه مفاصل و نفوس مفید است صندلین اکلیل الملک
هر یک ده ل شفاف ما بینچ ل افا فادول زعفران ل افون لعل
ل و نیم **ضاد** نو با و ثایل جل را باب سائید طلا کنند هاروز را
کند **ضاری** که جمیع اودام حار را در ابتدای نافعست **صفة** آن
شفاف ما بینا افا فادول صندل سرخ با اب حب الثعلب **ضاد** کتد
ضاد که انواع مفاصل را نافعست **صفة** آن با بونه خطی اکلیل
هر یک ده ل اشو جاو شیر مغل از هر یک پنج ل و م و سر که از هر یک
دول و نیم روغن شیت ده ل ضاد کتد **ضاد** که حقه بواسیر نافع
صفة آن مغز اسفون مغز زرد الو هر یک پنج ل سپر اردک سر
نیم مغل زفت ل نیم ضاد سازند **ضاد** حقه ثقیب معد اطفال
و غیران بغایت موثر است و رفع اسهال میکند لادن یکوفه افا
چهار ل موم ده ل روغن سوسن بدست ل در خلای معد ضاد کتد
ضاد حقه کشودن خون بواسیر ششم حظل ل مغز بادام تلخ چهار ل بخور

سرهم مویج سرکین کوز فند هریک دول بازهره کاو قبله کرده محمد درادر
 بجاعت استعمال کند و هرگاه قبله را بروغن کل بیا لایند رفع سوزش
 میکند **طلائی** که شکافتن و شکستن موی را سود دارد اب برآیند
 لعاب اسپرنه در حمام بر سر رویش طلا کنند **طلائی** که منع ابتلا
 مو کند و زغاره و سالیه خشک کند و بپایند و خون لاک پشت نهر
 خشک کرده و ابک و بون و مرد ار سنک و صدف سوخته ازهریک
 فندی با اب درشند و موی سزده بران موضع طلا کنند چند دفعه
 و محدرات نیز چون بدز البیخ افون و شوکران همین خاصیت دارد
غزغره همه درم لوزنبین و خاق نا جربی عدس جو مقشر کلنا رک
 خطمی کل ما میثا پوست کونکار پوست هلیله زرد مغز فلوس آب کشیده
 سبز غزغره کنند **فرجه** که اخراج مشیمه و چین میت کند **صفه** ان
 زراوند مدحج اهل نرمس حرف ازهریک جزو کوفته و پنجه با
 زهره کاو سرشته فرجه سازند **فرجه** دیگر که همین خاصیت دارد
 اشنان عاف فرخا سونیز سداب فراسون ازهریک فندی کوفته و
 پنجه بروغن زیت لبرشند **فرجه** دیگر که همین خاصیت دارد و
 همه عسل و لاد و رجا مؤثر است **صفه** از جاوشیر خرونی سب

بالسویه بازهره کاو سرشته حمل نمایند **فرجه** حجتا در اجضر مجرب
 سداب اهل راز یا نه خم مرو بالسویه کوبیده بازهره کاو و فرجه
 سازند که حجه و همین خاصیت دارد و ابو خا کوبد که حوض مجرب
 هفت ساله را بکشد **صفه** ان بودینه مرصاف هریک چهارل موز
 متقا یا زده دانه سداب اهل هریک هشت ک زهره کاو بقدر حاجت
فرجه دیگر که مجربست فرنون رازم سائید برینه الوده استعمال
 کنند **فرجه** حجه احشاق رحم بسیار مفید است **صفه** ان خم مر کشیده
 کل خطمی بالسویه در شیر پنجه بالته حمل نمایند **فرجه** که اعانت
 بر حمل کند و بسیار مجرب و مفید است **صفه** ان مرصاف اربا
 سرکین خرکوش بالسویه و حمل زهره خرکوش **فرجه** که در قطع خون
 حوض نظر ندارد **صفه** ان بدز البیخ دانه افون نبدانک **فرجه**
 دیگر که همین خاصیت دارد و در تقویت رحم بینظر است مویانی
 صمغ عربی کل ارمنی هریک جزو دم الاخون بقدر مجموع **فرص** در
 از نالیهات حفر حجه حیات مرکبه خاصه شطرنجب بسیار مجرب
 با سکنجین یا انکه با منجیح بخورند کل سرخ خم کاسنی ازهریک شش
 سبیل الطیب مصطکی هریک ک فرم سازند **نوع** دیگر که در حیات

بلغمی مکرر حقیق تجربه نموده ام تخم کاسنی کل سرخ هریک پنج طباشیر
 ک کافور نیم ک بالعاب اسپرزه فرص سازند **فرص** کا کج حجه حرق
 البول مجربست **صفه** ان تخم خار حب کا کج کثیرا رب التوس کند
 دم الاخون کل ارمنی صمغ عربی مغز بادام شیرین هریک پنج تخم کرفس
 افیون هریک فرص سازند قدر شربت یک **فرص** طباشیر ملین
 بهترین نسخهاست حجه بنهای حاده و حصبه و ابله و تب و حر و
 البول و تشنگی و نسکین و التهاب اخلاط محرقة و ذات الحجب مفید است
صفه ان طباشیر تخم خرقه کل سرخ نشاسته هریک پنج مغز تخم کدو
 مغز تخم هندوانه مغز تخم خار تخم کشتیر هریک سه ل کل بقیشه برنج
 هریک ده ل صندل سفید کثیرا رب التوس ببلور هریک دول و غفران
 شش خود فرص سازند قدر شربت از یک ل نادر **فرص** طباشیر قلیع
 در امراض مذکور بالبت طبع میل کنند **صفه** ان تخم خرقه بوداده
 و ده ل کل سرخ شش صندل سفید صمغ عربی کثیرا بوداده شاه بلوط
 بوداده تخم حاض رب التوس هریک دول کلنار انافا هریک ل طباشیر
 شانزده ل دواها را کوفته و پیچیده با آب و زشک منقح فرص سازند و اگر
 اسهال کبدی باشد و خون صرف بسیار دفع شود و پوند چنی کهر با

مرجان هریک ل الحار سرل ساق منقح پنج ل اضافه کنند **فرص** لک که
 از جمله اجزای معاجین کجاست **صفه** ان فنجوش که لوف باشد یک
 جزء لک مغسول دو جزو با شراب فرص سازند کل مغوی سرمه کدو
 اصغهان را خورد نموده و در سرب آب کن نموده ایش کنند تا سرخ شود
 فلدی روی روغن کا و بدان ریخته تا ایش گرفته بسوزد سوخته او را
 در چشم کشند **کل** حجه دمعه مجرب جگر هسته هلیله زرد را
 سوزانده بکچر و ملح هندی نیم جزو ساید در چشم کشند **لعوق** بقیشه
 حجه سرفه و ذات الحجب و فو لیج و رمی و صفراوی بسیار مؤثر است بقیشه
 پنج ل موز پیدانه عناب هریک ده دانه سپستان بیست دانه جوشانده
 اب او را با بیست ل شکر سفید و سرل مغز فلوس و ده ل روغن بادام
 شیرین بقوام آورند و برخی بعد از قوام آوردن ده ل بقیشه را نرم سازند
 داخل میکنند و قدر شربت از پنج ناهفت ل **لعوق** خشتا ش حجه ترکان
 حان رفقه و خشونت سینه و حلق نافعست **صفه** ان کوکبا رچهل دانه
 کثیرا صمغ عربی بهدانه اسپرزه هریک دول کل کدو هریک چهار ل شکر سفید
 چهل ل **لعوق** سازند قدر شربت پنج ل **لعوق** زرقاء حجه اسهال برده
 سینه و املاء عصب نافعست **صفه** ان زرقاء خشک با دیان روی

راز بانه پر سیاوشان اصل السوس پنج سوسن کبود هر يك ده لکاشه
 شنبلیله از هر يك هفت لک مویز بیدانه انجیر از هر يك ده دانه زرد سفید
 پنچ لخم گان یک لک در آب بنفشه وزن ادویه بجوشانند نایک رسد
 پس صاف نموده یا مثل او غسل بقوام آورند و علك البطم را بنا بر هر يك
 هفت لک در آن حل کنند **مطبوع** افتمون مرغار بقون حبه اخراج بلغم و سوز
 نافست **صفة** آن هلیله زرد هلیله کابلی هلیله سیاه پوست هلیله امل
 مقشر هر يك سه ل مویز بیدانه الوی بخارا از هر يك دوازده دانه کل کاوز یا
 کاه غافق بادرنجونه اسطوخودوس بسفایج از هر يك دو لک زرد سفید محلول
 یک ل در یک چهار یک و بیست و پنج دم اب بجوشانند نایه بیست و پنج و ده
 برسد پس ده ل افتمون اضافه نموده بجوشانند تا نود ل شود و صاف
 نموده دول غار بقون در آن داخل کرده بنوشند و باید غار بقون را
 با غسل سرشته باشند و بجهه صاحب جنون و مالنجولیا صبر بقون
 نیم ل خرفی سیاه دودانک اضافه کنند و حبه اخراج بلغم لزم عوض
 صبر و خرفی شحم حظل دودانک باید کرد **مطبوع** هلیله مسهل صفرا
 هلیله زرد هلیله کابلی هر يك سه ل سناء مکی دول و نیم بنفشه بنفشه
 تخم کاسنی هر يك دول مویز طایفی هفت ل عتاب دهدانه سپیان

الوی بخارا از هر يك بیست دانه مغز فلوس پنجین هر يك دوازده ل
مطبوع روماء حبه ربود و ضیق النفس و سرفه نافست **صفة** آن
 انجیر عتاب هر يك ده دانه سپیان بیست دانه مویز سیاه دوازده
 دانه اصل السوس محلول چهار لک پر سیاوشان تخم خطی تخم خنثاری
 روماء خشک پنج سوسن حلیله در یک چهار یک اب بجوشانند تا برع رسد
 پس صاف نموده روئی سی ل او با شربتی مناسب باضافه روغن بادام
 بنوشند **مطبوع** اسطوخودوس مقول از نذکره حبه اخلاط سودا
 و مخمره و صلا مات و دوسواس و جنون و مالنجولیا و عرفا التنا و فقا
 و صاف کردن خون و کدورت فکر نافست بسفایج کافشه عتاب سپیان
 هر يك هفت ل اسطوخودوس یا بونه فظور پون دهن افتمون هر يك چهار
 ل سور بخان دول یا سه ل مثل ادویه اب بجوشانند تا یک رسد پس
 صاف نموده بنوشند و اگر با او درد سر و نضاع بخارات و پوست
 دماغ باشد انجیر زرد دهدانه کنار روغن بادام پر سیاوشان صغیر
 مرغخوش هر يك سه ل اضافه کنند **مطبوع** بسفایج حبه درد معد
 و ریاح و بواسیر و صرع و امراض سوداوی بپید بلیت هر روز ارشد
 ل نایچ ل بسفایج خبیانده جوشانده صاف نموده با هفت ل مغز فلوس

وسهل روغن بادام و دهل رنجهین بنوشند **ماء** الاصول منقول
 از نخته حبه فالج و لقوه و رعشه و صرع و تشنج و سکنه و سایر
 امراض بلغمی نافعت موافق نسخه حین و کامل و این الدوله و ثابت این
 فرم پوست پنج رازبان پنج کرفس از خراز هر یک ده ک تخم کرفس اینست
 رازبان از هر یک چهار مصطکی سبیل الطب حنطبا نافع از خراز
 هر یک دول و نیم حب بلبلان اسارون هر یک دول عود بلبلان سیلج
 خرمیل رهند ناخواه هر یک سهل موز بیدانه بیست ل در چهار طل
 اب بخوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده روزی سی ک بار و غن
 بادام شیرین و تلخ و روغن پیدانچر و معاجینی که بجهه امراض مذکور
 نافع باشد بنوشند **ماء** الاصول نوعی دیگر حبه سده جگر و سیخ
 و برودت و فساد مزاج معده و اسهال و بیضهای کهن نافعت **صفحه**
 ان پوست پنج کرفس پنج رازبان هر یک هفت ل از خرفاح هر یک پنج ل
 مصطکی سبیل الطب فوه الصبغ الک پاک کرده عود بلبلان نکاع باد
 آورد بگاہ غافث پوست پنج کرجا در پوست کافور و استنین کل سرخ
 هر یک سهل انچر زرد دهدانه موز بیدانه بیست عدد در چهار طل
 اب بخوشانند تا بربع رسد روزی سی ک اورا بار و غن بادام شیرین

و تلخ و دواء الکرم بنوشند **معنی** حبه رفع مره السوداء و بلغم بصر
 امجنه بیست ل زرب رازبان کرده باده ک شبت نان و سهل غنک
 هندی و تخم خرز کرمک تخم اسفناج هر یک چهار ل در چهار طل
 اب بخوشانند و اگر مراد دفع بلغم باشد با غسل بنوشند **معنی** حبه
 دفع رطوبات معده و مره الصفراء و مره السوداء و زرب اسبندار
 کرده بکشانند روز در سکنجین غسل خبسانده صاف نموده با نیم ل کنکر
 زرد بنوشند **معنی** دیگر تخم زرب شبت تخم خرز زرب اصل
 التوس از هر یک سهل جوشانند اب اورا با کنکر زرد بنوشند **مسکاف**
 فی صفراوی و زشت بیدانه ناردان نرش ساق دانه پیرین کوبه پوست
 پیرین پسته از هر یک پنج طباشیر غوره خشک کل سرخ از هر یک یک کرف
 کوبیده سهل اورا با اب انارین با شربت به و امثال ذلک بنوشند **مسکاف**
 فی معول حکیم مومن رحمه الله ناردان نرش موز دانه دار با استویه زرب
 کرماتی عشرين بسیار نرم کوبیده ناسهل بنوشند **مسکاف** فی بلغمی و
 سوداوی کل سرخ چهار ل زشت بیدانه سهل لغناع پوست پیرین
 پسته مصطکی عود هندی سبیل الطب فرفر زنجشک زرب کرماتی لبرک
 پرورده از هر یک ده ک این دوهار با سکنجین سفر حلی و امثال ذلک

بنوشند **معجون** المسك حبه در دجبر و صنف معد و برودت آن
و فنج سده و تخلیل ریاح غلیظه **صفه** ان مشك سلیمه سنبل الطبر
ساذج هندی لك پاك كرده رپوند چینی خطبایای روی از هر يك
دول و غفران ناخواه تخم کرفس مصطکی از هر يك سه ل عود هندی
مرصاف از هر يك نیم ل ادویه را کوفته و پیچته با عسل کف گرفته بقوام
ببرشند فلد شربت بغداد یا فلان آب کرم بنوشند **معجون** فودنجی حبه
در د معد و جگر یارد و قشر عرب و بنهای بلغی و ربع را ناضف **صفه** ان
خودنج هری و جلی و فطر سالون سببا لوس از هر يك دونه ل تخم رازبان
تخم کرفس بابونه حاسا از هر يك چهار ل فلفل سیاه چهل و چهار ل ادویه
کوبیده و بجز پیچته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته ببرشند فلد شربت
از یک درهم نادر هم با آب کرم بخورند **معجون** فونج و می از مجرب است و کن
الذین مسعود سداب خولجان سلیمه پنج کمر ساذج از هر يك هفت ل و
نیم نمکوب کرده بکشد در کلاب خیسایند پس بخورند تا بصف رسد
پس صاف نموده بعد از آن زربا مصطکی یا مشك عود پوست سکج فلفل
کاشم تخم کرفس ساذج هندی اینسون از خراسان تخم ترب چند یک
و ربع بجز پیچته پس سه مقابل عسل را با کلاب مذکور پیچته با ادویه

با بن عسل ببرشند و روغن بادام تلخ بیست ل اضافه کنند و اگر خواسته
باشند عملش آفوی باشد بعد از یک خواهند مغز فلوس اضافه کنند **معجون**
کونی حبه نقوین معد و فنج و رطوبات **صفه** ان بیست و پنج درم زبر
کرمانی را یکشانه روز در سر که خیسایند و در سایه خشک کرده و بود
فلفل سیاه پنج ل زنجبیل هفت ل بون ارضی دل برک سداب فرفر و فلفل
لبان سلیمه سنبل الطبر دارچینی مصطکی از هر يك چهار ل و اهاران
سایند از خور پیرون کرده با سه مقابل ادویه عسل بقوام آورده **معجون**
سازند شربت بغداد **نوع** دیگر مغز لار تخم زبر کرمانی بنوع مطبوخ
سابق صندل زنجبیل بیست ل فلفل ربک رب خشک بون ارضی هر يك
ده ل ادویه را بسیار نرم صلابه نموده با سه وزن عسل ببرشند شربت
فلو بنای روی ترها باز دارد و فی الدم و اسهال دفع کند و فونج و هبطه
و سبلان طم و نافع بود **صفه** ان فلفل سفید دار فلفل بدز البیج هر يك
بیست ل امون ده ل و غفران پنج ل تخم کرفس کوهی سنبل الطبر هر يك
چهار ل تخم کرفس بطنی سه ل ساذج هندی حب لبان سلیمه عاقر
فونون از هر يك يك ل ادویه را کوبیده و پیچته با سه وزن مجوع
عسل مصفی **معجون** سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربت

دانکی نایم ل و از حجه فو لیج در طنج شبت و بجه درد کرده در طنج
 حید و بجه درد معد در طنج انقبون و از حجه درد سپرز با سنجین
 و بجه درد کرده و مثانه در طنج از بان و از حجه بارد اشتن است
 خون در طنج ساق بدهند **معجون** بر شفا منسل حیدر و معمول
 مرحوم میرزا معر الدین زکام و نزله و اناغ بود و اوجاع و اساکن کرد
 و قطع خون رفتن کند و بجز بجه لسموم حیوانی و نباتی و
 سدر و دوار و ظلمت بصر و از گوش و زکام و نزله و لقوه و فالج
 و در عته و سیلان لعاب از دهان و ذکاء قلب و قوه حافظه و رفع
 لسان و کد اخن بلغم و فو لیج و وجهه سهر سبانی و سیان سهری
 و پیش و برودت معد و جگر و نفوذ ان و حجه ریو و انواع است
 و سستی بدن و کثرت عرف و بوی بد و نفوذ جماع و کمال و شاد
 و غطی و اسر خاء و اسهای کهنه و لکن اوجاع و نفوذ مزاج و عبا
 و نفوذ حصاة و ادرار بول و رفع و سواس سوداوی و وحشت و سوء
 مزاج بارد در معد و قلب و در هضم شدن غذا و همین است که خواب
 یکی را طباء آمده هفتاد خاصیت بجه خود ذکر نمود و مایل برودت
 و پیوست و قدر شرب از این افلا دانکی نایب که حلیتر است و باید بعد

ز شش ماه که در میان جگر انداخته اند استعلا نمود **صفة** ان فلفل سیاه
 و سفید بذر البیج هر یک بیست ل و غفران پنج غار فرحان فریون
 سنبل الطیب هر یک ل افیون ده ل کوفته و پیخته با سه چندان عدس
 برشند یعنی بعد از قوام آوردن عدس را از روی آتش برداشته
 ادویه که کمر برزند و برشند **معجون** سورنجان حجه مفصل جان
 و اخراج بلغم غلیظ سورنجان سفید هلیله زرد از هر یک هفت ل
 سطرچ فشر ما بهیج کون اصل الکبر بورندان از هر یک دول ملح هفت
 فلفل ابصر زرد البحر و روف الحنا صغیر تخم از بانج تخم کرفس از هر یک ل نیم
 زنجبیل محوده زرد سم مقشر عدس لک کوفته سه وزن معجون قدر شرب
 سه ل الحیج ل با اب گرم و اگر مداومت کنند دل و فم کانیست
معجون بخاخ حجه امراض دماغی سوداوی و فو لیج نافع و مهمل سودا
 و بلغم غلیظ **صفة** ان بلیله هلیله سیاه پوست هلیله زرد پوست
 هلیله کابلی امله مقشر اسطوخودوس از هر یک ده ل زرد سفید هفت ل
 غار فیون بفتاح کل سرخ رب التوس مصطکی سفید از هر یک پنج ل غود
 مثنوی سه ل عدس لک کوفته سه برابر ادویه قدر شرب دول الی سه
مقرح دارد از تخم نبات حکیم ثمن حجه محروم المزاج بغایت نافع و بهی

حبه بهر از دواء المشك بارد و با فوشت حبه دق و خفان
 حار و رفع بخار سوداوی سوخته بغایت موثر **صفه** آن مغز تخم
 کاهو مغز تخم خرزهره کرمک تخم کدو مغز تخم خیار تخم کاوزبان خرفه از
 هر يك سه ل لوتو سبد کهنه یا سرطان بهری محرق ابریشم مغز از هر يك
 ل صندل سفید دول عود هندی درونج عفری رزینا دهمین اینها از
 هر يك يك ل مشك دانه عتید و دندك رب انار و کدو يك ل و اگر آب
 نشود دول حب کنند با صندل سرخ ادویه را کوبیده فرص با معجون
 سازند باریب با سبب یا به یا انار بقدر حاجت که بتوان معجون ساخت
 نهایت خمر کاوزبان و تخم خرفه از هر يك پنج ل و طباشیر را و صندل
 سفید را از هر يك سه ل نمود و میخیزد بود کوبه با **مفرح باقو** که شیخ الرئیس
 در ادویه قلبه ذکر نموده و الحق باندك بصری موافق امر حبه است حبه
 نوحش سوداوی و انواع مالبخوبیا و نقریج و نشاط و نقوب اعضا
 رتبه و حبه نافعین و اکثر امراض معد و خفان بسیار نافع فرص
 و معجون بهر د و طریقی استعمال میتوان نمود **صفه** آن مروارید سبد
 کهنه یا شمع از هر يك یک گرم و نیم ابریشم مغز سرطان محرق بهری هیک
 ل و یکدانه خاله طلا و دانه کاوزبان پنجم گرم با فوشت تخم فرخمشك

تخم بادروج تخم بادرنجوبه هر يك سه ل بهمن سرخ و سفید خود هندی
 حجر ارمنی مغزول لاجورد مصطکی سلیمه دارچینی رعنفران هل نافع کاهو
 بسیار از هر کدام ل افیمون ل نیم اسطوخودوس سه ل جدوار یک ل
 اگر نباشد رزینا سه ل عوض از کند درونج روی دول تخم کاسنی
 بخندم تخم خیار چهار ل زنجبیل ده ل کل سرخ چهار ل مشك دول کافور
 يك ل سبیل سادج از هر يك دول این ادویه اصل و خمر خواهند که
 بعد از تخمیر و استخراج استعمال نمایند درونج ل افون پنج ل جندبید
 یا هم سوده داخل کنند و آن زمان البته بعد از شماه استعمال نمایند و
 عرض از ادخال افون حفظ مزاج مرکب است و اخلاط چند حبه اصلاح
 افون که مرکب بعد از ادخال افون مرکب بر اعتدال خود باشد و اگر
 کسی را سوء مزاج حار غالب باشد باید رعنفران و مشك این ترکیب را
 نیم ل کنند و افیمون که کرده بدل چهار ل سناء مکی قسط یک گرم شاهره
 ل و نیم و در این ترکیب یک گرم کل سرخ و هشت گرم طباشیر هشت ل تخم خرفه
 سوء مزاج بارد غالب باشد باید در این ادویه قشور جوز بواکه بسیار
 و قشور انج عود بلسان زنجبیل قفل هر يك سه ل جندبید سه ل و
 وزن کافور نیم ل و اگر صاحب مزاج بارد شربنی از آن باطبوخ

چند بید سر بخورند کافی باشد و احتیاج به تغییر و تبدیلی آن نسخ
 نسخه نیست و از مرحوم حکیم محمد باقر مذکور است که امن بعضی از ملوک
 علاج کردم در مرض مالخولیا که مضر بماند بود باین معجون و در نسخ
 معتدل این ترکیب را با قوت زمانی اضافه کردم و نفع عظیم دیدم **مرهم**
 لعاب که مستعمل جراحان این زمان است و در کل فروغ و مایمل و زخمهای
 نان این مرهم را میگذارند که جذب کند مواد و چرک و ابر پاک کند و بعد
 آن فی الجمله جری از فیصل روغن بادام مخروج همین مرهم میگذارد تا خشک
 و اگر زخم مسعدی باشد که باین مرهم خشک شود بعد از آنکه چندی
 از این مرهم گذارده باشند مرهم موجب میگذارند تا بخشکاند **صفة** آن
 کبراینج خطی هفت لکلاری سی ل بسیار نرم ساینده بعد از حاجت
 عرق پیدا اضافه نموده بسیار هم بزنند تا مرهم شود و اگر بعد از گذاشتن
 این مرهم بر روی زخم بچسبید یک ل تخم ریحان کوبیده داخل مرهم کنند
مرهم موجب حجت زخمها و اورام و تشنج و غدد جراحات نافعست
 پانزده ل روغن کیند یا کافور را دریا پنجه کرده و آتش نموده بعد از گرم شدن
 چهار ل موم در آن انداخته تا آب شود انگاه شش ل موجب راده دواز
 قطعه نموده در لوی آن بگذارند تا خوب بجوشد انوقت بیرون بیاورند

و روغن و موم را بجوشانند تا مرهم شود **مرهم** یا سلجون منداول و
 معمول جراحان **صفة** آن زفت و سفیر یا سوبه یا روغن کاو مرهم سازند
 و اگر قلبی زرد چوبه داخل کنند در زخمهای نان هم نافعست **مرهم** داخدا
 در این عصر چون جروح و فروحات کهنه و مریض شود باین کونه مرهمها
 از فیصل مرهم خل و کافور یا سلجون و داخلون معالجه میکند داخلون
 باغده سرپایی بمعنی لعاب است و از نالافات بفرط است حجت او را م حان و
 اوجاع شدید و نفث عصب و خراج و صدمات بغایت مفید است
صفة آن چهار و نیم مره ار سنک محو را با یک رطل و نیم روغن زیتون با
 حل نموده یعنی بقدریکه رنگ او تغییر کند از زیتون برداشته ناسد شود و
 تخم خطی اکبر تخم مرو شنبلیله تخم کان مرکب سد جدا گانه خجانه
 لعاب هر یک را بکوبند و از مجموع بقدر چهار و نیمه یا سوبه اندک اندک
 تشویه کنند یعنی قدر لعاب را رنجته روی آتش گذارده تا بجوشد بعد
 قدری بریزند از یا پنجه مرمر و بجوشانند تا مسقط گردد و هرگاه
 زفت و خاکستر چوب دز و مرصاف پنج ل صدید الحیدر ل اضافه کنند
 بغایت قوی الاثر است **مرهم** مسقطاب حجت مزاج حار و ر و بایندن
 گوشت و رفع شود بلخه و امثال آن بغایت نافعست **صفة** آن مرمر است

پنج ل بسیار نرم سائید بپشت ل روغن کافشه را روی اش گذاشته و ده
 موم نویمان بپندازند بعد از ذوب موم مردار سنک و سفیداب را بپزند
 و برهم زنند تا سرد شود اگر خواهد فدری کافور اضافه کنند **مرهم** ذال معل
 حکمای هند است بجهت جراحت مرغه و عسر البریه بغایت مجربست و
 بجهت فرج الشك و ناصور بغایت نافع و منبت لحم و دافع گوشت فاسد
 و مصلح عضو است **صفه** آن کافور فصورى کات هندی ذال
 هندی هر یک چهار ل ادویه را کوبیده با سنک سلفی بسیار صدامه نموده
 روغن کاونی غلک در دیک اهنی نموده بعد از آبش موم را در آن انداخته
 بعد از ذوب موم روغن را از روی اش برداشته اندک تا ممل نموده
 اول کافور را کم کم انداخته با دستنه ها و نهی که او را هم در اش گرم
 گرم نموده با سنده بسیار مالیده تا کافور حل شود و بزرگ کافور را
 کوبیدن و سائیدن حل نمیشود بعد از آن بچن ذال را رنجه بازم کم
 کم با دستنه ها و نهی سائید بعد از آن کات را کم کم رنجه تا خوب
 ممزوج شود و بهین طریق باید مالید تا سرد شود که رسوب بهم
 نرساند و اول که موم را اندازند باید غلیظ تر بخیزد نموده که بعد از آن
 ادویه رفیق میشود و سوای این قسم خیر هیچ ندیده توانست بسیارند

مرهم خل ججه شفاف حله رطوبی و حره رطبه و داء القلب و سفته
 نافست **صفه** آن سرکه کهنه روغن زیتون با السویه مردار سنک مسخوف
 ربع روغن با نصف روغن با اش نرم بجوشانند و بپوشند برهم زنند
 که مردار سنک رسوب نکند تا منقذ شود **مرهم** کافور ججه کل فرو
 حاره و سوختگی اش و جره و غلله مجربست **صفه** آن چهار ل موم در
 پانزده ل روغن کل سرخ کداخته با سفیداب فلفلی ده ل کافور فصورى
 یک ل مرهم سازند **منضجی** که بجهت خلط دموی و صفراوی مندا و
 ناجری عتاب سپستان بلفور کل بفشه ریشه خطمی خار حنک
 کاوزان تخم خنجر ترنجبین و در صفراوی تخم خرفه تخم خنجر تخم کاهو
 علاء کنند **منضجی** که بجهت خلط بلغم و سوداء مندا و است ناجری
 عتاب سپستان بلفور کل بفشه ریشه کاسنی زوفاء خشک کل کاوزان
 با درنجبویه پرسبا و شان شاهنر خشک تخم کاسنی ترنجبین **منهل**
 احقانی که در امراض دموی و صفراوی مندا و این عصر است ناجری
 خنجر عتاب سپستان بلفور کل بفشه کل خطمی کل سرخ کل کاوزان
 اکبل الملك ریشه کاسنی کافشه جو مقشر بزرگ سفیداب چند در
 شکر سرخ کز انکین مغز فلوس ربوند چینی خاکشی ترنجبین روغن

بادام در صفر آوی پوست هلیله زرد هم علاء کنند **مسهل** احتفا
 بلغم و سوداء و واهای مذکور را کلاً بعد از سناء مکی سفایح
 نزدیک بعضی ریشه کاسنی در بعضی امراض سود آوی السوس **مسهل**
 مشروب در امراض دموی و صفر آوی ناجرزی عتاب سپستان
 بنلوفر کل بنفشه خار خشک کاو زبان ریشه خطمی کل سرخ مغز فلوس
 ریوند چینی شیر خشک زنجبین روغن بادام در صفر آوی پوست
 هلیله زرد علاء کنند **مسهل** مشروب بلغم و سود ناجرزی
 عتاب سپستان بنلوفر کل بنفشه پرسپاوشان اسطوخودوس زوفا
 خشک کل کاو زبان ریشه کاسنی سناء مکی سفایح نزدیک کل سرخ بنفر
 فلوس ریوند چینی زنجبین روغن بادام بغایت طبیب باید فوّه متفر
 داشته باشد بصرق در این دواها چنانچه سابقاً اشعاری شد
 در منضج امراض دماغی خواه بارد و خواه حار تخم کشن کاسنی اسطوخودوس
 علاء این منضج اصل خلط باید نمود و عتاب را نباید نمود **منضج** مزق
 حبه امثال ذرب پنج ناجرزی سپستان بنلوفر خار خشک بار مسک
 بهدانه ریشه خطمی نفوف مغزی اگر خون داشته باشد زنجبین روغن
 بادام طرف عصر تخم رچان لعاب اسپرزه روغن بادام **مسهل** که در

و سیح و ذرب مند اولست که فلوس پنج کوپند ناجرزی سپستان بنلوفر
 بهدانه ریشه خطمی بار یک سفوف مغزی اگر خون داشته باشد
 زنجبین روغن بادام **نوش** دارو منقول از خط اسنادان الماخرین حکم
 محمد باقر فی بهترین نسخهاست بحجه نفوبت اعضای ریشه و ضعف
 معد و بدن و ثقافت و برانگیختن اشتها مفید است **صفر** ان طبیب
 سفید ابریشم مفروض مصطکی زعفران سنبل الطیب مروارید کهر با کل
 سرخ از هر یک سه ل با فوٹ ریوند اسارون سعد عود دهند
 از خر صندل سفید پوست زنج سادج هندی بسیدیش سبز تخم
 باد زنجبویه در پنج هل ریشک پیدانه عنبر اشهب و رف طلا و نقره از
 هر یک دول مشک لؤل امله را مقرر بخند و صاف نموده بکوزن نیم
 ادویه شکر سفید و مثل او عسل کف گرفته بپوشند **نقوح** حبه رعا
 بغایت مفید است مازوی سوخته در سر که انداخته زاج فلفطار
 محرق کند و با السوبه نرم سائید نقوح نماید **نقوح** دیگر کلار کند
 زرد هر یک ل جفت بلوط مازوی سوخته هر یک نیم ل کافور دانگی
 با آب کاهو با آب برک پید و امثال ذلک شوق نقوح کند حبه
 جراحات بلی و جرك ان بود و نه خشک را نرم سائید با شراب استنشاق

انفع است و هم چنین جوب جدوار و ماهی شتر اعراپی و حلوا و زردك
و شفا قل و كنجند و اغذیه باهیه متخذ از نخود و باقلا و لوبیا و پیاز و كلم
و ترب و زردك و گوشت مرغ و كوسفند و ماهی تازه و رو بیان و
خروس جوان و كنجشك و مغز هر يك از اینها و تخم مرغ و تخم كنجشك
هر يك اینها با دارچینی و قزقل و امثال اینها و انجیر و انکور و خربزه
و انبه و در محروین هند و انبه و شفا لوانخار و كدو و امثال اینها
و اغذیه مرکبه انجیر از گوشت جوان فربه یا نخود و پیاز بدون آنكه بریا
نمایند در روغن یعنی چینی آن زیر اگر بریان نمودن گوشت در روغن
مانع تقویت لحم و پیاز است تجلیل رطوبت فضلیه معینه ریح منقطه
و مولك ماده منویه و تخم مرغ در محرویه تنهائی و در غیر محرویه با نخچیل
و دارچینی و زنجبیل و خولجان و قصبه كا و جوان سوهان كرده باد
تخم مرغ بسیار مقوی باه است و از سبزیهای مقویه نغذا و كند ناد
میرودین و در محروین اسفناج و انواع تر اكیب از اینها و خاكنه و شسته
خصوص كه از زردك تراشید و پیاز ترتیب دهند و زكنی زردك
و اسفناج پخته و باروغن بریان كرده در آن تخم شكسته و كوكو و انواع كبابها
و قلیها كه از لحوم و بقول مد كوره ترتیب دهند و برای محروین ادویه

حاره كتر و برای میرودین زیاد داخل نمایند و هر چه كندم و نخود و لوبیا
و باقلا با گوشت كوسفند جوان فربه و یا مرغ فربه و یا مرغابی فربه یا روغن تازه
و در ارچینی و قند و ادیان با دهان مقویه بزرگ كنند آلت و محرك شهوت
مانند روغن بلسان و پیاز غصص و پیاز تركس كرده روغن زنبق و تخم
داده و ناهفت شب بر كف پا بمالند و بعد از ماییدن پا را بر زمین بگذارند
تا صبح و بعد از شب هفتم در اعاده باه مایوسین مجرب گفته اند و هم چنین
مالیدن بر كف پا حلیت باروغن زنبق و مغز جال قطن بر قصبه و خول
كر كاه و پشت زهار و مایین مقعده و انیسین و عاقر قرحا يكدم و مشك
نیم درم با هفت مثقال روغن زنبق نیز بمالند و روغن كرده كان به شفا
و عاقر قرحا و مشك و مالیدن روغن خراطین خشك كرده نرم سوده و ما
لیدن شکر كا و تازه دوشید بر قصبه و چون روغن زنبق را بر قصبه
بمالند و زل و خشك كرده نرم سوده بران پاشند و یا خراطین خشك نرم
سوده را و تمام شب بچین همان قسم بگذارند در تقویت آن عجیب
الاثراست و از تلایر مہجہ باه منعظه ملاحظه زنان خوش و خوش گشتا
و جمالت و معاشرت و ملاعبت با ایشان و در خیال و فکر این امر بودن
و تراشیدن موی زهار و شستن عضو بعد از جماع باب سحر خصوص

[illegible]

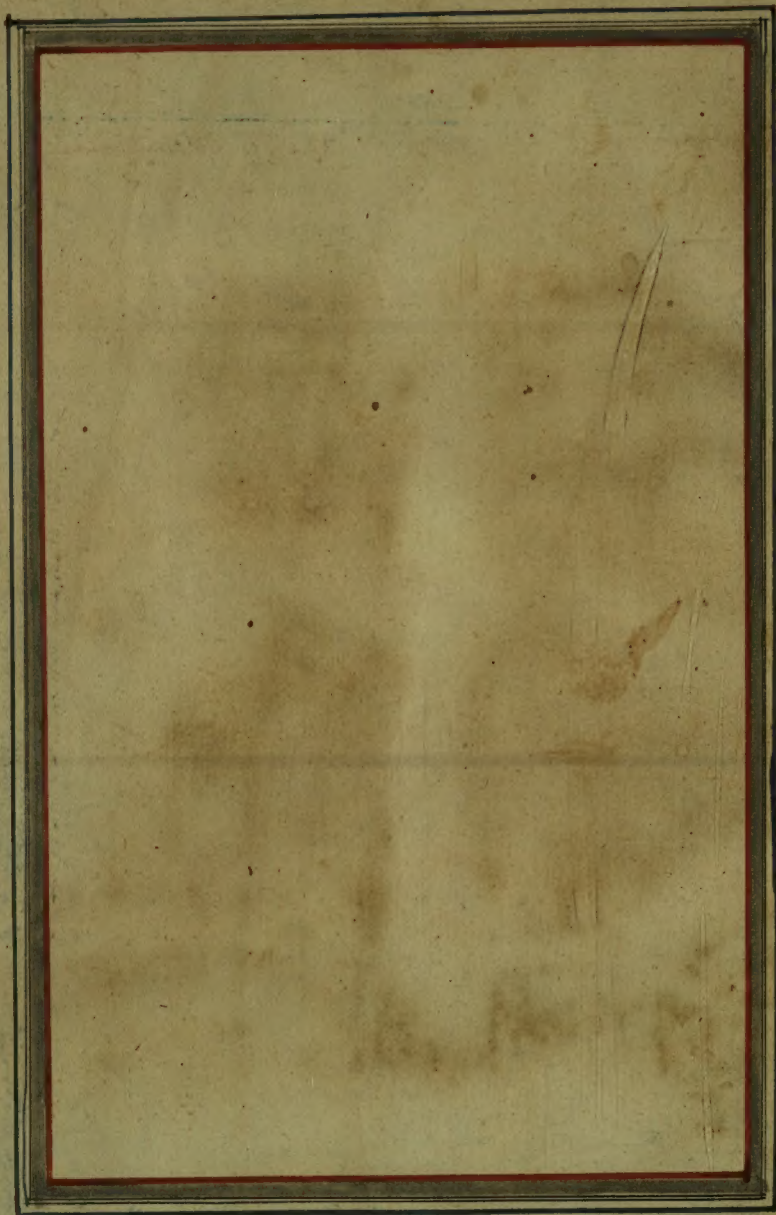
لا یر
 ورا که بر کار کس
 برکت ده دانه از ده
 صادر کند بر او ایسر
 و این که بر کار کس
 برکت ده دانه از ده
 صادر کند بر او ایسر
 و این که بر کار کس
 برکت ده دانه از ده
 صادر کند بر او ایسر

خوراهاست

جت در داستان
 در پنج طایفه
 صوم ۳
 رودنی رمون ۱
 هر یک در یک
 در یک

هو ترکون است
او غنی کجاست
موم

۸۳۳



۱۲۱۸
۱۲۱۹

۱

تاجیکستان مرکز و مرکز استان

شماره پرونده: ۸۲ / سندنامه

شماره پرونده: ۸۱۶۸